ذکر مجملی از سوانح عمری و

برخی از اشعار در بیان وقایع مسافرت

اعلیحضرت سکندر شوکت بهرام صولت خاقان

الخواقین مالک رقاب اساطین السلاطین السلطان

بن السلطان و الخاقان بن الخاقان صاحب القران

للقویم ناصر دین المستقیم ناصر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه و سلطنته



بیان مجملی از مآثر و مفاخر و حسب و نسب اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین و الخاقان الخواقین غیاث الاسلام و المسلمین شاهنشاه عصر ابو الفتح و النصر سلطان صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار غازی خلد الله ملکه و سلطنته

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه ذکر حسب و نسب و مآثر و مفاخر این شاهنشاه گیتی پناه در بطون تصانیف و متون دفاتر فصحای عهد و ادبای عصر و تواریخ مورخین و قصاید شعرای معاصرین زمان مسطور و مرقوم و مذکور و معلوم است و گنجایش محیط در قطره و نمایش خورشید در ذره محال است ولی بمدلول کلام الملوک ملوک الکلام بعضی از واردات خاطر دریا مقاطر شاهانه زینت بخش این کتاب خواهد بود بطریق ایجاز و اختصار بی رعایت اغلاقات منشیانه و اغراقات شاعرانه مجملی از نژاد امجد و آثار اشرف و خصایص ذات و نفایس صفات این شاهنشاه بزرگوار در مقدمه و از آن خاطر ملکی صفات سمت تبیین می پذیرد تا چنانکه این خسرو پرویز غلام تاج سلاطین ایام است گفتار مبارکش نیز که از همه سلاطین تاج دار برسر آمده است تاج تارک کلام ملوک باشد اولا عرض می شود که در سلاطین سلسلهٔ قاجاریه بلکه بسیاری از سلاطین و پادشاهان کمتر اتفاق افتاده که پادشاهی از دو سوی وارث تاج و تخت

سلطنت باشد و این دارای انجب از دو جانب بحضرت خاقان معظم صاحبقران کبیر فتحعلی شاه طاب ثراه
نبیرهٔ وسیط محسوب میگردد و ذات مبارکش زیب و نخبهٔ وجود پادشاهان سلسلهٔ علیهٔ قاجاریهٔ قویونلو است
از این گذشته خود بالذات شایستهٔ تخت و سریر و قبلهٔ برنا و پیر است ولادت باسعادت این شهریار در ششم شهر صفر
سنه ۱۲۴۷ بوده است و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک که پنج سال از عمر مبارک گذشته بود از جانب پدر
بزرگوار محمد شاه قاجار بمنصب ولایت عهد رسیده و در سنه ۱۲۵۴ که قهرمان ایران محمد شاه ثانی قصد یورش خراسان
و تسخیر هرات فرموده بودند به نیابت والد ماجد بملاقات امپراطور اعظم دولت بهیهٔ روسیه که بسرحدات
تفلیس و اوچ کلیسیا آمده بودند مامور شدند و با جماعتی از اعزه رفتند و بعزت و قبول تمام مراجعت فرمودند
و در سنه ۱۲۶۱ بحکم حضرت محمد شاه طوی عظیم برپای شد و یکی از صبایای بنی اعمام خود را با حضرت ولیعهد خود بعقد
مزاوجت درآورد و چون قطب السلاطین محمد شاه در شب سه شنبه ششم شهر شوال سنه ۱۲۶۴ در خارج طهران برحمت
حق پیوست حضرت ولیعهد در نوزدهم شوال با سپاهی جرار و توپخانهٔ آتشبار از آذربایجان حرکت فرمود
در روز جمعه بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام با شوکت کامل و حشمتی تمام بمقر سلطنت وارد شدند و شب
بیست و دویم شهر ذیقعدة الحرام جلوس خاص فرمودند و در دوشنبه بیست و چهارم بر تخت مرمر دیوانخانه جلوس
بار عام فرمودند و از آغاز ورود و جلوس نظمی کلی در ممالک محروسهٔ ایران داده شد و سردارهای هشیار آزموده
بخراسان و دیگر بلاد مامور داشتند و چندین محاربه با سالار طاغی خراسان و غلطهای بابیهٔ خوارج ایران رخ
گردید عم مکرم خود سلطان مراد میرزا را بحکمرانی خراسان و عم دیگر حمزه میرزا که در آن صفحات بزحمات افتاده بود
بحضور طلب فرمود و جعفرقلیخان ایلخانی شادلو بدار الخلافه آمد و در سنوات اوایل جلوس میمنت مانوس
فتنهای عظیم و رزمهای بزرگ در حدود مملکت ایران وقوع یافت و آخر ظفر سپاه را بود تا در سنه ۱۲۶۶ حسنخان
سالار نبیره خاقان بکیفر طغیان و عصیان رسیده و رؤسای خوارج بابیه جزا یافتند و پراکنده شدند و
از دولتهای مؤتلفه سفرا و هدایا با نامهٔ مودت ختامه بحضور آمدند و بدولتهای دور و نزدیک فرستاد
گان مقیم و راجع مامور شدند و در دولتها علم شیر و خورشید که علامت دولت علیهٔ ایرانست افراخته
شد در آغاز سنه ۱۲۶۴ میرزا تقی خان امیر نظام فراهانی که انجام بعضی خدمات را بهوای نفس مشوب میداشت

معزول شد و پس از چندی در کاشان درگذشت و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر که لقب اعتماد الدوله داشت
صدر اعظم شد و درین سال جمعی کثیر از معلمین فرنگستان را بایران خوانده در مدرسهٔ دارالفنون که برای
تحصیل علوم احداث کرده بودند مشغول تعلیم شاگردان شدند و از جمله حوادث این سال فتنهٔ اشرار خوارج بابیه
بود که در کتب تواریخ مفصلاً مذکور است والحمد لله زیانی بوجود مبارک نرسید و از جمله ظفرهای سپاه منصور یکی این
بود که محمد امین خان خوارزمشاه با پنجاه هزار سوار اوزبک و ترکمان وغیره بهم قصد سرخس و طمع خراسان کرد و سپاه نصرت
پناه بر او غلبه کردند و او را با جمعی از امرا و اعاظم مقتول نموده سر او را بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و در خارج در
دار دولت مدفون شد و دیگر فتح از فتوحات بزرگ فتنه امرای کابل و قندهار و هرات بود که بقوت اقبال
شاهنشاه بهمال از یکدیگر پراکنده شدند و شهر هرات مفتوح گردید و سکه و خطبه شاهنشاه در آنحدود منتشر و مشتهر گشت و
از جمله حوادث بزرگ اختلاف فیمابین امنای دولت علیهٔ ایران با سفیر انگلیس و آمدن جهازات به تسخیر
بنادر عمان فارس و محاربات کثیره بود که آخر الامر بحسن تدابیر پادشاهی نظیر مخالفت بموافقت و جنگ بصلح
تبدیل یافت و چون غرض نفس میرزا آقاخان و استبداد رای او در مصالح امور خود و اقربای خود بوضوح
پیوست بحکم شاهنشاهی معزول و مخذول گردید و وزرای متعدده برای امضا و اجرای امورات
مملکتی و ملکی معین فرمودند مشورت خانه و مصلحت خانه مقرر شد و در هر یک از این دو مجلس
جماعتی کارآگاه دولتخواه برتق و فتق امور پرداختند و از اعمال خیر و بناهای خوب و تعیین اعیاد
ولادت ائمه عظام و کرام چندان قرارهای پسندیده مقرر شد که بعضی از آن در تواریخ معاصرین مذکور
شده است و این مختصر محل ایراد آن نخواهد بود در سنه ۱۲۸۷ میل خاطر مهر مظاهر مبارک بزیارت عتبات عالیات
و بازدید و سیاحت ساحت عراق عرب فرمودند پوشیده نباشد که از سلاطین عظیم الشان و خسروان با
حشمت و توان ممالک ایران وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه اول شهریاریست که در عالم
سلم و صفای اندیشه حرب و غزا از ثغور ممالک خود تجاوز فرموده و در ممالک خارجه بی دغدغه خاطر مسافرت
و گردش نموده اند و سفر زیارت عتبات عالیات و عراق عرب اول سفر اعلیحضرت همایون به ممالک
خارجه میباشد و ابتدای این سفر سعادت اثر روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی این سال خیریت مآل

و در آغاز سنه موکب همایون اعلی عنان عزیمت را معطوف فرنگستان فرموده آن صفحات را اهتزاز
قدوم میمنت لزوم خویش همچون خطه ایران رشک بوستان جنان نمودند و سلاطین یوروپ با کمال
احترام و اعزاز که جز حضرت شاهنشاه گیتی پناه خلد الله ملکه دیگری را نمی سزد پذیرا شدند خلاصه
اخلاق و اوصاف و حسن شمایل و لطف خصایل و غلبهٔ قوت شجاعت و سخاوت و مروت و فتوت
چندان است که به تحریر در نگنجد چون مرحضرت شاهنشاه گیتی پناه را بحسب فطرت پاک و اعتدال
طبیعی است موزون اگر وقتی از امورات ملکی فراغتی باشد به نظم غزلی که رشک در مکنون است
توجه میفرمایند این بندهٔ جان نثار میرزا محمد شیرازی ملقب بملک الکتاب خواست
تا همچنانکه تفریح قلوب و تنویر عیون خواص و عام از دیدن سیاحت نامه
آن خسرو جمشید جاه حاصل شود اهل سخن نیز از آن نعمت عظمی
بی بهره نباشند لذا یکی از دیوان اشعار دربار
آن حضرت را زیب و زینت کتاب
ساخت و بالله التوفیق و
علیه التکلان والسلام



اشعار شاه ناصر دین بوالمظفر است — کز جمع خسروان همه چون تاج بر سر است

بسم الله الرحمن الرحیم

در تهنیت عید سعید مولود حضرت امیرالمومنین علی ع که پادشاه اسلام فرموده

عید مولود امیرالمؤمنین شد	عالم دنیا و عقبی عنبرین شد
از برای مژده این عید حیدر	جبرئیل از آسمان سوی زمین شد
پنج عنصر حیدر کرار دارد	قدرت حق تا که با خاکش عجین شد
ذوالفقار کج چنین گوید بعالم	راست از دست خدا شرع مبین شد
تا ظفر گاهش اسرافیل باشد	حاجب درگاه جبریل امین شد

من تغزلاته

وفا ندیده کس از دلبران گل رخسار — چنانکه گل ندهد بیشتر ز فصل بهار
چو برد دل ز کفم خود برفت از نظرم — دمی نماند که جان در برش کنیم نثار
بجای دوست کشیدیم ماه را به بغل — بیاد یار نشاندیم سرو را به کنار
ولی زماه ندیدیم جلوهٔ رخ دوست — ولی ز سرو نچیدیم میوهٔ قد یار
چگونه ماه تواند که حلقه سازد زلف — چگونه سرو تواند که سنبل آرد بار
نه ماه راست بسر طرهای مشک افشان — نه سرو راست ببر جامهای زرین تار
ز ماه با رخ زیبای او مثال مزن — ز سرو با قد رعنای او دلیل میار
نموده شاهدی از ماه و سرو آزاد — که سرو خوش حرکات است و ماه خوش گفتار

هم از واردات طبع همیون حضرت شاهنشاه عصر خلد الله ملکه است

روزی دلم گرفت ز اندوه هجر یار — آمد بیادم آن رخ و آن لعل آبدار
آن چشم همچو نرگس و آن قد همچو سرو — آن ابروی کمان و دو زلفین تابدار
در زیر ابروانش صد تیر از مژه — آراسته بقصد دل عاشقان زار
مکتوم در دو زلفش صد مار حلقه زن — در لعل آبدارش سی در شاهوار
چون کردم این خیال ز جا خاستم بشوق — لیکن نکرده وصفش یک یا دو از هزار
زشوق بوسه که زنم بر لبش شده — گوئی دهان من شکرستان این دیار
از بهر دیدن رخش از آتش دلم — شد کان مشک از فر این خاطر نزار
دل در برم قرار نمی یافت هیچ دم — تا آنکه در رسیدم در صحن کوی یار
در درگهش ندیدم آثار خرمی — کاخش همه شکسته و پر گشته از غبار
آن غرفها که بودی حوران در آن میان — اکنون گرفته دیدم دیوان در آن قرار
هر جای ناله‌ئی از هر طرف رسید — بر گوشم از درونش آواز الفرار
آن مسکنی که بودی روشن چو روی ماه — بر دیده ام بیامد چون شب ز نکبار

برجای سار و بلبل بنشسته فوج زاغ — برجای سنبل و گل روئیده تل خار
خمها شکسته دیدم پر از شراب ناب — عودش گسسته دیدم برجای آن نگار
از گردش سپهر چو آن حال شد عیان — کردم هزار شکوه ازین دور روزگار
چون آمدم برون زد راین بیت را صحن — دیدم نوشته اند بخطهای زرنگار
رفتیم ازین جهان و نداریم هیچ چیز — الا دل ربوده عشاق بار بار

هم از تغزلات فصاحت آیات است

بتی دارم از ماه گردون نکوتر — دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادو فریب جهانی — دو ابروش قتال خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری — نه محتاج زیب و نه مشتاق زیور
عجب نقش بربسته نقاش صورت — که در صورتش مات مانی و آذر

هم از افکار دُرر آثار است

مجلس ما چو بهشت است درین فصل بهار — خیز ای ساقی مستانه یکی باده بیار
باده همچو گل سرخ و یا دانه نار — باده همچو دل عاشق یا روی نگار
باده صاف چو دلهای حکیمان آله — تلخ چون زاهد سجاده فکن در بازار
تا بکی باشم در دست جهان زار و اسیر — تا بکی باشم از دست غمت در آزار
عاشقان را بسر کوی تو نه راه و نه بیم — سوگواران را هر تو نه خواب و نه قرار

از غزلیات معرفت آمیز طرب انگیز است

ساقی بیار باده گلگون برای ما — تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما
در ساکنان هفت فلک خواب و خور نماند — از ناله دمادم و از هایهای ما
در زندگی گذر نکنی سوی ما ولیک — رحمی بدل بیار ز بعد فنای ما

الصف

به بستان در بهاران چون گل نسرین شود پیدا
خجل گردد چو یار من بصد تمکین شود پیدا

تکلم چون نماید معجزهٔ عیسی شود ظاهر
تبسم چون نماید خوشهٔ پروین شود پیدا

بفردای قیامت کی ز جا فریاد برخیزد
اگر وقتی که در چشمش رخ شیرین شود پیدا

اگر با حشر بشکافند گوی آن ستمگر را
تن مسکین شود ظاهر دل خونین شود پیدا

وله

ساقی مست اگر می دهدم امشب را
بقدح باید از اول بنهد خود لب را

گر ببالین من آید شبی آن لاله عذار
تا ابد صبح نخواهم من مسکین شب را

وله

دل میبری و ردی نهان میکنی چرا
خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا

بر تیر غمزه ات دل و جان هر دو مستحق است
تیری دریغ ازین دل و جان میکنی چرا

گر در خیال مرهم دلهای خسته ئی
پس تار طرهٔ مشک فشان میکنی چرا

تا چند روی خویش نشان میدهی بخلق
راز مرا ز پرده عیان میکنی چرا

چون چشم التفات تو بر حال دیگریست
اشک مرا ز دیده روان میکنی چرا

ایضاً

حوری از خلد برون آمده یا از منت
که بنور رخ خود زیب ده انجمنست

تا بَرم از دل برد زلف عنبر بیت
هوشم از سر برد و لعل شکر بیت

شکر دقت از چه ریزد از دهانت
نقرهٔ خام از چه خیزد از سر بیت

عارف شهر ار ببیند ماه رویت
بعد از نیش سجده باشد بر جبینت

وله

یار ما را سر پرسیدن بیمار بود
عجب از طالع برگشته که بیدار بود

ما قوی پنجه و چشم تو ز بیمار الست
که شنیدست قوی گشته بیمار بود

دل ربودی و برفتی ز برم وین نه عجب
زانکه دزدان را این شیوه و رفتار بود

جای معشوق ندانیم ولیکن گویند
کعبه و بتکده و خانهٔ خمار بود

این چنین کان صنم از پیش من غمزده رفت
در قیامت مگرم وعدهٔ دیدار بود

ولة

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق / عاشق و معشوق به که یکدله باشد

باکله خوش نیست روی خوب تو دیدن / دیدن جانان خوش است بی کله باشد

طاقت صبرم نمانده است دگر هیچ / در شب هجرم چه قدر حوصله باشد

ولة

دل ما را ازچه روز زار و حزین باید کرد / عاشقی کفر نباشد چنین باید کرد

ما گدایان را ای شه ز در خویش مران / که ترحم بفقیران به ازین باید کرد

روش کبک دری داری و چشم آهو / صید این قسم شکاری بکمین باید کرد

کیست آن ماه پری چهره که زیبا گذرد / جامه پوشیده ز استبرق و دیبا گذرد

عاشقان را بدبوسی و نگاهی خوشدار / تو چه دانی که شب هجر چه بر ما گذرد

برمی لعل تو گر پیر مغان ره یابد / از می و میکده و از خم و صهبا گذرد

عارف صومعه گر طرهٔ طرار تو را / بیند از سبحه و از صومعه یکجا گذرد

ولة

دل من مایل آن لعبت فرخار بود / سر من در ره آن شوخ دلازار بود

خواب با عشق تو در دیده ام آید هیهات / چشم عاشق همه شب باید بیدار بود

مست از خانه خود چون بخرامی بیرون / دل ز دستش برود هر چه که هشیار بود

ولة

چون لبش در گفتن آید لؤلؤ و مرجان فشاند / بهر مهر انور او را هر که بیند جان فشاند

ولة

صد نشان حسرت ز دل ما بدر آمد / تا سرو قد ما رخ ماه بر آمد

هر روی خوش و موی سیاه و قد دلکش / رفت از نظرم تا رخ او در نظر آمد

سرو و گل و شمشاد همه بی ثمر استند / آن سرو پریچهرهٔ ما با ثمر آمد

ولة

گر خرابات مغان در در میخانه نبود / این دل غمزده را مسکن و کاشانه نبود

یا رب از چیست که در محفل جانانهٔ ما / هیچکس جز من دل سوخته بیگانه نبود

گر گنه کار نبودی بجهان روز جزا / از خداوند جهان عفو کریمانه نبود

شب هجر تو گر روز جزا صبح شود / کان شبی نیست که در دوره ما صبح شود

بعد عمری شب وصلی شده حاصل ما را / مهلت ای چرخ ده آنقدر که تا صبح شود

وله

طاق ابروی تو تا شهرهٔ آفاق بود / جفت غم بودن ما هم بجهان طاق بود
منع نظاره بچشم از چه توانم کردن / که بر آن صورت زیبای تو مشتاق بود
سیر از نعمت یزدان نشود هیچ کسی / تا لب پر شکرت قاسم ارزاق بود
سر بخاک قدمت کوی صفت میبازم / آری این مرحلهٔ اول عشاق بود

وله

مه روزه چون بدر شد غم واندهم بسر شد / بهمن بیار ساغر که غم از دلم بدر شد
بچهارگاه یکشب همه مطربان نوا زند / بنوای شور گویند که عالم دگر شد
همه دلبران عالم بجوی نمی خرم من / چو نگار شوخ رازم بدو زلف پرده در شد

وله

قد سرو آسای او زین سان که جولان میکند / عاشق دیوانه را سرمست و حیران میکند
نیست از دستش دل جمعی بعالم گوئیا / هر کجا جمعی است زلف او پریشان میکند

وله

چون فصل بهار آمد گشتیم بباغ اندر / حوری صفتان دیدیم در سبزه و راغ اندر
از جعد چو سنبلشان سنبل بخجالت چو / وز لالهٔ نعمانشان هر لاله بداغ اندر
از بوی گل و نسرین گشتیم خجل در باغ / تا نکهت نسرینشان آمد بدماغ اندر
در هر چمنی دستی در گردن جانانی / وز هر طرفی مستی صهبا به ایاغ اندر

وله

ای ساقی خوش منظر مست می نابم کن / چشم سیهت بنمای سرمست و خرابم کن
من خضر و سکندر وار ظلمات نه پیمایم / زان آب حیات اینک یکجرعه بکامم کن
چون خوی تو میدانم از لطف تو مأیوسم / یاری ز سر رحمت بگر و ز عتابم کن

وله

معشوق من ز موی سیه کرده روی را / ورنه سپید باشد چون ماه آسمان
برقع از چهره برانداز که تا خلق جهان / بیکی روز دو خورشید ببینند عیان

وله

در هر دو جهان آرزوی روی تو دارم / در دست ز محصول جهان موی تو دارم
زاهد بره کعبه و راهب بسوی دیر / آری من دیوانه سر کوی تو دارم

اندیشه ندارد دلم از آتش دوزخ / تا راه در آتشکدهٔ خوی تو دارم

وله

گر بدستم ندهی زلف که عنبر بویم / آردم بوی خوش از زلف سیاه تو نسیم

وله

عمریست کاندر راه تو هر دم زیانی میکشم / صد کوه بیداد ترا با نیم جانی میکشم

رخت سفر پوشیده ام جام وفا نوشیده ام / در دوریت کوشیده ام بیجا عنانی میکشم

وله

خور نخواهم من و قصور نخواهم / شیفتهٔ چشم و زلف و خال سیاهم

خط غلامی ز آفتاب گرفتم / تا ز دل و جان غلام سیهچو تو ماهم

با همه ذلت که میکشم ز نکویان / چرخ حسد میبرد بعزت و جاهم

ایکه ندادی دوای درد من آخر / بهر چه خون ریختی به حال تباهم

گرچه مرا صد هزار مرتبه کشتی / غیر محبت نبود هیچ گناهم

بنده کی حضرت تو پایهٔ شاهی است / تا شده ام بندهٔ تو بر همه شاهم

وله

گر دهد دست کنون ساقی سیمین بدنم / توبهٔ خویش بیک ساغر می درشکنم

وله

خیز ایساقی مستان و شب عیش ساکن / چشم زهره نگران ساز و قد تیر دوتا کن

گو بمفتی و بواعظ که نماند بجهان کس / پشت بر سبحه و سجاده کن و روی بما کن

ساقیا این شب قدر است که من با تو نشستم / یارب از بهر درازی شب وصل دعا کن

بوسهٔ از لب لعلت بمن سوخته جان ده / نگهی از سر رحمت بمن بی سر و پا کن

ایدل ار تیره شدی روی بدرگاه علی کن / تن و ایمان و دل و دیدهٔ خود کان صفا کن

وله

دیده نباید که دوخت از رخ چون حور تو / تخت سلیمان شکست صولت تیمور تو

وله

از ازل خوب سرشتند ملایک گل تو / لیکن این حیف که کردند ز آهن دل تو

همه جائی و ندانیم کجائی ای دوست / ره نبردند حریفان تو در منزل تو

دل عشاق بدیدار نکوی تو خوش است / ره ندارند بجائی بجز از محفل تو

وله

جان مشتاقان فدای زلف عنبرسای تو / توتیای چشم عشاق است خاک پای تو

عالمی مدهوش خواهد گشت تا حشر ای صنم
گر برافتد پرده از آن چهر مهر افزای تو

در همه دلها بود جای تو اما گوئیا
در دل ویرانهٔ من تنگ باشد جای تو

وله

ای روی ماه تو را صد بندهٔ سیمبری
از رفتن تو رسد خجلت بکبک دری

تشبیه روی تو را هرگز بمه نکنم
زیرا که در نظرم زیباتر از قمری

خورشید بر فلکی سلطان هر سپهی
شایستهٔ کلهی زیبنده کمری

پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی
پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

دادی بکف قدحم در عین تشنه لبی
کردی ز خود خبرم در عین بی‌خبری

فارغ ز هر دهنی کردی بیک سخنم
هرگز چنین سخنی نشنیدم از دگری

تا در محیط غمت افتاده کشتی من
آسوده دل شده‌ام از موج هر خطری

من با سپر چکنم ای ترک سخت کمان
زیرا که میگذرد تیرت ز هر سپری

بگذشتی از سر کین بر شاه ناصر دین
بر قبله‌گاه زمین زمینیان اگر گذری

وله

زلف مشکینت برسم دلبری
میکند ما را ز جان و دل بری

ساعتی برگردنم زنجیر نه
ای صنم از آن دو زلف چنبری

کافر عشقت چو خوش گفت ای صنم
گر مسلمانی براست این کافری

وقت مردن تیشه با فرهاد گفت
عشق را نتوان شمردن سرسری

ای حورچهره صنم تا کی بپرده دری
از آفتاب رخت برگشای دری

وله

ای که چون حسن تو نبود بجهان کالائی
چو قد سرو روانت نشود بالائی

تنم آن بخت ندارد که تو تیرش بزنی
خونم آن قدر ندارد که تو دست آلائی

باغ فردوس نخواهند مقیمان درت
نیست خوشتر ز سر کوی تو دیگر جائی

چهرهٔ همچو مهت را همه شب زیر نقاب
هرچه پنهان کنی ای دوست بما پیدائی

تا تو منظور منی دیده فرو دوخته‌ام
تا نیفتد نظرم بر رخ هر زیبائی

گرچه روی تو ندیدیم ولی خوشنودیم   که ندیده است ترا دیدهٔ هر بینایی
گر قدم بر سر شعری نهی ای مه شاید   زانکه خوانندهٔ اشعار رشه والائی

ولد

بر دل خون شده هر لحظه مکن آزاری   راز ما را منه اندر سر هر بازاری
ز آتش دل همه شب تا بسحر بیدارم   در همه روی زمین نیست چو من بیداری
همه سن بار قیبان چون بباغ اندر شود تنها   بطرف گلستان گل در کف خار است پنداری
ز مسجد سوی دیرم برد زلف عنبرین او   بگردن زلف پرپیچش چو زنار است پنداری
دو رخ آشفته و می در کف و مستانه میآید   پریشان کرده مو از باده سرشار است پنداری
غمم را فیست پایانی درین دوران حیرانی   بیاور ساقیا جامی بمن زان راح ریحانی
خطرناک و بلاخیز است راه عشق سر دیدن   نه بینی اندران وادی بجز روی پریشانی
اگر خواهی خلاصی یابی از رنج و غم و محنت   بنه بر درگه پیر مغان اقا ز صدق پیشانی

رباعیات حقایق آیات

مهر علی و آل به ویرانهٔ دلم   گنجی بود که بر سر گنجی نشسته است
در کعبتین نرد محبت پس از علی   در طالعم عجب شش و پنجی نشسته است

وله

شاها ز دم مسیح کس زنده نشد   تا نام تو بر زبان او راننده نشد
خورشید که نور عالمی می بخشد   تابنده نشد پیش تو تا بنده نشد

وله

حقا که حقیقت علی حق باشد   حق است و بحق حق که بر حق باشد
گویند علی حق است گر حق نبود   حق با علی و علی مع الحق باشد

وله

دوری تو کرده زار و رنجور مرا   بی روی تو دیو در نظر حور مرا
گر یکنظرت بار دگر دست دهد   از هر دو جهان بس است منظور مرا

وله

دیدار تو دیدنم میسر نشود   بخشم بتو ماه روی رهبر نشود
هر چند دل از آتش هجرت سوزد   اما داند که چون تو دلبر نشود

باران زهوا همچو سرشکم آید | وز آمدنش بدشت رشکم آید
محتاج چمن بآب باران نبود | آنجا که چو سیل از مژه اشکم آید

وله

گویند پری و حور ناید بنظر | وز آدمیان همیشه جویند حذر
این نکته مرا نگشت باور کامروز | یک حور بدیدم ز پری نیکوتر

وله

جانانهٔ ما اگر بیاید به شکار | جان را بر هش کنم بیکباره نثار
هر چند که فصل دی و برف است و نخست | گر آید یار می شود فصل بهار

وله

چشمان تو مست و نیمخواب است امروز | با عاشق خویش در عتاب است امروز
تیر مژه و ابروی کماندارے تو | عشاق اگر کشی ثواب است امروز

وله

روزی که گذر بسوی بالینم کرد | تن پیشکشی ز جان شیرینم کرد
آن روز جهانیان و جهان منیم کرد | دیدی که بجان چه یار دیرینم کرد

وله

از هجر رخت دلم پر از تاب بود | دریا ز سرشک من پر از آب بود
روزی که دهی وعده بهر کس ز چه روی | بخت من از آن میانه در خواب بود

فرمایش علیه ملوکانه در حق حکیم الممالک

ای حکیم الممالک سلطان | که بشاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون ترا کمینه غلام | ای ارسطو بنزد تو نادان
لیکن اوصاف حکمت را من | نکنم بر جهانیان پنهان
نسخات را چو میبرند بروم | زیره گوئی برند بر کرمان
گر بگیری تو نبض بیماری | روز محشر بگیرد ت دامان
گر معالج شوی بمسکینی | ندهی فرق گوشش از دندان
زعفران گر دهی بگریه شود | انگه بودی به صبح و شب خندان
خواهی ار داروئی نمائی سحق | جای هاون بیاوری سندان

اثر تلخ خواهی از شکر | خشکی معده جوئی از ریحان
صاحب ثقل گر بود بخردی | می کنی شاف بر بنی همدان
هر دوائی که میدهی بمریض | واجب است استخواره قران
چون بیچند آئی از علاج کسی | مدد و بخت جوئی از شیطان
گر شفا یافت از تو بیماری | داد عمر دوباره اش یزدان
گر تو باشی طبیب یکدو سه سال | کس نماند به خطهٔ ایران
این چنین بو العجب فلاطون را | شاید ار شه نوازد از احسان

از افکار طبع همایون در مصیبت حضرت سید الشهدا (ع)

خنجر شمر بخون شه خوبان تشنه | خنجر شه بدم خنجر بران تشنه
سن چه خضرم و فرات آب حیات | خضر کی مانده لب چشمهٔ حیوان تشنه
آه از آن لحظه که اصغر بسر دوش پدر | داد حنجر بدم غنچه پیکان تشنه
کودکانم که همه شهد و شکر میخوردند | حال طوطی صفتند در شکرستان تشنه
گفت شاه شهدا با پسر سعد لعین | آب در کوزه روا داری و مهمان تشنه
مهر زهرا بود این آب و همه اولادش | کشته گشتند و فتادند بمیدان تشنه
دیو و دد جمله از این آب همه سیر آبند | کس ندیده است لب آب سلیمان تشنه
گبر و ترسا و نصاری همه زین آب خورند | بلب نهر جگر گوشهٔ عمران تشنه
اکبرم کشته شد از تیغ شما در میدان | رفت در خلد برین شاه جوانان تشنه
دستها از تن عباس فکندید بخاک | کس ندیده است که سقا سپرد جان تشنه

ناصرا آب خوری یاد کن از شاه شهید
زانکه شد کشته شهنشاه شهیدان تشنه


NASSR ED DIN,
SHAH OF PERSIA.

هو الله تعالی شأنه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت فرنگستان

اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت السلطان ابن السلطان

ابن السلطان شاهنشاه ایران خسرو صاحبقران السلطان

ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دار الخلافه

طهران الی روز مراجعت و ورود موکب مسعود بمستقر سریر سلطنت

که بدستخط مبارک مزین فرموده اند بسعی و اهتمام میرزا محمد شیرازی

ملک الکتاب در بندر بمبئی بزیور طبع در آمد و چند تصاویر عکسی که

لازمه این کتاب مستطاب و گنجینه گوهر کمیاب بود مزید

نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد



بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامه سفر فرنگستان است که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بینا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم دیگر آنها بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران . آیا و قایعی که تا انزلی روی میدهد انشاء الله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی بتفصیل همراهان در طی روزنامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان بر خاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و مزاج احوالم خوب نبود کسالت

وضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلا علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم واز در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل وخارج شهر در راه و بسیراه راندیم بطرف اسب دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن حاضر شده بودند نهار آوردند بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی آقا اسمعیل وسایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهار اسبها را دوانیدند اسبهای مردیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة وداع به حضور آمدند صدر اعظم وسایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم سراپرده های تازه که همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا بکن آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن وهمان روز سوار شده بجهت شکار بماهورهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسد الله خان بودند میرشکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم الحمد لله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمد الله مزاجم در نهایت صحت وسلامت است وکسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است وهنوز خوردنی نشده چغاله وشکوفه هم در ثمرات قریب باتمام است گل زرد وگل سرخ هم تک تک دیده میشود مهدی قلیخان یکشب به شهر رفته با حالت ناخوش برگشت

روز چهارشنبه بیست وپنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلامحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمد

روز پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضدالملک عکاس باشی و سایر
پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در گودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت
بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمده بود تکسّر مزاجی دارد

روز جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است
امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید به حضور بیاید در همان یورت
اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم
آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنة عماد الدوله لطف الله میرزا
در سلام خاص شمشیر نگاهداشته بودند الحمد لله بادی وزید ایلچی آمد دو نفر هم نایب سفارت
همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده به مملکت خود برود
منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنّاً متوسط
است آصف الدوله وارد شد

روز شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب
جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنة در رکاب بود از پیشخدمتان
امین الدوله ادیب الملک نیز بودند

روز یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه
وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز به حضور آمد جناب

آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهرآلاتی که باید همراه باشد آورده بود

روز سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیر الملک هم سوار اسب دراز ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بود معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بگر وزیر مختار دولت روس که تا انزلی بایستی تا همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است صنیع الدوله عکاس باشی غلام حسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد مهد علیا امروز بشکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

روز چهار شنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر رجعت نمود

روز پنجشنبه سیوم ربیع الاول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علی خان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر و غیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانید یک صد نفر سواره مکری کردی حاجی

آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کاروان سنگ است مسافت راه سه فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است سواری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

روز جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف صحرا گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زرد در صید کردم امروز حکیم طولوزان و میسو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشکر هم امروز مرخص شد بشهر رفت

روز شنبه پنجم ربیع الاول

امروز روز ورود به قزوین است یعنی در مزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج فرسنگ مسافت راه است از دهات ناک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس را با کریل مترجم در کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود به حضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقفین قزوین مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته به حضور آمده مشرف شدند نهار درین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود بچاپاری رسیده باردو ملحق شد سواره ابواب جمعی اسد خان قراباغی که جمع و غلام خانه هستند با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که به طهران رفته سان بدهند پسر اسدالله خان

که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک شهر سوار اسب شده با صدراعظم صحبت کنان وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شده بشهر رفت با دخت سردی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

روز یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را به حضور آوردند خیلی معمر است بعد سوار شده با صدراعظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقابابا ی دبیرالملک از آنجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات قزوین یک نوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتم از ریشه و تخم آن بیاورند و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمودآباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودم باد سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک و غیره بودند چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که کل تیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل میآمد هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچوقت دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگردانند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما بهیچوجه نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری خز پوشیده بودم از زور سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود که آب کمی می آمد نهار آنجا حاضر شد باد قدری ساکت شده بود عضدالملک امین حضور صنیع الدوله عکاسباشی حکیم طولوزان

محقق و غیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث وند میکنند حسن علی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدر اعظم صحبت کنان سر رفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان غیاث وند سرکرده سواره غیاث وند احداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده که همه زراعت آن دیمی است اسمعیل آباد میگفتند قدری راندیم بخرزان رسیدیم اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید جوی هر سر ما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

روز سه شنبه هشتم ربیع الاول

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب دیوان صحبت کنان سر رفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را حاصل کاشته اند مهدیقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها پاس زرد زیاد بود خلاصه همه جا راندیم مهدیقلیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاهرود زیاد بود و گل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور مهدیقلیخان وجیه الله میرزا غلام حسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه با آب زده بود با کمال جرأت اینجا هم با اسب بآب زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل دو کالسکه خیلی خوب دیدیم که تاجر شیروانی بجهة فروش بطهران میبرد دم هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره سبز زده بودند بحمد الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشته جات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد

روز چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنة از راه بکندی آمده بود بکندیرا تازه خریده است در منزل آقابابا از ما جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنة و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا منجیل بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز گنه گنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده رو بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد و نعمت الله خان رشتی نصر الله خان طالش گرگانرودی دیده شدند سواره ابوالجمعی نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند نزدیک بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بهورت قدیم که پای سرو هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو بزند لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در انجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراشیرا در لوشان مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد

روز پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و تردد دین بسمت گیلان از همانجاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاجست که در هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به قیل ده رسیدیم همان مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد باز همانجا نهار صرف شد نارنج بهار کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب

کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز زمین
راه آب یا روشنا کرزیادی دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع بود شنا میکردند **جمعه
یازدهم** باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم
راه امروز بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم
گل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت میکردیم
که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی هیچ صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند
از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه بود و از قاطر پرت شده مرده است
اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شدند بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای
آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار
کم بود بطوریکه طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان
عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفیدرود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی
نشستیم مشکوة الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه مارا حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل **روز شنبه دوازدهم**
امروز روز ورود رشت است دیشب خیلی هوا سرد بود صبح زود برخواسته قدری راه را سوار
اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و میسیو گریل مترجم دم درشکه
ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند از ده سراوان
و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت باستقبال آمده بود با میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک
که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطربورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از
طهران مأمور به پذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایه درختان
جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام
آن را با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگران بازار را ساخته اند

از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر خیابان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا طاهر
و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند انجا از کالسکه پیاده شده باسب
سوار شدیم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی
از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای
ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل براک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت
روس مسیو گبریل مترجم سفارت حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف
شخص محترم و از اعیان دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور سنا قریب بشصت
سال دارد روز یک شنبه سیزدهم صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه
جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار
با نطرف از اسب پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره
بازار در سر گمرکخانه نهار خوردیم لتکه و کرجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار به لتکه نشستیم
قدری دور تر از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک بخار را نگاهداشته بودند یکی از دولت خود ما است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از کشتیهای روسی
وزیر مختار روس و امیرال سیونکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکان چیان روسی بودند
و ما در کشتی خود مان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است
از آئینه ها و اسباب اوطاق بسیار ممتاز این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید
بعد از تماشای اوطاقهای کشتی بعرشه آن که سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار
روس دریابیگی را به حضور آورده معرفی نمود انقدر در انجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان
عمله خلوت که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدوالورد به کشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر
انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه

از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تند رو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی تندتر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله نایب الحکومت گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماما از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردش ها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در انجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب ماهتاب خوبی بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته بدریا نگاه کردم دیدم متصل موج و کرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند هوا مه رقیقی داشت و باد مختصری آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر مینمود فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر خواند جمعیت زیادی از هر قبیل شده بود اول بکشتی بخاری خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منچیکوف مهماندار و سایرین هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و بنه ملتزمین رسیدند نیمساعت بغروب مانده لنگر کشتی را کشیده براه افتادیم همه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک میشود و از جلو و عقب و طرفین کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی مانده کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی با اطاقهای خوب دارد همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه و غیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ما است هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی غلام حسین خان محقق امین خلوت

فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی چهار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا با فراشخاصی که در کشتی براتنسکی بودند عز الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله نصر الملک مخبر الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر چهتر یکنفر نوکر ملتزمین هشت نفر مسیو دو بسکی وزیر مختار رمنسه مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل السلطان اسب جائی اسب صباح الخیر حسام السلطنه حکیم طولوزان میگفت دریابیکی روس سربطری آب جوش را خواسته بود باز کند سربطری شکسته پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیکی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل ذکر شود افسوس خوردم نزدیک عصر که بعشره کشتی رفتیم کشتی براتنسکی را دیدم که همینجا و از یک فرسنگ دور بود شب را با کمال راحت خوابیدیم × روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول اول طلوع با بتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بی درخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته گز زیاد داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه و ارسکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا هیچکس آنجا نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاهداشتند صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد به بادکوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شده طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و

وخودداری مینمودیم ازصاحب منصبان وعمله کشتی جز امیرال وچند نفر از ملاحان وغیره سایرین افتاده
بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز بفضل خدا شامل حال بود که یک باد مساعدی از
عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود
مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخواستم بدریا نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار
کرده نقشه دریا را باو نگاه کردیم که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان میداد که تا ده ساعت
دیگر نزدیک بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باینواسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله اینها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگلی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجائیکه
معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید ازین کشتی بکشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان
برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که در دریا ناهار را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از
شام حاکم حاجی طرخان را پرنس منچیکوف بحضور آورد اسم حاکم مسیو بیبین است آدم درست کار قابلی بنظر آمد
زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد
کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک
دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید
امشب را بکمال راحت خوابیدیم **روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول** وارد حاجی
ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدیم الحمد لله از دریای بزرگ خلاص شده برودخانه
وسیعی که اسمش ولگا است رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان
یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت گلوله تفنگ متداول ازین طرف بآنطرف نمیرسد
آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید
متعارفی و بید مشک و زمینها همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی
دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو

وگوسفند وغیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود دیده شد که درکنار رودخانه واقع واز دور خیلی بزرگ وآباد بنظر می آید در هر ده یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی ما محاذی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا میکشیدند درین دهات هیچ چه باغ و زراعت دیده نشد مگر دریکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه سالتوتیکوف بود ماهی مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانسته بودند نمک سود نموده نگاه دارند و زیاد عفن شده بود در رودخانه انداخته بودند آب رود ولگا بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی کوچک بخاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی ترخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو شعبه رودخانه واقع است یکشعبه بزرگ رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه و خانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای اهل سنت خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر از کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از مرد و زن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق وغیره در کنار راهها و معابر گرد آمده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه آمدیم تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا ملکم خان و نریمان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر میرزا ملکم خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همه غریبی بود طرفین معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت و شکوه ساخته بودند طاق نصرت را عالی

سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند وکلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورده و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند کالسکه روبازی که چهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود و پرنس منچیکوف را با خود در کالسکه نشاندم یکدسته سوار قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود همه جا اطراف کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه منظم ایستاده بودند همه جوانهای خوب با لباس و صلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی کوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار بطور خروجی از کاشی سفید جلو آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی بسر حمام میروند سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل و غیره در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای پله ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد


Alexander, Emperor of Russia

بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار و مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت
وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلو بمسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل پراک و مسیو
کریل آمده گفتند که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت آلارم از با نقتن
را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند
اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب
آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن
عمارت نگاه داشته متصل آب می افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود و بعد از شام
بتماشاخانه رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و ازدحام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها را از مقوی
ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه
که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشا
خانه ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا
داشت

روز پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام والصلوة است و امروز باید بتوسط کشتی
برویم بسبار تیسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته اعیان و نجبای حاجی
ترخان و صاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظامی و غیره همه حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضای
سلام بکالسکه نشسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمانان شیعه است پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین
تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز از هر کوشه که میگذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند
باران دیشب گرد و خاک کوچها را فرو نشانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است
از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند
آنجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین

پیش نماز خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در انجا بودند مردمان خوبی بنظر
آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای انها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه
به مسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر کبیر امپراطور روس در انجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ
انجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از انها را که بسیار خوب منبت کرده بود صورت
پطر کبیر و کاترین را هم انجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در انجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب
میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب
قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده دیگر از اسباب
نجاری پطر کبیر از اره و کلنگ و تبر وغیره بود که با نها کشتی میساخته است بر دیوار بعضی اسلحه کهنه و آلات
حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در از دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از
تماشا نیست بعد از تماشا باسکله رفته بکشتی بخار موسوم بالکسندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان در این
کشتی هستند این کشتی بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارتیسین
بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره
شد مثل بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل هیچ پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا
میشود دهات معظم دارد که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار
بزرگ خوش صنعتی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن و سایر اشجار
بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه وابلق در سواحل چرا میکردند گوشت این جانور را اهالی اطراف
رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و ساحل ازین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقه
نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام خورده خوابیدم جمعه هجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و طوفان سختی در طهران شده بهت اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سارتیسین شدیم که ابتداء راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت کرده است پلی برروی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از ان میشود جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در انجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم حاکم سارا طوف که شهر سارتیسین جزء حکومت اوست بحضور آمد اسمش کاوین وارافسکی است مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای سارا طوف وغیره و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی خوب انجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً بکشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از آنجا از انجا مرخص شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکها همه بهم وصل بود و طوری بود که به جمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و راحت است ساعتی پنجفرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشته ایم بجهة اینکه هرچه بصحرا نگاه کردم همه جا سبزه و چمن و گل و گیاه و چشم مادیان و گوسفند و خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هرجا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون میشود پلهای

۲

کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ
یک استاسیون ساخته اند برای چرب کردن عرادها و خوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای
استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون
حاضر است امروز از ایالت تامبوف میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه بیرون آمدم صاحب
منصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند
این استاسیون قصبه بوری سک لبسک است جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال
آمده بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است
تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در پرواز بود کالسکه بمجازی او رسیده از او میگذشت و
کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا منتها یک وجب بلند
انگشت از زمین بلند شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف آنجا جمعیت زیادی بود کار
گذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبهٔ خوبی بود مهمان خانه عالی بسیار خوبی سر راه بود نهار هم
حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در آنجا ایلخی دارند اسبهای خوب آنجا عمل می آید چند راس از آنها را
آورده بودند دیدم چند نفر از جنرالها و صاحب منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم
قدریکه گذشت براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه گذشت
صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولکا میریزد بعد از کوسلوف نصف شب
بریازان رسیده بودیم و دو ساعت از روز گذشته باستاسیون فوستوو رسیدیم کالسکه ما را آنجا نگاهداشتند
تا کالسکه شاهزادگان رسید از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستوو و پرنس دالقوروکی حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شصت و نه سالست باستقبال آمد در کالسکه
بحضور آمد مسیو کامازوف مترجم اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسیده
مرد بسیار پیری است ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها
که همه مطلا بود و خانه های بسیار عالی باغچه ها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار

که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بود تدصدر اعظم و سایرین از شاهزادکان و پیشخدمتان بردیف در کالسکها نشسته از عقب می آمدند بهمین طور از کوچها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازه ارک عمارت کرملین که از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و بر روی تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم درین عمارتست از نزدیک انجاها گذشتیم یکتوپ بسیار بزرگی بعمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم گراف لنس دورف که مرشال این عمارت و مدیر خالصه جات و باغات مسکو است جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند ما را راهنمائی و عمارات را معرفی نمود وصف عمارت کرملین را حقیقت نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره در آن راه روها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست یک پرده تصویر جنگ روسها با مغول ها نصب است بعد باطاقی بزرگ و از آنجا بتالاری بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوسنت ژورژ است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هرکس در قدیم این نشان را گرفته و میگیرد اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چاره و چهل چراغهای بسیار بزرگ دارد از آنجا به سالن ترون یعنی تختگاه میرود و این تالار هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده دیهیمی که ساخته در صدر تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در انجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از انجا بدو سه اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری انجا گشتیم درین عمارت در سنگ کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهائی در این عمارت و اطاقهاست مثلا دو ستون سنگ سماق

یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه است و در تالار ستونهای بلند بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است پوت
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را دریکروز گردش کرد گلدانهای
بلور و چینی درین عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان های طهران متصل بعمارت بود
که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار قشنگ بود یک کالریل وطبل یعنی جائیکه پرده
تصویر میآویزند درین عمارت است که مانند دالان طولانی جائیست و جمیع پرده های اشکال روغنی
کار قدیم را درانجا نصب کرده اند اشکالی بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند
خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم
در تماشاخانه از پله ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ جلوسن یعنی جلوجائی که بازی در می آورند
نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلاست شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد
بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست
پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند
یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم میرقصند و هم بازی در می آورند با نواع اقسام که نمیتوان شرح داد در
بروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکان چی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته
روشنی های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و رقاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر در می آیند در رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند لیس یعنی
ایضاً بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت
میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود مابعد از یک بازی که هر بازی را اکت میگویند
رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان و سایرین در لژ اولی ما نشستند
پنجمرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود
رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان

وغیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو ئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چینیهای قدیم و طلا و نقره و آلات و اسباب تحفه وغنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و ناظم انجا که اسمش سولوویبا است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی بود که در جنگ پول طاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سود گرفته بود و تختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطر کبیر همه انجا بود تخت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمهای اسکندر اول همه آنجا بود صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکهای پطر از قدیم انجا بود بعد از تماشای انجا بمدرسه لازاروف رفتیم مدرسه خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان و روس انجا السنه مشرق و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژنرال دنس تولستوی شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند بعد بخانه پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهر زاده اش تشریفات مجلس را بعمل آورد

روز بیست و سوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردم دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از هر طبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای ینگی دنیا و افریقیه برای تماشا چیده اند در کتابخانه انجا گفتند دویست هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت بمسکو می آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند انجا را هم

کشتیم بسیار اطاقهای خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و میز
و صندلی و آئینه و نیم تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود
شکار کرده در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکالسکه که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاءالله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو
سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزادها در همان کالسکه ما
می نشینند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخاسته دیدم از زمین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو دره
عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از کمی مسافتی از
رودخانه عظیمی موسوم به وکت که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته بودند کالسکه بخار
گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است دهات متعدد میان مرداب ساخته اند
راندیم تا بایک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی بود مامورین وزارتخانه
شرقیه را استراماکوف که نایب پرنس چاکوفست بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی
زرنگ و باکفایت و دیپلوماست است قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته راندیم نزدیک شهر پطر
بورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد اعلیحضرت امپراطور با نواب
ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادهای خانواده سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند
اعلیحضرت امپراطور الکسندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند
نواب گراندوک نیکلا سپهسالار کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقف
پطر را داد نواب گراندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست
امپراطور داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدای
کوچه معروف بنوسکی که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه مرتبه و

و پنجره به فرش طرفین کوچه از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه ها که میگذرند هر وقت [illegible] از روی
سنگ فرش میگذرد صدای زیادی می‌آید اما از روی تخته ابدا صدا ندارد و راحت میرود خلاصه من و امپراطور
در کالسکه روباز نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب بود طرفین کوچه بالاخانه ها و بالای بام ها خلق از مرد و زن
بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور با مردم تعارف میکردیم مدتی راندیم تا از زیر طاق و کریاس وسیعی
گذشته وارد میدان جلو عمارت زمستانی شدیم ستون بسیار قطور بلندی [illegible] یک پارچه سنگ است در این میدان
که مجسمه امپراطور الکساندر اول را از چدن ریخته بالای آن نصب کرده اند بعد از ورود [illegible]
شده با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم [illegible] از اطاقها و طالارها [illegible]
گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پرده های خوب ستونهای سنگ [illegible]
گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها بیشتر ممکن نیست خصوص یک گلدان سنگ [illegible] در
بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم باطاقهائی که مخصوص ما
بود آنجا امپراطور وداع کرده بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار
با وقار تکلم میکنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم گنت آدلربرگ که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد
خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت آندره مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دو دقیقه رفتیم بازدید امپراطور ایشان در اطاق
خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و میو کامازوف مترجم امپراطور هم بودند بسیار
صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکنند بعد از
چند دقیقه برخاسته بمنزل آمدیم ساعتی بعد بباز دید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن سی و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه دانما
رک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد بمنزل آمده شام خوردیم مقارن غروب
اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخز
بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این

امپراطوریس ولیعهد زوجه ولیعهد گراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب و جنرال وغیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود خیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر اسمش ژنرال لوفلو است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور بلژ پائین که نزدیک به محل تماشا بود رفتیم دو اکت هم آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میسو گریل ترجمه میکرد پرنس گرچکوف مرد بسیار زیرک عاقلیست هفتاد و پنج سال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاند مارس یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز افتابگردان یکسمت میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند که ایشان فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانند اول دسته سواره مسلمان خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب و با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ که نهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست دختر این شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزادهای ما و صدراعظم وغیره هم بودند در این نهار

همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه‌ها دیده شدند خود امپراطریس در پطربورغ نیست بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراند دوک نیکلا که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند من بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم بمنزل ایشان بسیار سکو سلو که از ییلاقات بیرون شهر است باکالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم قدری موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بنا شد روز دیگر انشاءالله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب به مجلس بال نجبا رفتیم رؤسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمدند دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه گذشت بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال پطربطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می آرد که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعه کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجاست ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ با گاز روشن می شود

روز بیست و ششم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار همه سفرا را احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور

داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر ازین قرار است جنرال لف لو ایلچی فرانسه که مرد
پیر هوشیاری است لورد لوفتوس ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دوروس ایلچی المان و از اکثر
دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آنها آمده نهار خوردیم
پرنس اولدنبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم بدیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری
صحبت داشته بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمی تاج بمشق نرفتم امروز تلمبه چیها هم
در پائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای ارمی تاج رئیس آنجا که اسمش گیدیانوف
و هم رئیس تماشاخانهها و مرد پیریست حضور داشت یکیک اسبابها را نشان میداد اطاقهائیکه پرده
های صورت و مجسمهای مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره داشت و غلب
ستونهای یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنلاند است میزهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی
شده میزها و گلدانهای مختلف که سنگ سبز است انواع چیزهای عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال
مجسمه مرمر پیکرهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد دیگر زن برهنه
ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست سیر از تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و
هر اطاق را ده روز دیدن کفایت نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق و از الان
بالالان گردش میکردیم بعد از پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین
رفتیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده
آورده است یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا را بتناسب در آورده بودند
سکههای قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینها چیده بودند پردهای
صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت
که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدم
[illegible] امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند
بود بسیار شاهزاده روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی

رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور
دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد در وسط شام امپراطور
برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانساعت از قلعه توپ انداختند بعد از
دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت
بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی چیزها را معرفی
کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم برگشتند کالسکه روبازی حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش
کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که از چودن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگیست روی
اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست
تماماً از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا
سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانه میشل امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدراعظم
و وزیر دربار روس و غیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما
قشنگ و با زینت است شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن بسیار نزدیک بودیم
در این تماشاخانه کومدی در می آورند یعنی تکلم میکنند یکی از اهل سوئد بند بازی بسیار خوبی کرد
بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی
در میانش نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده
با گلوله را میرفت و چند چیز مثل کارد و غیره تا مدتی بهوا می انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه
که رخت تنگی پوشیده بود و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و دو ولوسیپد نامند
سوار شده تند میراند خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پنبه داشت
با عرق آتش زد و زن کالسکه ها را از توی شیشها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن
پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو دیوان آوردند بسیار چیز غریب خوبیست
چند نفر زن و بچه و غیره بحرکت و بطرزهای خوب می ایستند و می نشینند که بسیار خوش آینده است

مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده اند

روز بیست و هفتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه گراندوک قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد و اطاقهای متعدد پر اسباب من جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم غلیانی کشیدیم بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاده بود دکتابخانه و موزه هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود بحر سیاه کشتی ساخته اند بآب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود زوجه ایشان که دختر پرنس اولدمبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوب بیست بودند دخترها و پسرهای کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته رفتیم منزل پرنس کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل باری نیوتینسکی که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مرد پیریست محض اینکه مرد بزرگ محترم دنا خوش بود او را دیدن کردیم چانه را میتراشد گونه هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شده بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه امپراطوری رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود کوک کردند بسیار خوب چتر زد خروس

سطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق راکشته از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم
که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجهٔ
امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار
خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یک تاج الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی مال
امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد برگشتیم بمنزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب
انها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بتماشاخانهٔ بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد
در لژ پائین نزدیک محل بازی نشستیم صدر اعظم والد ریرغ و گراندوک قسطنطین وغیره هم بودند بازیرا
بترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد و با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم
در یکی از پرده ها افتاد تنها با امپراطوریس رفتیم از دحامی بود دختر ها ریخته دست امپراطور را میبوسیدند
بمنزل الحمد لله علی کل حال روز دوشنبه بیست و هشتم صبح برخاسته نهار
خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد با امپراطور بکالسکه
سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده
بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب
شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سوار نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک
کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که متجاوز از صد نفر بودند
جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچها خالی میکردند چند نفری هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی
بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتیم منزل امپراطور هم بکالسکه بخار نشسته بسارسکوسلو رفتند
من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول
ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا
و نقره بهمه جهت دو کرور ایران موجود بود شمش ها را مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته
وزیر داخله روس که اسمش رترن است آنجا همه نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی

[illegible]

رفته از روی جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه
جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوفست اول بمقابر سلاطین روسیه
رفتیم جامیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است در زاویه‌ها چیده‌اند از پطر
کبیر تا نیکلا همه آنجا دفن اند از آنجا رفتیم بضرابخانه که در همان قلعه است امپریال طلا و پول نقره سکه زده
میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک مدال طلای بزرگی بیادگار ما
زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ ورود و آمدن و اسم
ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است
شب رابه مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاهزادگان
و پیشخدمتان وغیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور ریسم بازدید قدری نشسته بعد با طاق
امپراطور رفتیم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی
از مرد و زن و صاحبمنصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضادالسلطنه و علاءالدوله
که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست زن
ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدمبورغ را گرفته از عقب آمدند زن
و مرد هم دایره زده بودند دو دور باهمین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و انگلیس و
المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند
با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم متصل با امپراطور
و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز بهمان طور من دست زن ولیعهد را گرفته رفتیم
ببالا رسوبه تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای زیادی توی تالار
بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزه خرما را میز و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند
امپراطور ما را برده سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سایر میزها نشانده خود ایشان راه میرفتند
همه اشخاصیکه در بال بودند سر میزها نشستند بعد دو هر آدمی هم درخت خرمائی بود القدر گل و سنبل چیده

وریخته بودند که ما فوق آن متصور نبود موزیکان هم میزدند دو ریز ماسفرا وزن ولیعهد وصدر اعظم
وغیره بودند بعد از خوردن شام با زمن دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم
بازرقصیدند بعد از اتمام رفتیم بسیار خوش گذشت **روز بیست ونهم ربیع الاول**
امروز باید برویم به پطر هوف کرنستاد هوا بسیار صاف وآفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوا
کالسکه شده رفتیم باسکله که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع
شدند راندیم روبدریا وکرنستاد بسیار آسوده بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم
بعد از یکساعت ونیم بشهر وقلعه جات کرنستاد قلعه جات معتبر زیاد دارد بعضی برج وباستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین است که بالاتر از شهر
کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی بکرملین رفته بالا
و پائین آنرا گشتیم بقدر ده عراده توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ
بالا را انداختند بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایهای باستیان
وقلعه از سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد وبیست
خروار وزن داشت وهفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است از عقب پر میشود
گلوله را با عراده آورده با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند اما هر توپی بر گردش
پنج دقیقه طول دارد سنگر وبرج دیگر بیست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکسندر اما کوچک هستند
از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده سوار کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر
رسیده پیاده شدیم زن ومرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کاز
کیویچ است باکلانتر وکدخدایان وعمال شهر وصاحب منصبان نظامی آمده بشقاب ونمکدان مطلا با نان
ونمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد وزن بود از پل کشتی
سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی تجارتی وغیره
بود این شهر باد انمارک وانگلیس وسواحل روس وپروس وسوئد ونوروج تجارت دارد در کارخانه یک تخته

آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود
زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبریست قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم
توی داپور شهر کرنشاد بسیار شهر قشنگی است مردمش همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب
و سی هزار جمعیت دارد خلاصه کشتی را رو به پطرهوف رانده بعد از نیمساعت بانجا رسیدیم حاکم آنجا میر پنجه
و همش بوم کاردان است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابان
است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان
همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و
حاکم توی کالسکه جلو ما میراندند ما را ازین خیابان بآن خیابان وازین راه بآن راه میبردند همه جا فوارهای آب
بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارهارا
حقیقت نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود ببیند چهارصد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها
بسیار بلند و از راه دور است هر وقت بخواهند همه را در یکدقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است
یک چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها باهم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت خلاصه
خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود پطر هم خیلی
آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با چهار دیوار
فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا آب
میروند از آنجا گذشته فواره دیدیم مثل گنبد هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود رفتیم بعمارت وسط که
بهتر از سایر عمارات و دو رو بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر که
از چدن ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع میجست آب این
فوارها آبشار شده ازین مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فواره است
و دریا هم چشم انداز این عمارتست الحق تعریف این عمارت و اسباب و فواره نوشتن نمی آید این عمارت

از بناهای بسیر کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی نداشت ما هم وقت نداشتیم بالکمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سرو و جنگلی هم دارد خلاصه سوار واگون شده راندیم برای جزایر ایلاکن [illegible] که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازیست از دریا گذشته رسیدیم برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم بار رسیدیم بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و ولیعهد و زوجه پرنس الدنبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهة گذراندن وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی رسیده ما هم از عقب بردیف کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارات کوچک متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی قدری گشت نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید در شصت خوانده میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری گشت نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارت ییلاقی خوب و از جلو قصر انجا و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم

امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنگ المای سواستاپول گلوله برده است
همش اسکو لکوفست [illegible] روز غره **شهر ربیع الثانی** صبح از خواب
برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم
عکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لوتیسکی [illegible] است و مرد فربه قطور
با مزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس ما را انداخت
بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت
و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در نیم ساعت طی
میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که
بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بود شده راندیم نیم ساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم
شهر بسیار خوب خوش وضعی است جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار
کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل
و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج گنبد مطلا داشته با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای
پطرهوف بود رانده بعد برگشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود
این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده
بودند نشستیم تا آمدند با هم بگردش رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهای
آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کهربا را فردریک کبیر
پادشاه پروس بجهت کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقهارا یکیک
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار
مقبولیست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره و چشم انداز بپائین دارد بعد از برای شام خوردن از
همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که تعریف نمیگنجد از آنجا

کذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور وخانه واده سلطنت روس
وصاحب منصبان بزرک وشاهزادکان ما وصدر اعظم وغیره همه بودند شام خوبی صرف شد درین
شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف بباغ بود راه رفتیم بعد من
باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان بکالسکه نشسته
رفتیم به خیابانهای باغ خیلی کشتیم زن زیادی هم پیاده وبا کالسکه درباغ میکشتند همه چیز این باغ شبیه
است به پطرهوف اما فواره هیچ ندارد وسربازخانهای قشنک دارد که برای سواره وپیاده ساخته اند
ابدا کثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی خرابه ها از قدیم بنظر رسید این بناها ازآباد وخراب همه از کثرت
خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور کفتند اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم
تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سک بزرک امپراطور یکی سیاه ویکی زرد انجا بودند در این
اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود حتی نیزه کردها وترکمان وطپانچه وشمشیر واسباب قزلباش
زلق وترکش کمان پوست شیر وببر بعضی پلنک وغیره جواهر یکه خان بخارا فرستاده وفنجان قهوه خوری
چینی با زیر از طلا ومجموعه طلای مینا که نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است
همه انجا بود خلاصه تماشای غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت
قدری مکث کرده سوار کالسکه شده همکی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من وامپراطور وزوجه ولیعهد
درغرفه نزدیک سن نشستیم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشنکی است کراندوک نیکلا وایلچی پروس وسایر
صاحب منصبان ومعتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت
درآوردند یکدون کیشوت باسانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه وبامزه بود درین ضمن هم دخترها
بالباسهای بسیار قشنک رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود غره
شهر ربیع الثانی را هم دیده خدارا شکرها کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکار پیاده
شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم بمنزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمراهان ما بمراتب شئونات
نشان وانکشتری وساعت وغیره دادند اسب جانی را به امپراطور واسب جلفه را بزوجه ولیعهد

دادم میرزا احمد اجودان صدر اعظم که از طهران مامور باسلامبول شده بود در پطر بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکس بورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنگستان میروند صبح از خواب برخواستم امپراطور آمدند با هم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه رو بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکار راه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیا با ایشان وداع کرده با همراهان براه افتادیم این همان ترنیست که از سارتین بمسکو نشسته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون لیپسکو که حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجاها شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پطر بسیار و راه آهن اسبی در کوچها زیاد بود سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد

روز سیوم شهر ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلنا حاکم اینجا که اسمش پاتاپف Potapoff است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نیمن Niemen ساخته اند گذشتیم خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت مثل شب تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که اسمش ادکون است

Aidgone رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم سرباز صاحبمنصب و جمعیت
بسیار از مرد و زن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی
شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر و اسمش بوین است از جلو صف سرباز گذشته
بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش ساده است نهاری برای
همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل
شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مرد و زن زیادی بجهة تماشا
از پشت شیشه پنجرهای اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد
که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکهای پروس برخلاف کالسکهای روس راه
بهم ندارد چنانکه هرکس هرجا نشست از دیگری بیخبر است مگر در جائی که دقیقه بایستد پرنس
منچیکوف و جنرال براک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها براه افتاد چندین درجه تندتر از
کالسکهای روسیه میرفت واگون من بزرگ و خوب بود بجنبین آن دو قهوه خانه کوچک
داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی وغیره تغییر کرد آبادی خاک
پروس از روسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب مادیان گاو گوسفند چمن
زراعت آب گلهای الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه از دور و نزدیک
پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس
تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه افتادیم چون کالسکه اینجا
بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنیکسبرک که یکی از شهرهای
پروس و بدریای بالتیک بسیار نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش
پرژل Pregel است کشتی بخار تجارتی از دریا تا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچکی است
اما قشنگ جمعیتش نود و پنجهزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ Rahe است
در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد که گل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند

که بجهة چرب کردن آلات ماشین راه آهن وغیره خیلی بکار میرود وبسیار کاشته بودند وصفای زیادی
به صحراها داده بود طبیعة تمام صحرا چمن است وجنگلها سرو وکاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از
خاک روس است خلاصه وارد کارلشدیم صاحب منصب وسرباز زیادی بودند همه جوانهای
بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون نشست
موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان ونی دارند اما در روس این قسم نی نبود مردوزن
الی غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده بودند من سوار کالسکهٔ روبازی شده راندم
اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه
سه چهار طبقه وکوچک وتنگست بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در
عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه است همگی همراهان هم از شاهزادگان
وعمله خلوت وغیره آمدند چون اهل این شهر هرگز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند
اسم حاکم شهر ویکلر Voeckler است کالسکهای این شهر واسبهای کالسکها بزیادی
وخوبی کالسکهای روس واسبهای آنجا نیست کبوتر بازی کن دم سیاه وغیره با بیل سیاه
لقلق وکلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد آسیای بادی هم بسیار است خلاصه شب را
چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب رامیزدند آهنگ شیپورهای
موزیکان ووضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازی را هم بیک سگ بزرگی بسته
بودند زیر طبل عرّاده بود که سگ میکشید باران شدیدی می آمد جمعیت کثیری هم بود از تماشائی

روز چهارم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این
عمارت پردهای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد ودر مرتبه تحتانی یک تالار بسیار
بزرگ طولانیست اما سقفش کوتاه واز تخته است پادشاهان پروس درین تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود مردم کمتر از



WILLIAM, EMPEROR OF GERMANY.

دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار تند میرفت بقدر
یکساعت ونیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش بقدر بیست فرسنگ
میشد اطرافش همه آبادی واشجار وکشتی شراعی وغیره هم در آن بود طرفین راه همه جاده وشهر
وقصبه وآبادی وجنگل واشجار زیاد از سرو وکاج ودرختهای دیگر بود جنگل کاج در این حدود بیشتر
از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه وبلندی میشود خیابانهای بسیار قشنگ متعدد از درخت
بید وسفیدار بزرگ دارد در راه کالسکه اسبی وگردش عامه است از رودخانهای کوچک و
بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورغ Marienbourg گذشتیم
که رودخانه عظیم وستول از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد پل آهنی بسیار
طولانی داشت در استاسیونها وقراو نخانهای عرض راه آهن باغچهای بسیار
قشنگ وزراعتها وگلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا میگویند
همه جا گل کرده بود هرچه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان جنگل
گل چمن بود گاو زیادی مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری در استاسیون
بنهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته نهار خورده
آمدند باز راندیم بقصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن Custrin است
شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر وجنرال آنجا بحضور آمدند زن ومرد زیادی جمع بودند قدری
مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید ونزدیک برلن است همراهان
هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را
گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند وگاهی بر میگردانند مثل اسبی که دهنه آن دست آدم
باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است واگون ولوکوموتیو زیاده از حد
در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده شدیم اعلیحضرت
امپراطور المان گیوم ونواب ولیعهد پسر ایشان ونواب پرنس شارل برادر ایشان وفردریک شارل

پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده‌های دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هوهن
زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که فرانسویان راضی نبودند
پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان و مارشال رون
وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مورک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و
مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام و غیره و جمعیت
زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را گرفته سوار
کالسکه رو بازی شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و گل سفید خوشه بسته و همه جا
سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی بود و هورا میکشیدند منهم همه تعارف
میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت
عالی چند مرتبه یکستونی دیده شد که تازه بیادگار فتح فرانسه میسازند و هنوز ناتمام است یکصورت
فردریک اول یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سر راه بود از اونی ورسیته گذشتیم مدرسه بسیار
عالیست دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال Arsenal که طرف چپ بود
و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می‌نشینند و
بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانیکه دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجست دست
راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان از سواره که جوانهای بسیار
خوب خوشگل خوش لباس بودند دم درها پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پلها بالا رفتیم
وسط میدان جلو عمارت باغچهای بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی و غیره کاشته‌اند
دو مجسمه اسب هم که دهنه هر یک دست آدمی است از چدن ریخته‌اند امپراطور همه اطاقها را
بما نشان دادند پرده‌ها و اشکال خوب درین عمارت بود من صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره را
معرفی کردم و امپراطور هم سر راه آهن شاهزادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند

بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از
دقیقه‌ها باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت
شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند برادر ایشان هفتاد و سه
سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیزمارک پنجاه و هشت سال مارشال ملتک هفتاد و
پنجسال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ گاز
روشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف
پله دارد مجسمه فردریک کبیر را سواره از چودن ریخته اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند
قدری شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات بانواع رنگها ملون است رودخانه که
از کنار شهر برلن میگذرد و اسمش اسپره است شعبه از آن هم از وسط شهر میگذرد اما کم عرض و آبش هم
بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجشنبه پنجم شهر ربیع الثانی

امروز رفتیم پتسدام Potsdam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلوخانها باغچهای
گلکاری بسیار خوب قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم در رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته
راندیم نیم ساعت راه طی شده رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد
اغلب صاحب منصبان نظامی هستند حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها
و غیره شبیه بباغات روسیه بود عماراتیکه دارد یکی پتسدام و دیگر سانسوسی است Sans Souci
هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت منزل
ننمودند راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل

بزرگیست مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن میجست مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغچها
و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیاست منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اندکه
بزور بخار آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود بلبل و هزار
دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتهای این
حوض دیگر بود فواره آنهم بلند میجست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی
و دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمت
باشی و ایشیک آقاسی باشی ملکه وغیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد زنیست
مسن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این عمارت
مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت
شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام روی
صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همانطور مانده است
که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پردهای اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است
گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را پاره کرده است
همانطور پاره را نگاهداشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت
مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضهای کوچک دارد از بلندی
مجسمهای خوب قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این مهتابی و بلندی
در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فوارها و باغها و خیابا
نهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیا خرابه دیده شد از
عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک خواسته بود آنجا را بسازد
هرچه کرده بود آسیا را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود بنشانه عدالت این

آسیا را هم انطور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه و غیره ساخته اند اما میا
نش نرفتیم همه گلها و درختها را از جا لا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای
مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیادیست که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب
ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت ییلاق زن پرنس شارل که خواهر
ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال
سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل و غیره مجسمهای مختلف مثل یک پا یکسر کتف دست
شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی
نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب
فواره چمن و غیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت
میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد
اسم خود را در آنجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فردریک
شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فردریک شارل دو مجسمه مرال نر خوابیده بالای حجر
بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش
وضعی که مال امپراطور است باغچهای قشنگ و چشم انداز خوبی برودخانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم بازی غریبی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست
کرده و دور چادر را کالسکه و اسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده
بودند و چادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل
شدیم شب را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادهای ما شاهزادهای پروس
صدر اعظم پرنس بیزمارک مارشال ملتک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او
قدری صحبت کردیم مرد کوتاه بسیار پیریست نود سال دارد اما زرنگست در جنگهای ناپلیون اول
همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه بمرتبه خوبست بقدر تماشاخانه مثیل

پطراست جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور برلن رفته قدری گشته بعد آمدیم از بازی در آورده رقصیدند پرده های خوب نشان دادند
پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا
مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد روز بیست و ششم شهر ربیع الثانی
بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیو طیر استعفا کرده اختیارنامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا انگلیس احوال پرسی کردم بعد پرنس بزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در
حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند دریاچهای زیاد
و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی را
در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ شکاری معروف
بزرگیست و از ینگی دنیا میآورند بجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد سیاه
مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خور است دیگر اقسام درناهای افریق
و هند و ینگی دنیا و غیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیور که در عالم بهم
میرسد همه در اینجا موجود بود نوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد
داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز
در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر
چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند کرد بلند میشد گوشت بگیرد
سه چهار ذرع قدش بود گوشت را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدالان منظر
دارد خانه خانه جای حیواناتست دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش
حیواناتست در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود و فوراً این در را انداخته اطاق را تمیز میکنند زمین

اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات برود گوشت را هم از
سوراخ پنجرها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن
نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی
غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال داری بود خیلی بزرگ امّا هنوز یالش مثل آن
دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر همانجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد
یوزهای مختلف گفتارهای عجیب الخلقه افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که
در هر یک انواع حیوانات بود میمونهای مختلف وغیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند
دیگری از افریقا فیل افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود شتر
زرافه بود زبره هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است بیزون بود که گاومیش
وحشی افریق و ینگی دنیاست متعدد بودند بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش انقدر پشم آویخته
بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و ارقالی وغیره و بسیار هستند میدوید
توی باغچهای وسیع بود دورش محجر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد
بقدر اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوا
نات عجیب دیگر هم انقدر در آنجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده در آنجا جمع
نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها و قرقاول
لهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ مشغول
پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود دیوم است
بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچهای شهر گردش کردیم یکجائی
بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است امّا باصفا بود زنهای
دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدوّر رسیدیم که
دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم آنجا گشتیم بعد سوا

شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بویت مهماندار ناپلیون هم بوده است در ایام اسیری و حبس
و مهماندار سلطان روم در پروس روز هفتم شهر ربیع الثانی امروز میخواهیم برویم
به اکواریوم یعنی جائیکه حیوانات و نباتات دریائیرا الحبه تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته
رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا که تازه آمده است امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند
رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است زن مسنّه ایست هفتاد سال دارد
نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانیدند اسبابهای خوب داشتند بعد رفتیم خانه
ولیعهد دیدن زوجهٔ ایشان که دختر علیحضرت پادشاه انگلیس است و اوّل اولاد ایشانست
نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ
ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه شده راندیم دم
در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب رسیدیم دالانها و
مغارهای تاریک دره تپه آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند که شخص ابتدائی فهمد
اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره کوه است خیلی صنعت کرده اند از جاهای دیدنی بنیات
رئیس آنجا که اسمش هرمس است همه را نشان میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری را
توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های درست انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند
از آنجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی
که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل
و لاله پرپر با نوع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابداً معلوم نیست
که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ آنجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم که
افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب
نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنگ برنگ وزغ و غیره بسیار
عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است

که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگبرنگ یک طوطی بزرگ سفید بود
خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه
خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرم
سیری در آنجا موجود است و بهر شکلی مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ آنجا دیدم همه انهار ادر
کمال پاکیزگی آب و دانه میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند گاه و بازی میکردند گاه و پرواز میکردند
خیلی از تماشای آنها حیرت دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه
دیگر خانه کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند
رنگ زرد داشتند سر و یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریق اما دست و پا مثل انسان
و میمون بود بعلاوه یک انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگک قرقوی بسیار
فقیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخوردند و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم
بودند حیوان تنبل میگویند این هم بانسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه
عجایب زیاد دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان
امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزاده های ما و شاهزادگان پروس
و ولیعهد و پرنس بیزمارک و مارشال رون و مارشال ملتک و غیره همه بودند موزیکان میزدند این
عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و اطاق ها و تالار عالی دارد
بعد از شام پائین آمده شب را رفتیم بتماشاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و
صدر اعظم و غیره بودند ما در لژ نزدیک سن بودیم بازی خوب درآوردند پرده آخری شبیه عمارت
و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملتک و پرنس
بیزمارک را با همان لباسها درآورده بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده
بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم شهر ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان
مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما و غیره همه بودند رفتیم آخر شهر جمعیت

زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه درآمده سوار اسب حسام السلطنه شدیم امپراطریس
و زوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره غریب هیجده هزار نفر بودند
باهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس ورتمبرغ که سردار
قشون و مرد بلند قامت پیرسیت فردریک شارل و پرنس شارل وغیره همه بودند بعد ایستادیم
قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه بالباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام سان
سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم انجا همه بودند شام
خورده رفتیم منزل و از منزل تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای خوب
و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدر اعظم و شاهزادهای پروس شاه
زادهای ما در لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب درآوردند رقصهای خوب کردند بعد
از دو اکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم نزدیک سن پرده آخری شبیه
پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بسیار
با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خانه رفتیم
در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط
حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چوب بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه ایالت هولستن را
از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود بعد از آنکه پروسها ایالتین شلزویک و هولستن را فتح کرده
این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوه بیست خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی
چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید وغیره انجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند
بالا و اسمش تره است زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت
که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب الی
صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود دیکشب هم طولو میچیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم شهر ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضادالسلطنه که در شهر مانده سیم تلگراف را
با طهران وصل نموده اند نشان اکل نوار مکلّل به الماس را با حمایل زرد وغیره امپراطور توسط
جنرال بوین مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پوتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت
امپراطریس زوجهٔ ولیعهد وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان
پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم
از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب
باروحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردهای اشکال
مجسمهای مرمر اطاقهای با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار
کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک فوارهٔ بزرگ پیاده شده قدری در پلّه‌های مرمر نشسته تماشای
فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم
به قصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت معروف بوده که ده سال قبل از این مرده است مهتابی سبز
فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت
فرانسه میدانست در سر پلّه عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چودن ریخته بودند خلاصه
سوار شده باز بنارنجستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام
امپراطور بقصر بابل بربک خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را از این عمارت
سوا کرده و از جاهای با صفا و خیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس
بیزمارک مارشال رون شاهزادهای پروس شاهزادهای ما وغیره شاهزاده خانمها همه بودند
عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و
گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم در چمن گردش
کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس با ولیعهد سوار کالسکه
بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفتیم به قصر ولیعهد و سایر

هم پیاده آمدند انجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره فردریک
کبیر باز از همان پل رود خانه گذشته داخل شهر پتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند
جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند انجا بود دو صندوق در دخمه بود یکی از پدر فردریک
ریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی
هم انجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم انجا عمارت
خوبیست همه سفرا و زنها و شاهزادگان وغیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان
کرده بودند فواره آب برنگ سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتشبازی نبود نشانیکه
بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس دست ما را گرفته بردند پائین قدری
نشسته وگشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز اسباب خوراکی زیادی چیده
بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات شد بعد با ولیعهد وغیره وداع کرده
رفتیم براه آهن یک تالار خوبی انجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده و تمام آن را
صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بنظر بسیار قشنگ بعد کالسکه را راندند رسیدیم به کار
عجیب کار بزرگیست چهل چراغ زیادی داشت همه از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده
رفتیم منزل

روز دهم شهر ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای شمسولنت نایب
وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت ایراد
وکلا را در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول دکاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحبمنصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحبمنصبان خوب پروس
ازین مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند دیگر وزرا هم ولیعهد این شاگردان ا

درجلو عمارت ما آورده مشق کردند بمقصد نفر شاکر هستند چون خرج زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته رفتیم خانه پرنس بیزمارک بازدید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش لپسی نیوس است Lepsius آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پلها بالا رفته گشتیم از دحامی بود مجسمهای گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم وغیره تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب وغیره بود قدری گشته رفتیم منزل قدری نشسته بعد بجهة وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امروز در کنار رود رن پرنس الدبرغ پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده فوت شده و جدهٔ مسنهٔ امپراطور هم مرده است باین واسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک گلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما دادند بعد باکواریوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدیم در دستها دو ناخن بلند مثل عقاب دارد و در پاها سه ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز یازدهم شهر ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و ویسباد صبح زود برخاستیم باد شدیدی می آمد هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بگار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابیم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید تفنگ را با دولت پروس به بندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه و آبادی دهات و شهرها همه جا همانطور است که در ورود برلن دیده بودیم از شهرها بود در Hanovre که بسیار

قشنگ است بعد از شهر و قلم رود ست فالی گذشتیم بسیار جاهای قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپهای
بلند دیده شد از رودخانهای متعدد هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده
رسیدیم بکارخانه کروپ مسیو کروپ خودش سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغریست تمام این
کارخانها را خودش ساخته است توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه
و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای بخار مثل یک
شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که بجهة همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج
سالی ششصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای غریبیست
مثل کوه و باز و بخار بانکارهٔ توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش
به توپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد و میلرزید چیز غریبی است همه کارخانه را گشته بعضی توپهای
بزرگ و کوچک را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند
درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار
با وجود فاصله زیاد با این اطاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ ته پر شش
پوند بسیار اعلی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جستم صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بحضور بیاید رخت پوشیده ایستادیم حکام
آمدند بالا رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی
بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپ است
رفتیم مهمان خانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدم

روز دوازدهم شهر ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسباد صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ نباتات
و وحش که نزدیک شهر هستند متولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم

نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال بیشتر است
اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها بر پاست در یکضلع آن بنای
بسیار عالی است میانش نرفتیم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد دارد و انقدر خلل و
فرج دارد بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا گذشتیم پل آهنی بسیار
طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی
بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی داشت جلو آن باغچهای خوب
و حوض فواره دار و چمن بود لوله کم الاستیک را گذاشته بودند توی آب متصل میچرخید و آب از دهنش
باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق
و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای خرما وغیره دیدیم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده
و نباتات افریق و ینکی دنیا و هند را در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای
بزرگ دارد دیگر درختی دیده شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه
کوچک بود مثل برلن ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری
نشستیم مردم از پشت شیشهها زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی می‌آمد
گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر
یال دار و پلنگ سیاه وغیره در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک
خوش الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن
دیده نشده بود کبوتر بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی قشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار
و خوشرنگ و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت
بسیار عجیب داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک
شتر سفید زری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار
هندی بود که همه چیزش از شاخ وغیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یکنوع

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بد ایران
میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانو با پائین دستهایش هم یال و موهای بسیار
آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای ارغالی و شکار کوه
مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده بود
خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی تخته
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل
باید هزار قدم باشد همه از آهن است رودرن بسیار عظیم است و عریض و صاف و
با صفا است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند محض تماشا با نطرف شهر رفته دوباره از روی
جسری معاودت بکلون نموده بازار با کنید و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب
داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول خلاصه رفتیم بکار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک
و مسیو طمسون هر دو امروز بلندن رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل
گذشته تا رسیدیم بشهر بون [illegible] کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپرا
طور پیاده ایستاده بودند سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطر بود بحضور
آمد مارشال پیر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده درین شهر توقف دارد اسمش هروار بتین فلد
بشهر کوبلنس رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا وغیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند شهر بزرگیست
از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس وغیره بود گیلاسها هم رسیده
و پربار بود هر تاک را یک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است راه
کالسکه عراده و پیاده رو هم است خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و
صحراها انگور و درخت میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم

حیرت میکند و از تماشا سیر نمیشود تک تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه باکمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود باول رودخانه گیلان و رودخانه سفیدرود بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رود طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو بطرف ویسبادن رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف میآیند باصدراعظم و جنرال توهی کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره اطاق ما رو بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است چهار بنای سرتیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند با طلمبه فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند بهیئت و از رنگ روشنیها رنگ خوش آیند در فواره بهم رسید امروز نظرآقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شد

روز بیست دهم شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستن که نزدیک رود رلنست اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی یکساعت راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از توی ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود آنجا

۸۵

از کالسکه پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحبمنصب پروسی همراه ما بودند آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ وغیره رودخانه رن واطراف آن در منظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرمخانه کوچک بسیار خوب چهارپایهای انگور همه مشبک درکمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فوارهای خوب منبع فوارها را یک برج بلندی از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لولها وغیره داخل فواره میشود گیلاسهای بسیار خوب ماکول داشت در طاقها بسته بود اما از پشت شیشهها مرتبه زیر پیدا همه جا صندلی میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر معتبر نیست که اسمش بلوندبرغ است اما خودش در پطر و زنش در میز باد بود حضور نداشتند بسیار ییلاق خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنگ بود توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز پیر هم بودند چای نان شیرین وغیره آوردند خیلی آنجا گشته بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبهٔ بیبریش که خیلی معتبر است درکنار رودرن عمارت و باغ معتبری که از دوک وناسوکه چند سال پیش والی بالاستقلال اینولایت بوده دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ اولی سواره با زن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نیکلا است عینک گذاشته بود ریش زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی با زن و برادر زنش تا نیمساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبهٔ مزبوره شدیم بسیار آباد و دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی رسیده راندیم بطرف شهر ویزباد خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اوّل بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دور پل و شهر بیبریش پیدا بود که جای معتبر نیست و قلعهٔ نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان

بوده است ولی چون جای مناسب ما نبود بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزادهای ما وغیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدیم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم وغیره در آنجا ماندند ما رفتیم سر راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه من است شاهزادها وغیره بجز اعتضاد السلطنه ونصرة الدوله وایلخانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهرانست الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کنار شهر ماینس گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه رنست خلاصه بگار رسیده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات لازمه بعمل آمد از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده شد وضع وحالت ومیزان سایر شهرها بدست میآید خلاصه قدری از شهر خارج شده با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تکتک عمارات بهتر وقشنگتر از بناهای توی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ وخیابان وگلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما که پالمیه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش وتفرج عامه ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد وزن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فوارهٔ آن پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده نطقی کرد از میان زن ومرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده وگلکاری رسیده از آنجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده واز شیشه پوشانده اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات رنگی دنیائی کاشته بودند فواره آب ودر جلو آبشاری داشت آب میریخت برروی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن ومرد متفرقه وصاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای تالار نباتات این عمارت را محض موزیک زدن وغذا وشراب خوردن

ساخته اند موزیکت هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری انجانشسته آمدیم پائین
سوار کالسکه شده بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود امّا بد نیست حیوانات
زیاد داشت خرس سفید و سیاه و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن
ایطالیا بود شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران امّا قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها
بدرختها آویخته بودند یکنوع طوطی خوشگل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک
فیل بزرگی داشت جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میپیچاند و جعبه ساز
میزد خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال وغیره با دهان میزنند فیلبان نزدیک
فیل آورد فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر وغیره تکتک عمارت خوب و باغچهای پرگل مرغوب
ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که درخت و
تپه زیاد و مشرف بشهر است امّا همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادرزاده
نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهیست در نوزده سالگی مرده است
همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند گنبدهای
مطلا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده
روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود
هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزباد است
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا از او بوده بعد از جنگ
با اطریش پروس بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از آنجا برگشته آمدیم
منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت
میدان و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است آنجا

آتشبازی چیده و در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال این نو مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروب برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی وغیره با عراده می آورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار میشوند

روز پانزدهم شهر ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن با دیک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند از شهر مایانس گذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست بامعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمستاد است این شهر مال این دوک است پروسها بزور در قلعه آن ساخلو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر دارمستاد رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه مارسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند آب گرم امس صدر اعظم را فرستادم احوال پرسی بکند

خود امپراطور و ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و الدربرغ وغیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی
پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس
روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر که شخصاً مستقل است و دخلی بپروس ندارد با زوجه‌اش
معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجهٔ پسر یا نبیرهٔ همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده
مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته
راندیم بشهر هیدلبرغ که اول خاک گراندک باد است رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین
مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک
باد است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران وغیره همه در کار حاضر
بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند
ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه همه چیز قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان
نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی رشادت کرده است بیست هزار
نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون مستعدشان ده پانزده هزار نفر است شهر کا
لسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچهای راست
طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده راندیم سایرین
هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار مؤدب و آرام
خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوش‌بنیه ریش زرد بلند انبوهی دارد روی سرخ و سفید چشمهای
بزرگ بنیهٔ قوی متدیّن بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت میدان خوبی بود
با باغچه‌بندی گلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم اجدادی دوک است
دم عمارت پیاده شدیم زوجهٔ دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر دوک که از شاهزاده
خانمهای معتبر روس و اسمش ماری و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم
بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر زینت و

و اسباب دوک مارا برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس داده
رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند
شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت
همه آنجا بودند قدری گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار
کالسکه شده راندیم برای شهر بادن باد دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از داراشتاد که گذشتیم
همه جا دست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتدا کوههای دست
چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود
زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار سرد و ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن باد رسیدیم
شهر در میان دره اطرافش همه کوه یا سبزه و جنگل و چمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران
هوای اروپه بسیار سرد و گاهی هم باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است
متمولین فرنگستان در اینجا تکتک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب
عیاشان آنجا جمع میشوند هوای مثل بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید
از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش
راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای خوب خانهای خوشگل متصل در خیابانها و چمن ها
و کوهها پیاده سواره یا کالسکه در گردش هستند در حقیقت شهر پاریسست کلیسای معتبری از کاتو
لیکی مذهبان دارد از پروتستانی هم هستند تمام با چراغ گاز روشنست حمامهای خوب از آب گرم
معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا
میرود پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار ما بود اینجا خانه خوب و زن و اوضاع زندگی
دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم بحضور آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل
ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده
گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی

بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم **روز شانزدهم ربیع الثانی** صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و علیش دیروز باینجا آمده است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتیم منزل قدریکه گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام در آمده و بالاپوشی نپوشیده بودم دربین راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سربالا سرازیر ازجاهای باصفائی گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یکضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که درویزباد دیده شد از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی میآمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رود خانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل نهالهای کوچک طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آبشار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره درایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند در این راه که باران گرفت بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه

نشسته رفتیم بعمارت و قصر دوک که عمارت قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی باطراف شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب و پردهای اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزادهای ما و غیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از جنگ در جزو دولت فرانسه بودند پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بر دو مرتبه عمارت بالا اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد از جمله مرغیست که کوکد و بوا یعنی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چتریست بسیار حیوان خوبیست هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن باد و کارلس روه شهر و قلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض سیکفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که در شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم بشهر کارلسروه که پای تخت دوک است باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده بودیم رانده غروبی بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که با راه آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده

ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهلسال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده
با صدراعظم وجنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابان که به بریش میرفت رفتیم تا باکالسکه رسیدیم
قشون ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی وکوزهای گل وغیره در عرشه کشتی چیده
بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه بسیار
طولانی وخوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه وجای نهار شاهزادهها وسایرین بود اطاق
زیر ازا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه پائین میرفتیم هنگام سوار شدن
بکشتی امین السلطان وغلام حسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها
با سکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی
مامور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد وما راندیم رودخانه رن مثل بهشت وطرفین
آن همه جا قصر وکوشک وآبادی وزراعت وراه آهن ومتصل کالسکه در تردد است
کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد ورفت که حامل سیاح ومسافر وبار ومال التجاره بود
عمق رودخانه تا ده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست وتپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد
همه کوه جنگل وزراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر
وعمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن وعیش کردن ساخته اند
الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها وتوی جنگلها وروی
سنگها ساخته ودر جلو باغچها وباغات گلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج است
قصبات ودهات وکارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلاز کشتی ما
از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد واز رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه
بسیار سختی ساخته اند اما آبادی عمده شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ
ولوه وتمام آن از سنگ است توپ انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور

پروس ملاقات کرده شب مانده بودند دو شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه
از آنجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی آنجا دم اسکله ایستاد همراهان با بار رفتند بیرون برای راه
آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود
رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن از آنجا رو بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز
و چمن و آباد و بیست از یک سوراخ کوه گذشتیم که تقریباً پانصد ذرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه
تپه و دره کالسکه از دره تنگیست ابست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر
اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم شش سوراخ طولانی از دویست الی چهارصد ذرع سایر از پنجاه الی
هفتاد و هشتاد ذرع بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکلا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کربیل مترجم با یکنفر روسی
دیگر که تا حال همراه ما بودند از آنجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع خاک
آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی بالمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر زبانها
همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه
حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت آزادتر از المان
هستند اسم پادشاهشان لئوپلد دوم پای تخت بروکسل است از ویزباد تا اسپا با کشتی و راه آهن
در هشت ساعت بیشترک آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل وغیره رانده تا رسیدیم باسپا اگرچه رسماً وارد
نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی وغیره آمده سرراه
بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند اسم حاکم هانری

پلزراست سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه ارانژ منزل کردیم ما در طبقه زیری منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدراعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه و شکل وغیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و با بلور الوان رنگ بآب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند آنجا موزیکان میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بود بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه و غلام حسین خان آمدند بعد از ما کشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته از آنجا با کالسکه بخار آمده بودند به بیرش در آنجا یک شخص نمسه از اهل هانور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند به خصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردمانشان کار میکنند گوش اسبهای کالسکه وغیره را در المان با ماهوت قرمز وغیره میپوشانند که از مگس محفوظ باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچها میدوند و شیپور میزنند که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچها را بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب هم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طهرانست اسپا شهر کوچکی است یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است روز هیجدهم ربیع الثانی صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بحمامی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر ناخوش بوده آنجا با آب معدنی رفته است بعد راندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند بجائیکه مهمانخانه بود و حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید

مله میخورد پائین زنی ایستاده استیکان ها داشت که بردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند
یالاغرهستند بخصوص تنها آنجا رفته آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا
گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا میآیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود
دربیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین
فرنگیهاست هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب ست
در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه
و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب
صباح الخیر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه
دیگر که از آن بدمزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش انها رفته قدری بزبان
فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الهآباد و هندوستان سکنی داشته
و تازه بانگلستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره
از راه باریکی رفتم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند
باران هم میآمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از همان حمام بادن
با دکه عرق دار با دوک گشته و سرما خورده بودم حالا بر و زکرد یکساعت لرزیدم سرم درد گرفت
دیکسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمد لله احوالم
خوب شد

روز نوزدهم شهر ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میآید آفتاب اینجا ها هیچ دیده نمیشود امروز
روز عیدی از فرنگیانست جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند
در کوچها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف
سبز فرش کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل یا دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر سر

بها

چوبها شمع لمپهای زری و مخمل صورت حضرت مریم ع را میبردند و باهنگ خوشی میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبیرا زینت کرده صورت عیسی ع و مریم ع بالای آن زیر چهار چوب خالی بود کشیش آمنیانه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب را رفتیم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی ترخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره در آوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو حقه بازیرا در فرانسه پرستیدیژی تاسیون میگویند بازیهای غریب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان بدون اینکه ابدا دستی بکوکش بزند یا بخواباند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزدیک با و نشسته بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی جعبی کرده و سر آنرا داد دست مردم بعد بمعتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی شمرد سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک چیزی در کاغذ نوشت حقه باز کاغذرا در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی محکم آورد و داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن بسته دیگر در آمد هم چنین الی هشت پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی گذاشته روی میز گلدان چینی بود تماشا میکرد از انجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از انجا آورد پولها همه توی گلدان بود دل هم که گلدان را انجا گذاشت

خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل وخوش لباسی بود او را بپاره دست مالید بنا میخوابانید پس از خوابیدن زنش غیب میگفت ازجمله معتمد الملک نوشت که امشب شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها انچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت روز بیستم شهر ربیع الثانی انشاءالله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت خانیکوف روس را در اسپا دیدم بحضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوالم خوب بود سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بکار کالسکهای پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب کالسکهائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم طولوزان در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه نجار بلجیک بسیار راحت و خوبست کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ رسیدیم که کارخانهای تفنگ سازی و کالسکه نجار سازی معتبر دارد از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ بانطرف جلگه است در لیژ ایستادیم جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از که دشتریز و مردم را پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادیست در این راهها الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در گار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد دوم با برادرشان که کونت دو فلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و ولایتی وغیره حاضر بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع

خود مان را معرفی کردیم سوار کالسکه شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبهٔ دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود رفتند بمنزل شان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستاده بعد رفتیم بباز دید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد و برادرش کونت دفلاندر عجالة ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آزاد و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا انجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یکصد و هفتاد و دو هزار نفر است جمعیت کل ده کرور کسر است مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و فرانسه وغیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اوّل که داعی پادشاه انگلیس بوده داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فوّاره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت آب مثل حباب از فوّاره میریخت انواع و اقسام گلها داشت انجا گشتم جلو عمارت

میدانگاه و از طرف میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست شهر بروکسل بسیار قشنگ است کوچه راست و عریض اما شهر در پست و بلندیست کوچه ها و خانه ها اغلب پست و بلند واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدراعظم و زوجه برادرشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه بالباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با گاز روشن بود از تماشاخانه بزرگ لندن کمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند موزیک خوب هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد بال دادند تماشا و قصه خیلی طول کشید بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع کرده آنها رفتند منهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده های شکال خوب دارد اگرچه حکایت اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی وغیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر از گاز روشن می شود و بسیار است

روز بیست و یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از ناهار سفرای خارجه بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزاده های خودمان را اینجا دیدم پیاده میگردند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده ما را باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبره زارژ پادشاه انگلیس و همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی

منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از انجا بیرون آمده برجی
دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند از اسباب و
اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را
که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته انجا بپا داشته اند کلاه
خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ وغیره میپوشیده اند انجا بود قدری
گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لکن Laken که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک
خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس
که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر میگذرد
اینجا نیست آبی از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بنجا نهار راه داده اند خلاصه بعد از
مسافتی در آخر شهر بدر باغ قصر لکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص
پادشاه است کسی انجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده
مثل دریاچه شده است چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا
بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبدواری
نشستیم چشم انداز خوبی بشهر و باغ و داشت جنب این تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزادها وغیره
آمدند در اطاقها گشتیم فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها
نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لکن بسیار خوبست خلاصه
بشهر مراجعت کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای
عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگبرنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل
قبل از آنکه به لکن برویم بهوتل دوویل یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی بسیار عمارت عالی و قدیم آنجا
بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت
اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با دست

عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیی است بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومیه چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها و خانهای شهر را خراب کرده اند از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار اعلی خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای خارجه وغیره هم بودند شام خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند به انگلیس برویم ازین جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته به تعجیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بگار همان کالسکهای پریروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آبادی سبزه چمن باغ و گل است اینجا زبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند تجارتگاه معتبریست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه بخار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم و کارگذاران اوستان بحضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بو تزیلانت است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمائی میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک است و بسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست استقبال آمده در کشتی بود صاحبمنصبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند رو و خوبی است صدراعظم با عمله جات و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز ما میوهای خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و سیاه بسیار معطر

خوب میوه موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچک هم بود بسیار شیرین این میوه ها را کلاً در گرمخانه عمل میآورند
وقیمت آنها بسیار گرانست مثلاً یکخوشه انگور را بدو هزار دینار میدهند و قس علی هذا خلاصه راندیم نهاری
خوردیم همراهان نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاندالی دو ور که اول خاک انگلیس است تعجباً
راه است و این دریای مانش بطوفان و فوج زیاد معروفست اما الحمد لله تعالی دریا بسیار آرام
مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب سر ما
سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست
چپ برای احترام میآمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر
برجی دو توپ داشت برجها را بهر طرف که میخواستند میگرداندند این کشتی هم آهن پوش است
گفتند زور بخارش هزار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این
کشتی کشتیهای دیگر را خورد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی
وغیره بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی
جنگی زیادی باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بخار بزرگ
که بزرگان و نجبای انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند
نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دو سکوی سنگی طولانی
ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن
و مرد و تماشا و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستاده بپسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان
با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه
دوک ادمبورغ و پسر سیمی پرنس آرتور در کشتی ایستاده بودیم پسرهای پادشاه وزیر خارجه پیشکیت
آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی است توی کشتی آمدند رفتیم توی اطاق
نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند بیرون پسر دومی ملکه جوان بسیار خوشروئی با نیه است
چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست و هفت

هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و جثه‌اش کمتر است
ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی مرد پیری قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم
ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدراعظم و وزیر خارجه
انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار کالسکه‌های خوبی بود در هیچ جا چنین واگونها دیده نشده
بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتی که غذا حاضر کرده بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی
بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتیم بتالاری بالای پله
بلندی ایستاده همه شاهزاده‌ها و اعیان انگلیس شاهزاده‌ها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند
بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته
رفتیم سر نهار همراهان همه بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص
در کالسکه بخار نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای
قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسها معروف دنیاست حصر و بنوشتن نیست از نزدیک
قصبه و آبادی شسلیاهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سوم بوده هم آنجا فوت شده است قبرش هم
آنجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را ببیند از بس تند میرفت
از عرادها آتش درآمد یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه‌ها را نگاهداشته آمدند
پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت
و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دود کارخانها
وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه رسیدیم بجائی ایستادیم تماشاچی و
جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش حاضر نواب ولیعهد انگلیس معروف به پرنس
دوگال Prince de Galles همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده من و
ولیعهد و صدراعظم و لرد مورلی مهماندار بکالسکه روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها

مملوا از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند
خلاصه معرکهٔ غریبی بود من متصل با سر و دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی اینها نداشت جمعیت
این شهر را متجاوز از هشت کرور نفس میگفتند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین
از روی زن و مرد میریزد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و
عقل و هوش و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در نیکی دنیا و تمام
جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش
خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عددشان
کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راه را که آمدیم باران شدیدی آمد مرا
سراپا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لارد مؤلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم
بعمارت بکینگهام که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتیست بسیار
عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت
منزل دارند باغ بسیار وسیع باصفائی در جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب
درو گری دارند مثل عراده که اسب میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده
دریاچهٔ طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشهٔ باغ
درختهای جنگلی بسیار قوی و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا بود یک درنا هم توی چمن راه میرفت
خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر ویندزور هستند که شش فرسنگ الی شهر
مسافت دارد اما با راه آهن در نیمساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این از عهد الیزابت ملکهٔ انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است روز شنبه بیست و
سوم ربیع الثانی صبح برخاستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانهٔ خوبی
دارند هفت هشت طفل بسیار شیرین دارند زوجهٔ ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد
روس است ولیعهد روس و زوجهٔ ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم

خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و توت
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک دمبورغ است خانه او هم بسیار خوب است
سر مرالها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده
پشت شیشها وغیره چیده بودند اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود دنبال قشون از آنجا به خانه دوک کامبریج
پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون انگلیس است به خصوص توپخانه و جبه خانه مرد
پیری است اما بابنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است مرد معتبری است قدری صحبت شد رفتیم
خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان
بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون
آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای
عمارت همه شاهزاده های ما و صدراعظم وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند
یکان یکان را احوال پرسی کردیم ایلچی کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن
ایلچی است میسوروس پاشا ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معتبریست میسوبست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقلی
و بزرگیست سابقا صدراعظم نمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است
سایرین هم بودند سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنگ پسر رنجیت سنگه معروف
هم بود بیست سال است در لندنست مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو و مشتیست
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیادی بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها کل وزرای
انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدراعظم دوک دارکیل
وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم
بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عمارتیست اشکال و پردهای بسیار خوب دارد شب
بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسوترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور
مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزاده های ما صدراعظم وغیره

وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوب است جمعیت زیادی بود در تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدیم **روز بیست و چهارم ربیع الثانی** باید برویم به قصر ویندزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت مسافت خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لارد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند انقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان های پارک و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکهای بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر ویندزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقات و خدام خودشانرا معرفی کردند ما هم شاهزاده ها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لارد شاسیرلاند که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر garretiere مکلل بالماس را که بزانو بند معروفست و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشان را بما زدند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قراریست که در ذیل نوشته می شود

مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر ویندزور اختراع نمود دو عقیده است یکی انکه بیادگار فتح کرسی که فلیب چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دو سالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را ادا کرد مفتضح باد کسی که خیال بد کند که همین عبارت



VICTORIA,
QUEEN OF ENGLAND.

الحال در تسمهٔ نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم خواهم کرد که همه برای
تحصیل آن منت بکشید این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این
نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمی‌شود و عدد حاملین نشان هم
از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد

خلاصه نشان را باحترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر خود به پادشاه
انگلیس دادم ایشان هم باکمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم سه دختر پادشاه و یک
پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این پسر امروز الی گار باستقبال
آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اگوسی پوشیده بود وضع لباس اگوسی این است که زانوها
الی ران مکشوف است یک دختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز شوهر ندارد دو دختر دیگر ایشان
شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم و لارد گرانویل وغیره بودند نهار خوبی خورده شد میوه‌های خوب سر
نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برده خود شان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام
زره پوش خاصه با یک فوج در میدان کوچک قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است
قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان
بسیار خوب میزدند خلاصه خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یک فرسنگ است و طرفین آن دو ردیف درخت
جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم با صدر اعظم
ولارد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما می‌آمدند زن و مرد زیاد زنهای خوشگل و بچه و
بزرگ از اهل خود وینزور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می‌گشتند خیلی تماشا داشت
تا قدریکه رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته
دسته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست
بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم
از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز

وغیره داده بود از جنس خزه انقدر باصفا بود که فوق آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرک زن و دختر زیادی
دور دریاچه بودند از دریاچه کذشته بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاهست آنجا پیاده شده
قدری میوه خوردیم شاهزاده ها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب
جمعیتی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنکی ساخته بودند بیست وچهار
توپ بقدر زنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده
از راه دیکر که باز همه چمن وخیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به ویندزور و از آنجا بکالسکه بخار نشسته
راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت ویندزور
بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیه قدیمه است که از سنک ساخته اند
و سنکهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرکی دارد وچند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار
بازینت وقشنک و پر اسباب اطاقها تالارها دالانهای بسیار خوب وموزه اسلحه دارد سن پادشاه
پنجاه وسال است اما بنظر چهل ساله مینماید بسیار بشاش وخوش صورت هستند امشب را درخانه لارد مر
حاکم قدیم لندن مهمان شب نشینی و سوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت تا خانه
لارد مر یکفرسنک تمام بود همه طرفین راه وکوچه انقدر زن ومرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند
منهم متصل با همه تعارف میکردم همه کوچها از چراغ کاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانها روشنی
الکتریسیته کوچه را مثل روز روشن کرده بود بعضی چراغهای کاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه
وغیره درست کرده بودند شهر وکوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی ودکاکین زیاد مرغوب و
میدانها کذشته تا داخل دروازه سیتی شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لارد مر حاکم همین سیتی است دیکر اختیار
بسایر شهر ومحلات ندارد یعنی سایر شهر حاکم ندارد هر محله مشور تخانه دارد اکر امری اتفاق افتاد به پلیس که کزمه
باشی آن محله است رجوع میشود و هم بوزیر داخله رجوع میکنند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه
جوانهای خوب بالباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش
واجبست خلاصه وارد درخانه لارد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انکلیس وروس بانهایشان

و همه سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و بزرگان و وزرای انگلیس
بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می
نشیند اسم عمارت گیلدهال است سالی یکمرتبه این حاکم بانتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ خرقه و کاتبهای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب
باریک بلندی دست دیگری شمشیر و قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان طاق ایستادیم
لارد مر نطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت
رفتیم بازوجه ولیعهد انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده
بودند لارد مر جبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بزمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد
بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لارد مر بزبان
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی دولتین انگلیس و ایران خواند همان را بزبان
فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها داده بودند بعد از اتمام تقریر لارد مر صدر اعظم همان
فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از
آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن اسم نوشته
بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصد آنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند بعد مجلس رقص شد
من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد بازنها و غیره همه میرقصیدند بعد از اتمام رقص بازو
داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپر که شام بعد از نصف شب است از تالارهای بزرگ و پلهها و
هروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع گلها و درختها که در کوزه کاشته و در پلهها
و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز سوپر را چیده بودند قریب چهار صد نفر سر سفره بودند شخصی
از اهل سیته که نایب لارد مر بود عقب سر من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر
باشند برای توس نمودن باین معنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول لارد مر
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لارد مر توس کرد هر دفعه آن شخص اهل مجلس را قبل از وقت

خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپر برخاسته رفتیم بمنزل های خود خوابیدیم و در برگشتن هم که نصف شب بود باز همانطور جمعیت بود امشب در کالسکه با من ایشیک آقاسی باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وینذزور بدیدن ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

روز رفتیم بکارخانجات ولویچ که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود ولویچ هم که شهریست در حقیقت محله از لندن متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه تامیز گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود ذغال رویشان سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای معتبریست و سربازخانهای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس آرتور جنرال وود امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سرکردهای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه راندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و جوش میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ خاندار میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست بعد از گردش ها و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای

خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک دکامبریج و
سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که چمن بود برای توپخانه چندان هم وسیع نبود قریب بیست هزار زن
و مرد دور صحرا و چمن برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش لباس بودند
توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل توپ کروپ از عقب پر نمیشود توپخانه
سواره پیاده از حضور گذشته بعد دو بار دیورقه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند بعد دوان آمدند
بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم بما پیشکش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان راهی
که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیرآخور پادشاه که مرد عاقلی است
و لارد شامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت زیادی بود در راه با همه تعارف کردیم تماشاخانه ولیعهد
انگلیس و روس و زوجه هر دو و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه
خوبیست پردهای خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی را که از خوانندهای معروف فرنگستانست
مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته
بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد
بالاخره برخاسته رفتیم بمنزل **روز بیست و ششم شهر ربیع الثانی** امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش
حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته پیشخدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها
خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند
باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده میآمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره
عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه
روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود آمد قدری هم فرانسه میدانست
صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند
انصاف اینست که قلباً بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحش

اینجا را قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا هیپو پوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم بهمانجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش را مثل یک دروازه باز میکرد دندانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیا میمونی بود بسیار بزرگ کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسانست صاحبش میرقصاند پا زمین میزد میایستاد حرف میزد انکلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه میرفت آنا میل داشت دستهایش را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثا شیر دریا که بحریست که هر دو توی حوض آبی بودند و دور حوض محجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بود جثه شیر خیلی بزرگست تنش پشم نازکی دارد دست و پایش مثل بال ماهی و پر شب پره شبیه است اما با همانها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست روی دشت دریا هم شبیه بشیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میامدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هر چه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت رابعا میمونهای کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و کرگدن و شیر یال دار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل کردم

روز بیست و هفتم ربیع الثانی

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت که یکی از بنادر معتبره جنگی انکلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انکلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش

آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت
که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوبست شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزادها و سرداران بحری
و غیره کپیتان این کشتی اسمش پرنس لیثر است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سر
نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه
آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم بالباس ملاحی آمده بودند ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند
مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد
میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای
بزرگ و کوچک از حد بودند روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایرانرا در
همه کشتیها زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت که در همین دریای مانش و جزیره بسیار قشنگی است
شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهای بسیار قشنگ مرتبه مرتبه داشت درین جزیره
پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند موسوم به اسبورن از دور پیدا بود علی
الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور
شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهة ملاحظه دو کشتی اول بکشتی اژنکورت
رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپیتان این کشتی موسوم به فیپس هورنبی با صاحب منصب
زیاد آنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار
بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک
ملاحان و غیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین
آمده بجای یکی تمام مشق جنگ کردند توپهای با آن عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب
داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار بزرگ بود کشتی هم زره پوش است از این کشتی با قایق رفتیم
بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو ور زره پوش اسم ناخدایش وزتیارت
توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم بکشتی خودمان

در قایق ما ولیعهد روس و انگلیس و زنهای ایشان و معتمد الملک و دوک و کامبریج وغیره بودند یک کشتی
بخار کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان آن چرخ
بخار هم بحرکت آمده کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد همه غرق میشدیم
الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموت انجا در اطاقی ناهار حاضر کرده
بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانجاتی را که اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار
تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند
اسم کشتی را ناصر الدین شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر غردی رسیدیم
شب را به مجلس کنسر یعنی ساز و آواز که در عمارت البرت هال است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه
شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از هایت پارک گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب
منصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده
بود گویا آهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی توتون
سازی رشته آردی که فرنگیان ماکارونی میگویند شربت آبلیمو سازی اودکلن سازی که بطرها را
در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و بکذا انواع
و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمیاید در کمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی
مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لارد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره است
آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته
رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با پردههای اشکال دورنما وغیره بود پردههای روغنی اشکال بسیار ممتاز
که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پردهها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحریت
و این پردهها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند خلاصه
ازین تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که امتعه که در کارخانهای زیر میسازند اینجا آورده برای فروش
می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پائین مشغول کارچه در بالا مشغول فروش امتعه بودند

ازانجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلنداست و داخل گنبد هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد در همه از نجبا و بزرگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرا و اعیان انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارتست و ستونهای آهنی و لولها دارد که صدای ساز از آنها درمیاید بقدر چنار متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهارصد نفر اینطرف و چهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفید پوش چهارصد نفر حمایل آبی داشتند چهارصد حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را انگلیسی میزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب زد اما بادش را بانجا رسید بسند و الا انگلیسی چه طور میتواند با پا و با دست باید بدمد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمیامد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم بمنزل خوابیدیم

روز بیست و هشتم ربیع الثانی

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر وینذزور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان بدهند صبح از خواب برخواستم وزیر هند و وزیر دولتخارجه و صدراعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدراعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سرنهار صدراعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیهای لندن مجوسها ارامنه منچستر وغیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله گولداسمت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود

اسمیت و تلگرافچیهای طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس و
زنهایشان و غیره و متفرقین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وینذر و قصر وینذر در حقیقه قلعه سختی است
از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای پله زیر آمده
بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین
پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمین الدوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس با یک
دسته سواره نظام همه جلو افتادند از خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت
گاه میدان مشق است یکفرسنگ درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال
عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوا[نگی]
مینمودند اما اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد و آرام
بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای
هر دو ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره
زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق چوبی و غیره خوب
مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بردیف طبقه بطبقه نشسته بودند
بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این صفت دایره زده بودند و بیرق بزرگ هم
یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره برپا کرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم
پادشاه هم ایستادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک کامبریج و غیره رفتیم
از جلو صفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران
بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار
خوب و کلاههای پشم بسیار بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار
خوب بودند و فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روسی هم رفته

قریب هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه پیاده از اردو گذر کردند بعد دو رفته مشق شلیک کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک غروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک دکامبریج وغیره تا قصر وینذزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم به قصر پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیمساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لارد گرانویل وزیر دول خارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد انگلیس و زنهایشان خسته بودند از وینذزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم امّا چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم خانه وزیر خارجه اما بال در فورن افیس یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهدها بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد جلو دست باو داده از پلها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلها و راهروها چیده بودند همه نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم سبزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلها راه رفتیم بعد با همه تعارف کرده برخاسته به منزل رفته خوابیدم ـ

روز بیست و نهم ربیع الثانی

امروز به گرینویچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات دور دست شهر حساب میشود صبح از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک و لارد مهماندار در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر لندن شدیم از کوچه معروف به رژان استریت که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست انقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالی است با همه اعیان و اشراف سیتی آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه وغیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط است میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تامیز یکفوج سرباز با موزیکان وغیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند

صاحب منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی تجار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس
ولیعهد روس بازنهایشان وغیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و شاه
زادگان ما هم سوای عمادالدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد و باد بدی میآمد دود کشتیها و کارخانها
را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه
یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسان دیکسون طامسون لارینسون وغیره بودند کشتی ما جلو و کشتی
ولیعهدها عقب افتاده راندیم انقدر تماشاچی روی کشتیهای تجاری و شراعی بودند که حساب نداشت
قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت
و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند
کشتیهای تجارتی وغیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند بسیار بزرگ که
بارهای تجارتی را از کشتی بخشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دوکها دری از آهن ساخته اند
برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش کمست کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود
اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تمیز و زنهای
خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده برودخانه تامیز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی
کشتیها چه همراه ما میآمدند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی
رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسهٔ بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم
بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها
بازنهایشان وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحری است شاه نشینی
داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاهزادگان وغیره نشستیم میز نهار
سایرین خیلی طولانی بود جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لارد نلسن را
که در جبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی

بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند با وجودیکه لارد نلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه رفتیم ولیعهد ها و زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصدخانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی با تمام اسباب وسط میدان آن بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عمل بدی میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند پلهای سنگی دارد دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم سوار شده رفتیم با سکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه رودخانه کم میشود این دفعه چون از دوکها برنگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده تا رسیدیم بمحاذی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ مریضخانه سنت توماس که بسیار عالی از کشتی در آمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت مجلس بال است شب را رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوس آمده نی انبان زد مثل سورناهای ایران صدا میدهد پرنس الفرد پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند بعد از رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپر غذا و میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین آمده خوابیدم فردا باید برویم بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک د وسترلاند است ؛؛

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لارد مورلی توی کالسکه نشستند صدر اعظم و شاهزادها و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم که دکاکین بسیار

خوب پراسباب دارد انتهای ینگی دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم تا بگار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنجساعت راه است و پنجاه فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه‌ها گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشیده بعد از گذشتن بلافاصله گار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حد در گار حاضر بودند امروز وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از گار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم گار حاضر بودند حاکم سوار کالسکه شد جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لارد پیش ما بودند شهر لیورپول شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا مراوده دارند از ینگی دنیا تجارت گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی‌کند مهاجرین زیاد از انگلیس و المان و غیره از این بندر به ینگی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار نفر مهاجر از این بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بود امشب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوستانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای بامها کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن یا طفل در شهر نبود که بتماشا نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالنسبه باهالی لندن اینجا فقیر بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میگذرانند بمیدانگاهی رسیده پیاده شده داخل عمارت سنت ژرژ شدیم تالار و ایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بود نشستیم زن و مرد زیادی

در تالار بودند حاکم خطبهٔ خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارنیسون
ترجمه کرد طمسون و دیکسون هم بودند بعد برخواسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت
خوبی بود در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته
بودند نشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان و محوطه
عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت قدری ایستاده
رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین هم همه آمدند الی دهنه دریا
رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه
نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بکار سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت
بقصر ترنتام که مال دوک دوسترلاند است رفتیم کالسکه بخار ر دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند
سوار کالسکه شده راندیم چمن خیابان گل و گلکاریها که در دیستد زورد دیده شد اینجا هم بود توی چمن مرغ پرند
خانهای تلگتک دوک برای باغبانها و سرایدارها وغیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها و درختهای
خرما وغیره در آنجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور زن لخت نشسته از مرمر روی
فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق
سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم
بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک
کاشته در باغچها گذاشته و سرشرا گرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین و
خیابان چمن مثل مخمل فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند دور دریاچه تپه است همه
جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و تاک نقش چفتهای
مور از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها

وبرکهای رنکارنک ینکی دنیا وغیره دارد میوه بانن که چیز ماکول خوبیست مثل کدوی کوچک تازه اما رنکت پو
ستش که زرد شد انوقت میرسد مزه خربزه میدهد زمستان همین طور با انکشت میتوان خورد قدری
ثقیل است بزبان هندی موز میکویند و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران بسیار است شلیل
هلو انکور سفید و سیاه انجیر آلوچیالک خیار وغیره دارد و جمیع این میوه ها از نارس و نیم رس و رسیده در
کرمخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبان می پیچاند پنجره ها باز و سقفهای
شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم با طاق عمارت اطاقهای عالی پر اسباب یاروح و پردهای
اشکال خوب دارد قونسول جنرال انکریز که در مصر بود تازه اینجا آمده است لارد شربی استانتن
که از اینجا ست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد او هم بود شخص انکلیسی که قبل از
جنک انکلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش لگک ریش بلند بزرکی دارد اینجا بود از
احوالات اسیری او پرسیدم میکفت چینیها در اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انکلیس
اینجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم
پسر دوک مرکی دو تنا فرت اسم برادر بزرک دوک لارد الیرکا دار برادر کوچک لارد رنلد خلاصه
شب غذای خوبی خورده شد چراغان خوبی هم کرده بودند کردش کردم یک جائی برای کلوله بازی
ساخته اند در وسط تخته دراز یست میانش خالی دو مرتبه کلوله چوبی بزرک و کوچک زیادی توی آنها
کذاشته اند طرفین این خط در زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر یست
کلوله را باید بقوت انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر کلوله که بنشانه خورد میبرند
و هر کدام نخورد بآن نهرها می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی اینطرف خط چوبی قسمی
آنطرف بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کلولها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد
اشخاص بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در
این بین دوک و سایرین آمدند بدوک کفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انکلیسها لخت
شده کلاه از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی یا تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز

درون

قبل در صحرا تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می لنگید اسمش رایت بود

روز جمعه غره جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار تند حرکت کرد اغلب پیشخدمتها وغیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا با اسباب چرخ و آلات لوکوموتیو کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم گرم که سرخ بود اره میبردند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه میرود و برای ترکیب آوردن تختهای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر ترنتام تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانمهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهة اینکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در کارخانه بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستیم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم در اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت بکمال احترام بما شده است لارنسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری

میکردند اغلب زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافندکه
این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر زن
کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها وزنها ومرد با آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن
بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر ترنتام یکساعت و
نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتیم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق
نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز
کلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد روز شنبه دوم باید برویم لندن
وشب را در شیزیک برای گردش وصحبت وعصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده
با دوک وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوراخش
خیلی راه بود که هرکدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ وطولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم زیاد نبود
اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ وخاک بهم آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت و
چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد گار شهر لندن شدیم جمعیت زیادی بود رسیدیم
بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت وباغ مال دوک دودونشیر است که از متمولین انگلیس
وبا دوک دوسوترلاند خویش است واو امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت
زیاده از حدی در کوچها وپنجرها وبامها بودند صدر اعظم ولارد مورلی با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود
کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ
مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن وباغ زده بودند
عمارت محقری داشت رفتیم به چادر ولیعهد روس وانگلیس زنهایشان با خانمهای زیاد وسفرای
خارجه ووزرای انگلیس وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری
نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود گرمخانه هم داشت

همه مردها و زنها می‌گشتند درچادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی میخورد بعد درباغچه
درخت کاجی با بیل حاضر کردند که من بیادگار خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی
نسبت باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند بوینزور و ما هم قدری معطل
شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدیم برادر زنهای ولیعهد روس و انگلیس
که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست سن چهارده سال در بحریه منصب
دارد اسمش والدمیر با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرهایش آمده دو روز دیگر باز میرود روز
یکشنبه سیوم امروز هوا ابر شدید و مه است و باران شدیدی هم میاید بعد از نهار با معتمدالملک
و مرلی بکالسکه نشسته قدری در هاید پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت
میآمد مرد و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چزنیک که دیروز رفتیم از چزنیک گذشته براه ریشمون افتادیم
از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم
اما برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته‌اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از
دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از
محلات آخر لندنست خیابانها و چشم‌انداز بسیار خوبی باطراف دارد مخصوصاً رودخانه تیمز از نوع شکارهای
وینزور در چمنهای اینجا بسیار بود چون باران میآمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لارد روسل که از وزرای قدیم
معروف انگلیس است باینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش بروم رفتیم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه
اش استقبال کردند مرد پیری است قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز هوش
و عقل خوبی دارد از فرقه ویک است لازم شد تفصیل ویک نوشته شود کل وزرای دولت انگلیس دو
فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویک هستند که رئیس آنها لارد گلادستون صدراعظم حالیه و لارد گرانو
یل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقه دیگر را بر ضد خیالات این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها
دسیرائلی و لارد دربی وغیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا وغیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی
نصب شوند خلاصه قدری نشستیم دولبت سفیر استریا و سایر مردمان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند

دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند
چشم اندازخوبی دارد اما مه وابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری انجا نشسته چای ومیوه
خورده رفتیم منزل **روز دوشنبه چهارم** صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل وزرای توری
بحضور آمدند ناظم بنگاله ولیسرش هم بودند لارد روسل هم که دیروز خانه اش رفتیم آمده بود سیمور که در عهد نیکلا
امپراطور سابق روس وقبل ازانکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت روس کنند وزیرمختار پطر بود دیده
شد وهمچنین لارد دربی ولارد مامسبری که هریک سابقا وزیر امور خارجه بوده اند ازمعارف وزرای توری همه
بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند وغیره آمدند ترکیب ولباس عجیب داشتند روسای ارامنه ویهود ونصاری
وبعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هند وغیره درمیان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ وسوار خوبیست میگفت چند سال در روسیه بوده است
مدتی هم در انگلیس است لباس وعمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آمده بود رنگ رویش
زرد وپریده بود خلاصه بعد لارد را دکلیف معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلو
ماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر دراسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده وبسیار با اقتدار درانجا
حرکت میکرده است درجنگ سواستاپول ممد خیالات انگلیسها وبرضد روسها بوده است واز ایام ناپلیون
اول که قاردان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون رفته وانگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده
بود داخل خدمت بوده است آن زمانه در ایران ونخواطر داشت آن ایام را قریب هشتاد وپنجسال دارد حالا
هم با کمال عقل وشعور صحبت میکرد ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم
آن عقل وهوش ونبیه را دارد که دولت انگلیس امور تهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته
نماز کردم امشب را باید بعمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی ومهمانیست
امروز قبل از دیدن وزرا وغیره تلمبه چیان انگلیس آمده درباغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته
بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است بچابکی وجلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته ونیم سوخته
وسالم بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای

استخلاص مردم اختراع خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات واهتمامات
برای استخلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهای ولویچ انگلیس وکروپ المان اختراعات
تازه از توپ وتفنگ وگلوله وغیره برای زودتر وبیشتر کشتن جنس انسان میکنند وهرکس اختراعش بهتر وزودتر
انسان را تلف میکند افتخارها مینماید ونشانها میگیرند خلاصه در بین این چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس
مشت زدن بهمدیگر است که خیلی اوستادی وچابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از پشم پنبه بود در دست
داشتند اگر این دستکش نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک وباتماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای
عمارت بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این عمارت
بر پاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده
بود باوجود این جمعیت زیادی از زن ومرد سر راهها ایستاده تهنیت میگفتند رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم
وشاهزادهای ما وسایر نوکرها بودند دم عمارت چادری زده پرنس الفرد وشاهزاده خانمها ونجبا آنجا منتظر ومیوه
وبستنی وغیره حاضر کرده بودند چند دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس وولیعهد روس وزنهای ایشان
وغیره رسیدند دست زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب تماشایی بنظر آمد طرفین راه
همه صندلی گذاشته زنهای خوشگل با زینت ومردها بمراتب نشسته وکوچه برای رفتن ما داده بودند که باید
از میان آنها بگذریم عمارت از آهن وبلور است وبطوری مرتفع ووسیع که امشب چهل هزار نفر
بابلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد حوضی است
که بطور سنگ طبیعی وکوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت طرف دست چپ
ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند من وولیعهدها وزنهای ایشان
وشاهزاده خانمها وشاهزادها همه آنجا نشستیم دوک کامبریج نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است
روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکانچی زیاد با خواننده ها بودند میزدند میخواندند دوا نفر
جمعیت در آنجا از بالا وپایین وجوانب واطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره
میشد دوربین دوچشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشهای پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب

میجست زوجه دوک دسوترلند با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک کردند بسیار کارهای عجیب از جست وخیز و معلق شدن روی طناب وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد وزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارهارا با پاهایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ چوبی را مثل پرکاه هر طور میخواستند میچرخواندند و بهوا می انداختند باز بروی پا میافتاد شخصی چشم بسته میخوابید نردبان بسیار بلندیرا روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت روی نردبان بازیها درمیآورد کلوله های عجیب بهوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست داشت که کلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در راهم همین طور خوابیده روی پایش میچرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد تا زمین چهل ذرع میشد آویختند دو سه نفر انگلیسی که کارشان بند بازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجایکی تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته تورئی زیر آنها بسته شخص انگلیسی بندبازی کرد که الی امروز ندیده و نشنیده بودم همین قدر مینویسیم که بندبازی نبود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلا ده ذرع بیشتر ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی تور افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان و اشراف بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندی است که دم در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بسر گرفته با وجود باران شدید توی باغ پای عمارت ایستاده هورا می کشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و خمپارهائیکه ستارهای رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد درکردند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بآن زدم فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم به منزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند که آنچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند
والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت ما قرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان
زیاد است و مثل ایران کبوتر بازها هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیر
خواره و غیره را در کالسکه های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنهای آنجا با دست
میگردانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهائیکه در چمن میچرند
و از جنس ارقالی بودند اما شبیه مرال از دوک دوسوترلاند گرفته بابراهیم خان سپردیم که انشاءالله
بطهران ببریم زاد و ولد کرده زیاد شوند **روز سه شنبه پنجم** امروز بتماشای بانک و برج سیته
لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح ناهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم
بسیته داخل سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه و قدیم میان آن
جعبه بزرگی از آئینه بود دورش محجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم انگلیس در آن بود
جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها دیده شد
از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده بودند در آنجا بود اما اصل
الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه میزنند روزیکه برای وداع به وینذور رفته
بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست خلاصه وقت تنگ بود باسلحه خانه که در همین قلعه
است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود توی
کلیسا گردش کردیم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیادی بود کسانیکه درین کلیسا از معارف
مدفون هستند ازین قرار است لرد نلسون دوک دو ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی
رفتیم از بورس که تجارتخانه است گذشتیم تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند در
عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله ها بالا رفتیم
عمارت عالیست دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانک
از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات

خوب و کارخانهای بخار داشتند همه دیده شد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده
رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود نقد چهار کرور پول در آنجا
موجود بود خلاصه برگشته رفتیم منزل چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ
میکردند قطب نما که بر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عدد دیگر چاپ میشد
خود قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت که چرخ که بماشین میدادند یک کاغذ چاپ
در میآمد و عقربک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که از عدد کاغذهای بانک کسی نتواند دزدی کند ثانیا
اسبابی عجیبه میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پولهای یادی از طلا از جائی مثل ناودان بپائین میریخت و طرفین آن
جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزنا سبک بود بواسطه اسباب یک جعبه می افتاده پولی که سنگین و تمام
بود بجعبه دیگر ثالثا اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی میکردند و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه
رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه کالارستون صدر اعظم زن مسنی داشت هر دو
استقبال کردند دست بزوجه اش داده و از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار
کوچکی در بالاخانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت شهر ایلچی کبیر فرنسه و
عثمانی و المان و از اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند وغیره بودند قدری نشسته
رفتیم بپارلمنت از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میگویند
مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است اما
ده سال قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لاردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد جلو ما افتاده
اطاق باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعا پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو مینامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند
در چنین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده
ملاقات ولنگتون با مرشال بلوکر سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در
صحرای واترلو روی اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لاردها همه بودند

عدد لاردهای این مجلس انصد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلا ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لارد کلادستون و بیسرایلی و سایر وزرای ویک و توری بودند یکطرف ویک بودند طرف دیگر توری ما در بالا که راه باریکی بود مشرف به مجلس روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریته majority میگویند و طرف اقل را مینوریته minority کل وکلا رفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب ویکها بودند که حال وزارت دارند بعد لارد کلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای وست منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوشطرح خوبی است بنایش قدیم و همه از سنگست سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره خود هانری هم در آنجاست در وسط مجر آهنی بزرگی دارد پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد بالفعل دویست پای انگلیس است ارتفاع ۲۲۵ پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند ادوارد کونفسور هانری سیوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت ستوار تمام نوادها و سلاطین ستوار و نوادها نورا روز ایت فلس روبرت پیل لورد پالمرستون از سرداران او ترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید درین کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بانگلستان افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است با نسخهای دیگر روز چهارشنبه ششم باید بوینذزور رفته وداع با پادشاه برویم نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهه خود داده حالا تمام شده میخواهند بآب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وینذزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم

وغیره در رکاب بودند رسیدیم به وینذزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم
بالا ما را بردند در جمیع اطاقهای عمارت گردانیدند اطاقها و تالارهای بسیار عالی چشم انداز بسیار خوب
بطرف شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصوّر بنقاشی هند
بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان وغیره بدست آورده پشت
آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی و زین اسب مرصّع تیپو صاحب هندی بود
که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد
بود گلدان بسیار بزرگی از سنگ ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ
ترافالگار لارد نلسون را کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاهداشته اند و گل همان کشتی که نلسون در
آن بوده که گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد گلولهای آن توپها در اطاق بود و دورش
معجری بود بعضی گلوله های توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ و نکی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از سنگ تراشیده
روی نصفه و گل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که رنجیت سنگه هدیه فرستاده آنجا بود
در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اوّل را که سنت الیانس میگفتند کشیده
بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز
هم تا دم کار باستقبال آمده بودند با لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیست بعد از آنکه
قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معیّن کرده بودند آمده رفتند من عکس خود را
بپادشاه دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه را گرفته رفتیم
تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی کالسکه عکس
ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده قدری که از خیابان رفتیم راه را گم کرده رفتیم

بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کرستیان که از شاهزادهای هولستین المانست که دولت پروس حالا ولایتش را متصرفست و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه وارد خانه شاه زاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه کلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه از پهلوی مقبره دوشس دوکنت مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و با روح است از سنکهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنک است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته کلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود اینجا ها کرمخانهای کل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای کاوها و گرفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادکار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم شهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه مدم توسه رفتیم مدم توسه زنی بوده و حالا سالها است مرده پسر و نبیره دارد جائی ساخته که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرک قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رخت همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انکشتر و غیره با آدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا مومست خلاصه پسر مدم توسه خوش لوده نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سیوم با همان لباس توی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی زنهای جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدامست نتوانستم تا اینکه زنها برخواسته راه رفتند خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم بودند تمام اشکال پادشاه حالیه انگلیس و اولاد شان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش اژنی خیلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرکان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت و شقاوت از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را

بکشند و مزین ایتالیائی یکدارکیه آدمرا با آن آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میدادند میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یادگارهای قدیم در اطاق بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکهائیکه در جنگ واطرلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون خود طرح جنگ کشیده بود قمچی کالسکه چی روز واطرلو شنل و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس وغیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسبابی که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدیم از آنجا بمنزل برگشته خوابیدیم

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بکار دکیتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن مشرف ببام خانه ها بود نه یکجا نه دوجا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفته زن و مرد زیاده از حد بودند قدری صورت عکس وغیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در های پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده مهمانخانها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارها حوضها باغچها باغها و هر جور چیزیکه آدم را مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز بر سبیل استمرار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدیم از اهل جزایر ژاپنیک که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهرهای سیاه که در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنگ قهوه پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه

عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افریقا با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد بنجائیکه هم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده و خون میریزد انقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خود شان در اندلس و تولد در اسپانیول بنا کرده اند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است گچ بری وغیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه گچ بریها بزحمت تمام با دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد هر نقشی که میخواهند همان قالب را بر روی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود فوراً هم خشک میشود انوقت مثل آجر بدیوارها کار میگذارند حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از انجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم گذشته از پلهائیکه شب آتشبازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فوارها را تماشا کردیم بعد باز رفتیم از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم بهوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوریکه هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که بهوا رفت اسمیت نام با یکنفر دیگر او نو نام در بالون نشسته بهوا رفتند و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا فردا خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده

آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها
را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم
باز خانمها و دخترها و پسرها همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری
میوه خورده یک عکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل
مانده به البرت هال رفتیم کارخانه انجا کارمنیگر دارد بعد رفتیم بتالارهائیکه اقسام چپوقها و انواع غلیانها و ظروف
آبخوری هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را انجا با چیده اند تماشا
کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پردهای صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را
برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میاویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پردهای بسیار خوب را
یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت صاحب برای ما
ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی
بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایرانست گفتم قیمت خر زنده
منتهای پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خرجی ندارد جو و کاه نمی خورد
گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل
البرت حال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد **روز جمعه هشتم** امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد
انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث
کرده رفتیم بمریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان
ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم
همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهة مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار
بنای خوبیست همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور
داشت رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا بودند
اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را بجهة مشغول داشتن اسباب

بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم با طاقهای دیگر که مردها بودند با وجود
ناخوشی هورای بلندی کشیدند در مراتب زیر اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا می کشند
بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانهٔ لارد دالکیل
وزیر هند خانه اش دور بود از هایت پرک و غیره گذشته رسیدیم زوجهٔ وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند
و زن مسنّه ایست یا دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش
کرده رفتیم با طاق سر میز نشسته قدری میوه خورده دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم
شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص دیگر بالباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تختهٔ
مدوّری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع
تلگرافی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطهٔ این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ
شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هایت پارک پیاده
شده به بنائی که پادشاه بیادگار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و
حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ در آورده اند
بمناسبت اینکه خود البرت از اهل علم و صنعت بوده است امّا ازدحام مانع از تماشا بود برگشتیم بکالسکه نشسته
رفتیم منزل شب را بتماشاخانهٔ دروزلام رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا
بود استقبال کرد دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب
خواندند و رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک امّا خوب
زن جوان خوانندهٔ معروفیست نلسن نام از اهل سود ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف
و زرنگست همه ساله بتماشاخانهای پطر و ینکی دنیا و غیره رفته مداخل زیاد میکند حالا به شخص گوسو نام فرانسوی
شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است
حالا هم با ولیای دولت انگلیس اولیای دولت سن ژام مینویسند پادشاه سابقاً آنجا سلام می نشسته بعد از مردن
شوهرشان دیگر باین عمارت نرفته اند حالا گویا مادر دوک دوکامبریج آنجا می نشیند آمدیم بمنزل

صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل وغیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات شهر لندن یا کلیه انگلیس را میخواستم کماهو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدت توقف هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش ازین نمیشد نوشت انصافا وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده ومنظم وخوبست از آبادی وتمول مردم وتجارت وصنعت وکارکردن وپی کار رفتن مردم سرآمد ملل است ٭

روز شنبه نهم جمادی الاولی

امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم دراین هیجده روزه توقف لندن همه روزه ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس لارد گرانویل وزیر خارجه لارد سرنی پرنس الفرد پرنس ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای کار جمعیت زیادی باکمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلبا ملول ومتاسف بودند رسیدیم بکار ویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد وارتور با صدر اعظم در کالسکه ما نشستند سپهر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت سه ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن ازین راه نیامده بودیم درنزدیکی بندر ملحق براه اولی میشود از آبادیها وشهرهای معتبری که گذشتیم تشام اپسوم دورکنک هورشام اروندل شیشستر بود وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قطعات وکشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اکل واز ناپلیون سوم بوده است که برای خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راپید گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با بیبرستن مترجم ومسیو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مامور باقامت درطهران است مسیو بل شارژدفر سابق فرانسه که درطهران بود با مسیو بلی کپیتان کشتی وسایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر دوور از انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یکساعت ونیم راه است اما ازین راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما وغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهة احترام میآمدند داخل



JULES GREVY,
PRESIDENT OF THE FRENCH REPUBLIC

۱۱۳
دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرده که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند منهم بسیار بد احوال شدم رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از اینقرار آمدند بکشتی وایس امیرال پنهوا حاکم بحری شربورغ وایس امیرال رینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولن سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو ویته حاکم کل ایالت مانش مسیو لارناک حاکم شهر شربورغ با سایر صاحبمنصبان و اجزاء امنای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوب کردند

روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده راندیم برای ساحل بسیا[illegible] و اسمر دیویم با سکله پله بسیار خوب و طاق [illegible]ت خیلی قشنگ ممتاز از سنگ و بوته و دستههای گل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم مانش همه را معرفی نمود و هم احوال پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکههای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم نه و لاغر اندام هستند مثل اهالی روس و المان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه ربورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض دارد همیشه پر آب است گرفتن این شهر بقلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست متجاوز از سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه براه افتاد امروز از مملکت نورماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر جمعیت چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد گاوهای خوب مادیان و گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته و درخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدیم مثل درخت بید و تبریزی و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است

تپه زیاد دارد سیب این محلات بخوبی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای
تخت نورماندی است نیم ساعت انجا ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد ازین شهر از چند سوراخ
کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر یکفرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با
راه آهن هشت ساعت راه و نود فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم
از پل رود خانه سن که در خارج شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در
داخل شهر بدور شهر میگردد رفته بجلی رسیدیم موسوم بپاسی که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم
تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ما کماهون که رئیس دولتست با دوک دو بروکلی که تازه
وزیر خارجه شده و صاحبمنصبان دیگر و وزرا و غیره هم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه
تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحبمنصبان
عسکریه و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته
سایر همراهان هم در کالسکهای دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز
پیاده و سوار نظام و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کراند هتل که منزل ما معین
کرده بودند خلاصه عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بواد و بولن عبور شد
که خارج قلعه است دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است با و نود و لا کراند ارمه
عبور کرده بارک د و تریونف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اولست از سنگ ساخته اند صورت
جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما درین
جنگ آخر با پروسها از گلوله توپ زیاده خرابی در آن هم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده انجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند و اسمش مسیو دووت
با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جواب دادم
بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانزالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها
که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته اند و خانهای قشنگ با شکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دو لا کونکرد

که میل بلندی از مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان باروحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره‌ها
همیشه نمی‌جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتی که جهت ما معین کرده بودند
شدیم دم پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کرد
جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که جهت ما زده بودند تخت خواب
ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت
غریبی از فرانسه‌ها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ المان را هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ
مهموم و غمناک هستند رخوت زنها و خانمها و مردم همه رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی
از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب
با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینها معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشد
که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اولاً ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوئی فلیپ را
فرقه ثالث هانری پنجم را میخواهند که از خانواده بوربون و یا اولاد لوئی فلیپ اگرچه یک طایفه هستند اما جدائی دارند
جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم یک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ یعنی جمهوری
سرخ را سرخ طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم
پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالب اند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است
و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل
برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه کس باید از و حساب ببرند اما با این
اختلاف بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر
میشدند این عمارتی که منزل ماست سابقاً دارالشوری یعنی مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون
سوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا و اولیای دولت همه به ورسایل رفته شهر پاریس را
بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور
بخواهند حرکت کنند دولت چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات

دنیا بوده است بالمره خراب شده است کمونها را آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده
خیلی تأسف خوردم اما بحمدالله عمارت لوورکه متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده وخراب نشده است
هوتل دوویل راکه از عمارات خوب دنیا بوده است وعمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده اند
مناره وندوم که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته وشکل خودش راهم بالای آن نصب نموده
وجمیع جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته وبرده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایهٔ مناره
پاریس شهریست بسیار قشنگ وخوشگل وخوش هوا غالباً آفتاب نیست بسیار شبیه است بهوای ایران شب را
سوار کالسکه شده با معتمدالملک وجنرال آرتور در شهر گردش کردیم از کوچهٔ ریولی وازخیابان سباستپول که
ازکوچهای معروفست وازمیدان واندوم وعمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها وغیره گذشتیم چراغ
شهر همه از گاز است بسیار روشن وخوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند ودر قهوه
خانها وغیره مشغول عیش بودند رودخانه سن مثل رودخانه تیمز نیست کم عرض وکم آبست کشتی بزرگ نمیتواند سیر
کند توی عمارت با باغ کوچکست خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا رفتیم بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقاً اینجا وزارتخانهٔ خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی عمارت
حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم وسرد هردو دارد هرطور شخص بخواهد ممکن است روز دوشنبه
یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچهٔ پارک مونسو که بسیار خوب کوچه ایست
واز باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته پارک ترمویف رسیده رفتیم رو به بوا دبولون اول رفتیم به ژاردن
دکلی ماتاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت وجائی از سنگ ساخته بودند که بعینه
کوه طبیعی بود از آنجا درآمده رفتیم بباغات وحوش وطیور دور اطاقها را با سیم شبکه کرده وتوی آنها آب
ودرخت برای طیور وحیوانات قرار داده بودند اقسام مرغها وطوطیهای رنگی دنیا وافریق وهند واسترالی
دیده شد میمون وغیره هم بود حیوانیست مسمی بکانگورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش
دو پای پس عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل با ید بجهد نقد رشغال بزرگ است

ماده‌اش هم در زیر شکم کیسه دارد که بعد از زائیدن بچه‌اش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار پر دو میشود قرقاولهای
بسیار عجیب خوشرنگ با انواع اقسام دیده شد و دو فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته زنها و بچه‌ها سوار شده را
میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود به یک شتر مرغ بزرگی بسته بودند بکمال سهولت میکشید بقدر یک
اسب کوچک قوت داشت بعد از گردش زیاد رفتیم بماهیخانه مثل ماهیخانهای سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و
محقر رئیس این باغات و نباتات دوروان دولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش
حاضر نبود نایبش که اسمش ژفروا سنتیلر حاضر بود معرفی نباتات و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش
بوادبولون جزیره میان آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات
جنگ تعریف میکرد گلوله‌های توپ و تفنگی که بدرخت‌ها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان
گلوله داشت معلوم شد که در آنجاها جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره کلاه فرنگی
چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک
قدری تماشا کرده مراجعت باینطرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم بمنزل شب را هم رفتیم بگردش
بازار سرپوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به تفصیل
نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردش گاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن را نمیدهد ولی آنچه
لازمست نوشته میشود بطور اختصار سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیرمختار و شارژدفر
هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هایتی ایلچیان کبیر شیشری نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لارد لین ایلچی کبیر
انگلیس الوزاگا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه
سیلستری گلوله خورده معیوب شده است بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی
محکم بر روی چشم معیوب بسته بود آپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا وزیرمختار
ایطالیا مسیو واشبرن وزیرمختار دولت ینگی دنیا نااوشین شام شیما وزیرمختار ژاپون پرنس
منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک وزیرمختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند
مسیو میشون مسیو ملنیاک مسیو سرتیژ وزرای مختار سابق فرانسه در طهران و موسیو سوئی شارژدفر فرانسه

که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه‌تر و جوان‌تر بودند دیگر و زبعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود در سمار رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه و ارک تریومف و بواد بولون و رودخانه سن گذشتیم حاکم و مامورین سن و اواز که آنطرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتیکه منزل مسیو تیر رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارات و باغ او ساخته است پرده‌ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدیم همه عمارات از سنگ و بسیار محکم است و حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگستان است مسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد وکلای دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ماکماهون منزل دارد رسیدیم پیاده شده مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با زینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال هم آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دولت دیروکی هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها فواره‌های زیاد دارد که جنسش مثل فواره‌های عمارت [illegible] از چرخ بخار است تلمبه‌ها را باز کرده آب بفواره‌ها انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فواره‌ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار با صفا جائیست محلی را مثل کوه ساخته‌اند آبشاری از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته‌اند که یکی از آن مجسمه‌ها موسوم به آپولون که رب النوع حسن و مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکنند سایرین دور او و آئینه و گل و اسباب آرایش نگاه داشته‌اند بقدری خوب حجاری شده است که بتصور در نمی‌آید خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمه‌ها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن باینجا

اشکال دارد بجهت انکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سربالاست من گفتم میروم واز کالسکه پائین آمده رفتم بالا اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر ازین راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمها جنرال ارتون آمد اما از زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش کج شده بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی بزحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و جنرال فرانسه باینجا منافی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین بجای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره و دورتا دور همه ستون سنگ و دو قطار ما بین ستونها حوض با بند سنگی با پهنه داری ساخته اند که از میان آن فواره بلندی میجهد قریب هشتاد نود حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست این ستونها و فوارها و سطح زمین و غیره همه از سنگ است همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است خیابان زیاد و سبز باصفا تعریف اینجاها هر قدر نوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن و مرد تماشاچی [illegible] کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری در اطاقها گردش کردم با مرشال ماکماهن و پالیکائو که سردار قشون [illegible] چین بوده بحضور آمد صحبت شد پالیکائو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه [illegible] هستم کار دیگر هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بود و در محاصره قلعه متز در تحت حکم مرشال بازن که در تسلیم شدن قلعه [illegible] اسیر شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوئی فلیپ را دیدم در عهد ناپلئون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوریت بخاک فرانسه آمده اند دو نفرشان اگر یکی دوک دومال و دیگری پرنس ژوانویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار آدم قابلیست ژوانویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کونت دوپاری که نوه لوئی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانه که در ییلاق حوالی پاریس دارد با شاهزادها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری وکالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیه سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی

دیگر ترتیب شاهزادها از این قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دنمور است بعد از آن ژوانویل
بعد از آن دوک دومال بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت
اسپانیول را دارد کونت دوپاری نوه لوی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دورلئان که پسر لوی فلیپ و
ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده سر میز شام
نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلا وغیره بودند دست راست
ما مسیو بوفه رئیس دار الشوری نشسته بود دست چپ وزیر دولتخارجه روبرو مارشال دست راست ایشان
صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع الدوله عقب صندلی ما ایستاده
ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام
پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک
مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه
داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار و از حوض فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه
و نجبا و اعیان و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد
مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو که عمارت
عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته اما خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم بوادبولون و
از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفتیم بانوالید
که مقبره ناپلیون اول و سایر سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره
در آنجاست بمنزل ما که دار الشوری قدیم است یعنی بعمارت پاله دبوربن در جلو انوالید میدان وسیعی است
خیابانهای پردرخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند
همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای
بزرگ قدیم و خمپاره وغیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و فلیج هم بود اسمش مارتن پره با اجودان ها

وسایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه و ایطالیا رئیس آتاما
ژورها بوده است فلیتم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کاری دارد لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از حرف محراب توی گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد
او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده آنجا دفن کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره
کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس
فرستاده است بنای این کلیسای انوالید کلیة از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی
فلیپ ساخته توی گنبد را هم اوکو کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راه رو دارد
که مردم آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است
چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینها بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه بودند
از جنگهای آن وقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دوشمان شاسی پرانش
آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا بود کلاه را برداشتم
بسیار نگاه کردیم کلاه پادشاه و سردار [illegible] از کلاه معلوم بود که ناپلیون
همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون که در جنگ استرلیتس کمرش بوده آنجا
بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست دسته اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از
غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام برده و در جای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم
و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب
همه با زره و اسم صاحب آنها مرتبا چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم
تماشای آنها را بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحبمنصب و سرباز موجود است
پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند مابقی از عهود بعد بنای عمارت در ۱۶۷۱ سنه
مسیحی بر حسب حکم لوی چهاردهم لووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند ورود

تا بهم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون و بعد از آن از دولتهای دیگر در جنگها گرفته‌اند همه را در انوالید ضبط کرده‌اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته‌اند آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته‌اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از انجمله تورن دوبان و لانس و کلبر که از سرداران و وزرای لوی چهاردهم بوده‌اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهن شربورغ دو ترن بکار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه برضد ناپلیون سیوم بوده و ناطق غریبی است بحضور آمد مرد دیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز برضد رؤسا است روچیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو گفتم شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور به یک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف که دریای سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریبا دو هزار فرسنگ نزدیکتر شد با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورامبورغ روسیه بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیست بسیار دور و دراز نادار که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقا با بالون زیاد به هوا رفته است اما حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است

ژنرال کلوکه عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم حکیم ما بود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زراری
خورده مرد مسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون
وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه گلوله زیادی از پروسها
بهمین عمارت پاله پوربون خورده که جای گلوله هنوز باقیست روزی رفتیم به لانگ شمپ برای سان قشون
نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند از ارک تریومف و شانزالیزه و بوا دبولون گذشتیم وسط بوا دبولون
مرشال ماکماهون با جنرالها و صاحب‌منصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک
دونمور پسر بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه درآمده سوار اسب
صباح الخیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با آتاماژور یعنی اجودانش بودند خلاصه همین
طور رفتیم به صفوف سوارهای زره پوش کوراسیه و سوارهای سبک هوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار
نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم به صحرا و چمن لونشان که چمن وسیعی است طرف دست
چپ کوه مصنوعی ساخته‌اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزو بولون است پیاده نظام هم قریب
صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد پانصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه
گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان آنروز
آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و
احترام میخوابانند ما هم جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای
صفوف رفتیم با طاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها
ساخته‌اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی
عثمانی و اطریش و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه
مسیو بوفه وزیر دارالشورای مرشال کان روبر و غیره بودند کان روبر چون حالا داخل قشون نیست
و ابواجمعی ندارد سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند کل وکلای ملت فرانسه که پانصد نفر
بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند زوجه مارشال

ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی که از جلو میگذشت
و کلاهی مثل تخت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج کلاه بر میداشت قریب
سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار
نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه امید اینطور اجتماع و نظم
قشون نبود و لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است توپها همه همان
توپهائیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود
برگشتیم بمنزل روزی هم بلانکشان Longchamps برای اسب دوانی رفتیم خود
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته
بودیم الابوادلون رفته از آنجا از دم آبشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون نشسته
بودیم وزیر خارجه میسیو بوفه زوجه مرشال و سرداران وغیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دوری را یکی
از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز وغیره دور اول نصف دایره که یک
میدان اسب باشد دواندند چابک سواری که لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب
او پیش آمد بعد دو دور دیگر یکدور تمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم
می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلا یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعدهٔ اسب
دوانیدن بهتر است و بیشتر تماشا دارد هر دور دایرهٔ اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است
شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس میدوانند هر اسبی که پیش بیاید برده است
اینجا منتهی اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود در آخر
چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و گون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها
چندین دفعه سرتاخت میجستند اینطور بسیار تماشا داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید
بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریوف

پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای ارک تریومف دویست وهشتاد وپنج پله میخورد بسیار مرتفع است
پلهای تنگ پیچ پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا
کل شهر پاریس واطراف وقلعجات همه پیداست مردمیکه از لانکچمپس واسب دوانی برمی گشتند همه
پیدا بودند از بوادبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود وهمچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم ازبس کالسکه وجمعیت بود امکان
عبور نداشت برحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از شانزلیزه وغیره گذشتیم
ازدم عمارت تا الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک کرور جمعیت از زن ومرد دیدیم
همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند ومی گفتند فرانسه زنده باد چراغان
بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی
راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه سن درمیان بود وانطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند اندست
رودخانه مقابل ما میدان مشق ومدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما نشسته بودیم اسمش تروکادرو
بود این طرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی
آویخته بودند پردهای زیبا که تازه از حریر ومخمل وتافته بافته بودند آویزان بود ولی باد وباران قدری
اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان
فرانسه وسفرای خارجه وغیره حاضر بودند الحمدلله بسیار خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند
در این آتشبازی سواره زره پوش کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان میگذشتند
شکوهی داشت شبی رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دارد بجهة نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این عمارت را
مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه ما رفتیم آنجا خیلی آدم بود صندلی سی
تومان وپنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدراعظم وشاهزادها وغیره همه حضور داشتند اینجا
سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت

اسب بسیار خوب دارند برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هریک
هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تند بروید میدویدند
میگفت پا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه میگفت همان میکردند خیلی محل
عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل
خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زین
میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف دایره قطیفها نگاهداشته بودند و همه دستها را بلند داشتند
زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان دواندن در حالتیکه اسب سرتاخت بود بهر قطیفه که میرسید
از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین
میامد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین میآمد دفعه سیوم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره
جست روی اسب سر معلق دیگر زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر
تاخت اسب نزدیک حلقه که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره با پا روی
اسب میامد بعضی حلقه ها را مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره
کرده از توی حلقه رد میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد
و زنها و پسرهای سواره کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیاید مثلاً در یک نفس و یکدفعه بالای اسب
پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که
بتصور نمیاید بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای
غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر
علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش باتبی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمهای مرمر
قدیم و جدید آنجا بود سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم
نزدیک ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی

بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت این آب آب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمهای مرمر ونوس که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را مینماید در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجک مثل تگرگ از هوا میبارد و فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمتر میشد بطوریکه هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیر و دار است شخصی زمین خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آن از آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره بهوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجک بنظر می آمد مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا به چشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئ موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب درین است که مدت زمانی دورنمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد آنرا برچیده مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرینو و مازانتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار کثیف است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد زود برگشتیم   روزی رفتیم به کلیسیای نتردام و سینه

که در جزیرهٔ رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هوتل دو لا مونه و آتنی تو دو فرانس کنسیل و تاکه عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کمونها بالمرّه آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قرب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم میزها و مجرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد پنجرها همه از شیشهای الوان بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابها مثل تنگ ظرف طلا و مطلا و نقره و غیره بود در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب میخورده یا نه یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورده سهلست خودش هم شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برگشته رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین Ecole de mine میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمرد که در مملکت نو ول گرنا ونیکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها دیده نمونه معدن زمرد سیبر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت و محالی میخواست که تنها یک یک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیلها را انجا چیده بودند یعنی استخوان حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از آن گردشها رفتیم بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای بسیار خوب دارد چون هوتل دو ویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس و غیره

اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته
اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس
درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشای اشکال وغیره بعمارت رفتیم مسیو و
ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارات عالیهٔ پاریس است
لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ ساخته است متصل
باین عمارتست که اجزای سنا آنجا می نشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد
حالا در همان اطاق دیدیم یکی دو نفر معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه ازین امتحان
بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که اکثرش
از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند
و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجالس دار الشورای وکلای ملت دولت میآمد تا بامضای اهل این
مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمرّه متروک است خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت امّا صد حیف
که همه اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند در هر مکان مکتب دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت
شهر یکه در هر یک جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب وغیره ریخته است
خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند امّا هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اوّل میکنند پردهای
اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی
در پاریس است که از بالای ارک تریومف دیدیم اسمش پانتئون Pantheon لوی پانزدهم ساخته
است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق
زیادی دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالیست کلیسای مادلن هم که ناپلیون اوّل ساخته است
خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی را رفتیم به پاله روایال جائی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و سقف و جلو و عقب این راهرو دکاکین است

چهار صد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب
خرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خریده شد جمعیت زیادی تماشاچی بودند
روزی رفتیم بتماشای ضرابخانه که هوتل دو لامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود آمد جمعی دیگر
هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکهای قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینه ها چیده اند از سلاطین
قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر قسم مدال دیده شد از آنجا باطاقی
که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون اول آنجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائی
که در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً آنجا بود نمونه
ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چدن ساخته اند بعینه
همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع
و قطرش یکوجب است بعضی صورتهای ناپلیون آنجا بود گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ
کرده بدیوار رفته بود همانطور نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم
گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود
و هر یک پنج فرنک پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست اما نقره
زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادگار رفتن من
بضرابخانه رو بروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل آن میشد از آنجا باز
برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم عمقش دو ذرع بود قدریکه از شهر میگذرد دو طرفین رودخانه
خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده
میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان
آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن اطاق خودش را بشوید رخت شورخانها هم همین طور
است آنمیان می نشینند رخت میشویند رخت شور همه زنست این حمام ها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سرما

پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کار
خانه ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود
کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها
و بافتها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب
میکنند و در پروس و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارت نگاه میدارند قالی در دستگاه
بود میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار کنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب عیبی که دارد
آفتاب رنگ بافته را میبرد اما قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر شکل و پرده معروفی که بخواهند
میبافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند
خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت و صنعت است که به یک ملاحظه نمونه بعینها میبافند
چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند
اما میدانم تماشاخانه و این پردهای تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد و اسم رئیس
اینجا مسیو دارسلا از اینجا رفتیم بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه
بخواهند بسیار زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران
شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف بمناره ژوبه که از بناهای
لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن بالاست اصل مناره هم از چدن است
خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از حیثیت حجاری و پردهای نقاشی و غیره نظیر ندارد
تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری داپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و
آواز اسباب زیادی از ظروف یشم مرصع و بلورهای معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از
طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک درآورده اند و از بدایع نفایس دنیا همه را در جعبهها و پشت آئینهها

گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان که پادشاه کل فرنگستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند مال آن وقت تریش ما درلوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته اند آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای شارلومان هم بود خلاصه اطاقهائیکه پردهای اشکال بود همه را دیدیم کار نقاشان معروف است و پای هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که ما داشتیم البته درک نکات نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پردهای کار ایتالیائی را برسایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای سورلو هم بسیار خوب بود پردهای زیاد از کارهای اوستادان دیگر هم بود مثلاً پردهٔ بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آن را تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سیوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای فرنگ بهتر و بازینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد که تمام شود حالا این طور مانده است اگرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائی را که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل وغیره نقاشی کرده بودند درجه بهریک مثل پردهای نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یکرا بهر قیمت میفروختند میخریدیم این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و هیچکس نمیفروشند کارخانه مال دولتست برفرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمله مزد بگیر ندارند و سالی مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی

۱۳۲۴

میکردند و بکوه میبردند رفته دیدیم بعد برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ
بسیار اعلی دو هزار پیشه اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز رسم یادگاری بما هدیه دادند از انجا
سوار شده رفتیم بورسایل منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشوری و کلا از یک گالری
مجسمهای بسیار خوب مرمر کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و
سرداران وغیره بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در این مجلس حاضر بودند در
مراتب بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حالا وکلا می نشینند تماشاخانه قدیم
ورسایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس (?) برای پذیرائی ما در عمارت خود بود تا
در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست چپ و دست راست
همه بودند دست چپها رضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها وغیره حرف زدند از انجمله ژنرال نوازل (?) بود
و صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف
بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس
کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم
برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده بودند با مرشال و مسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را
گردش کردیم   اطاقها و تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی مجسمهای
مرمر وغیره دارد که حساب ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه (?) که بسیار خوب کشیده است
پردهای جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ وغیره شده و جنگهای ناپلیون سیوم در ایطالیا با
دولت نمسه وغیره پردهای جنگهای ناپلیون اول وغیره از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر
شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پردهها را تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا
قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و ریختن کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را
از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدیم آمدیم پائین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را
باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده دا (?) وره گذشته بشکلو (?) رسیدیم

ازانجا بده بولن وازانجا به بوادبولون تارسیدیم بمنزل درسنکلوچند فوجی اردو زده بودند درده بولونیس بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در ورسایل بیان اشکال مجسمه مجسمه ژاندارک راکه پرنسس ماری دختر لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرده خودش حجاری کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود

روز می رفتیم بباغ وحش و نباتات ازمنزل ما تا اینجا راه طولانی بود رئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار و هفتاده پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نالیش وغیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که غلب رعیت وکارگر بودند با زنهایشان همه بتماشا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه کاشته اند از همه گلها و نباتات دراینجا نمره وعدد گذاشته اند و گیاههائیکه مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات وحیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه درآنجا کار میکنند اول گرمخانها راکه نباتات ولایات گرمسیر را درآنجاها بعمل آورده اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده در قفس مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ وکوچک الوان خوشکل حیوانات سبع وغیره از همه جور دیده شد از باغ وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که دراینجا دیدم درانجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی که درجای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش راکازوار میکویند از استرالیا آورده اند بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ واندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانیست تاپیر میکویند از ینکی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرکدن اما کوچکتر میانه کرکدن وخوک وکوساله حیوانیست برهای درنده وحشی وپلنکهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه پلنک وببر اسمش را ژاکوار میکویند اما به پلنک بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درندهٔ وحشی است پلنکها دو بچه کوچک زائیده بودند بسیار خوشکل شیرهای دار افریق وشیرهای دیگر هم بودند یکدست فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار و غیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نکاهداشته بودند که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان وماهیهای جمیع دریاها وحیوانات دیگر از مار و خرچنک ونهنک ولاک پشت وانواع طیور دیده شد تماشا وعالم غریبی داشت مثلاً از ماهی کوچک تا نهنک را همانطور که مرده نکاهداشته اند

بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است دیگر ازین قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در ینکی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده با تخم خودشان و با همان لانه که بچه خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینها چیده و جاهائی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک اطاق گذاشته اند اما در انجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود گفتند ازین نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقیا و ینکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون میاید بقدر خرکره خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الآن این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت نوشتن نمیاید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه اجسام آنها را همان طور مثل زنده نگاهداشته اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه هم میرسد که از بزرگی و هیبت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر برنئو و سوماطرا و جزایر تیمور میرسد اسمش اورانگ اوتانگ است Orang Outang اگر چه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی ثقل دارد بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر خر بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور نمود مارهای بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد درختی مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را بر دور آن پیچانده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت نه اینکه سر موئی این حیوانات را برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هر چه درین موزه است همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است

وفرنگیها درحقیقت بزحمت زیاد و مخارج بسیار ومبالغ گزاف اینهارا از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم
وزیادی بصیرت ونمودن قدرت خداوند درخلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده ومتصل بطوا
نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده واستخوانها ومرغهارا باید حقیقة انسان
پنجاه بنشیند تماشا کنند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پائین وبا اینکه دیگر هیچوقت
بجهة تماشا نداشتم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل آتارتیس که سنش هفتاد وپنج یا
هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتم بر گردید باز میآمد و میگفت
مدة العمر مسکرات نخورده وهمیشه دیگرانرا هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است واجزای زیاد دارد که
همیشه در تدبیر ترک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی
در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده
در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد یکشب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه
با زنهاشان ومرشال ماکماهون ومسیو بوفه وهمه صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ
معتبریست پنجمرتبه با چهل چراغ زیاد وجمعیت بسیار هم بود رقاصها وخوانندها خوب خواندند ورقصیدند بخصوص
در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند شبی رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف
شهر وسفرا وزنهاشان وصاحب منصبان فرانسه وایرانیها موعود بودند آتشبازی وچراغان خوبی درباغ الیزه
کردند باغ بسیار خوبیست با حوض وفواره وچمن واشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده
بود مثل مهتاب روشن مرد وزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه وتماشای مخصوصی داشتند رفتیم
مرتبه بالا را گشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن های خوب دارد این عمارترا گنبت دورو ساخته است صد وپنجاه
سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوی پانزدهم که اسمش پومپادور بود خرید وخیلی وسعت داد بعد از مردنش به
پادشاه رسید بعد موارد ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش وصحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبرو
گلی وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوراژبیلا بیتو منزل ماست سواره و بوفه داد شب را
با وجود اینکه از راه منزل ما با آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه وتشریفات وسواره نظام وغیره از دو

عمارت کشته بود ارتجارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با پروس و رفتن وزرا و بورسایل تا امشب در این عمارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عمر دوس وزیر دول خارجه چون صاحبخانه بود دست با او داده در باغ و اطاقها می گشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتیم بگردش و نسن که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم در آنجا خیابانها و دریاچها و جاهای باصفا ساخته است از بولوارد پرنس اوژن و از پلاس و شاتله و از پلاس باستی گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که در داشته باشد درش از مجر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یکذرع هم خاکریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک اندازه و بالای آن لبه ایست از سنگ بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مایل ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس همین طور است و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آن را مغاره درست کرده که سنگهای مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکها بود بیرون آمده سوار شده از دروازه دیگر از بولوارد دو منیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدیم ایستاده منتظر ما هستند

معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود بپیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی
از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه سنر و آباد آر و منیه آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی
آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل
خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند و مدرسه هم شش
مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی دخترها و پسرهای
بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری
میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی و غیره دخترها گلهای خیلی
خوب میسازند یکدسته گل بسیار خوب بیادگار بما دادند بقدر دویست نفر بچه چهار ساله را در کمال ادب
و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن پیر زاهده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی
برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا
آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت
کردم شب رافتیم در سیرک انقدر بازیهای عجیب از اسب بازی و غیره در آنجا دیده شد که عقل حیران
ماند مثلا یک اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب و غیره دهن گرفته
میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با دستش خمره میچرخواند معلم میگفت بمیر میمرد لنگ شو فورا لنگ میشد
و همچنین سایر احوال حجاریکه مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصله
غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از
مرمر خواهد ساخت اول کلیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست
کرده بعد از گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار
ماه بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه که در آنجا
ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانستان میگویند مثل تماشاخانه جائیست
میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد روشن میشود از

اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه خانه
است تئاتر خواننده رقاص بندباز آدم باز و غیره جلو مردم توی عمارت میزنند و میخوانند آدم بازش خیلی
غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت
باشد یک بچه چهار پنجساله را که بدذات ترین اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها
را بطوری روی دست و پا بازی میدهد و بهوا میاندازد باز بروی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را
بمغز سر یا انگشتها برده چرخ میدهد و بهوا می اندازد میگیرد و آنها هم روی سر دست و پای این مرد طوری
معلقها میزنند که بنوشتن نمیآید البته بچه را که بهوا پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت در روی هوا معلق زده
با دو پا زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک تابستانیست سیرک
زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد و بسیار خوب در پاریس است
گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این
مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را مابیل میگویند
باغ بسیار خوبیست هر شب باز است دری دارد محکم از آهن از هر کس داخل میشود پنجهزار میگیرند البته هر شب قریب
دو هزار نفر آمد و شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ فرنگی کلاه جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب پرچراغ دارد زنهای
خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن هست اما هیچیک بنظر ما نرسید
جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند در پاریس خبر رسید که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی
بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان اسبهای قریب قوی هیکل
که دست و پا و سم آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که با راده های بارکش بسته بودند در فرنگستان
رسم است که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلاً چهار خواهر همه باید لباسهایشان مثل هم باشد
خوب رسمی است روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی از پاریس حرکت شد
بشهر ویژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ملکماهون

وزیر دولخارجه سفیر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دار الشورای و سایر بزرکان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم همه بودند
سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون و وزیر دولخارجه صدر اعظم در کالسکه ما بودند از بولوار دایطالیا
و مون مارتر و دیوارد شاتودو عبور شد از میدان باسیل و غیره کذشتیم جمعیت زیادی بود هوا هم کرم
تا رسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستیم زن و مرد زیادی از نجبا و غیره آمده بودند
مسیو وتیر که در عهد ناپلیون سوم جزو وزرا و رئیس مجلس سیل دتا بوده و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون
و دیژون لنست مارشال معرفی کردند تا دیژون همراه ماست خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه
بخار داخل شدیم کویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم
رو بدیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر خاکها همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته
بود در رودخانهای کوچک و بزرک و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونهائی
پاریس الی دیژون از اینقرار است مونترو و لارش تونراسی و دیژون خلاصه شش ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنک غردلی رسیدیم به دیژون حاکم شهر که حاکم کت
در است اسمش لیودوناسان با نایبش و بزرکان شهر و غیره دم کار حاضر بودند آن حاکم که از جانب مرشال
بیکاه است مامور شده است این مملکت را کلیته بورکن میکویند یک قسمت از بورکن کوت دورست
که یای تختش دیژن است حاصل انکور درین مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند
هرکس آن صحرا و تپه های تاکستانرا ملاحظه میکند که اینهمه انکور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنک
کذشتیم این شهر را در جنک آخر دو مرتبه قشون پروس کرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمه
زیاد سیورسات و آذوقه بسیار کرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب
شده بودند عمارت بزرکی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلندی هم داشت
مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا ابنیاد
شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولتست چند کلیسای بسیار قدیم دیده
شد بنای کهنه عالییست یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشاخانه داشت که حالا البته بود رفتیم بخانه

۱۴۱
حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته بودند باغ کوچکی در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی درین
شهر عمل میآورند روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور
آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کار صدر اعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار
نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی ماکن بورغ آمبریو کولوز بلگا
که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون بعد بکوهها و درهای بزرگ
افتادیم که رودخانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته
در مرسیلیا بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همانقدر هم خارج شده
موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از استاسیون امبریو که گذشتیم
همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند
سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده
شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دارد الپ و مونت بلان و قلههای بزرگ کوههای ساوا و ایطالیا
پیدا شد غروبی به ژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدانست اسمش مسیو سرذل است و رئیس مجلس شورای
ژنو که اسمش اوژن یویل است با ایلچی سوس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دوفور که مرد نود
ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در سوس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست
آنجا بودند مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاتدل و ژنرال ارتور کلونل شورن و مسیو لی
برستن از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس
جمهوری بکالسکه روبازی نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه برگ است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت جمعیت
امکان عبور از کوچها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند با زد و منع مردم ممکن نبود زن مرد پیر جوان
بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور میآوردند که کم مانده بود کالسکه را خطری برسد اسب و مردم بطوری
فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره
با هزار زحمت رفتیم منزل مهمانخانه بسیار عالیست بالا و پائین اطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است آنچه بنای

عالی در فرنکستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمان خانه است از جلو مهمانخانه رودخانه روان میکذرد بسیار آب کوارای خوبی دارد آبش از صفا بکبودی میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش محجر است پلهای متعدد قشنکی دارد ولی دو پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچهای سنک فرش وسیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلباز و قشنک است مردم مهمان نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوس طوری دیگر است و فواید دیگر دارند و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره مهمانخانه پیدا است بسیار پربرفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنک تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است **روز دوشنبه بیست و پنجم** در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سوس شده رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سوس و ایلچی ایطالیا مقیم پاریس و مسیو دوبکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنکیان بودند طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سوس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنکی که ناپلیون سیوم با نمسه ها کرده آنها را شکست داد و مملکت رومبارد را که از ایطالیا بود و نمسه ها چندین سال بود کرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واکذار کرد که خاک ساووا و [illegible] در دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو میکذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از شهر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه [illegible] فرسنک است عمقش را از اینجا دویست ذرع میکفتند همه جا کشتی بخار بزرک و کوچک در میان و اطراف دریاچه هست کاهی که طوفانی میشود امواج بزرک هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنک است

درشش ساعت با کشتی بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت آباد و ر دریاچه از خشکی باید ده فرسنگ باشد از
دولت و کمپانی سوئس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل مینمایند از دولت
فرانسه هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد است سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوئس است اطراف
دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف و باصفا نهار مختصری در کشتی خورده
راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون بدریاچه میریزد گذشته بشهر ووی [illegible] رسیدیم
شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه کلنگ خانه داشت
حاصل اینجا هم همه انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم بود
درخت تاک کاشته بودند توی شهر فوارههای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده بودند که بواسطه
ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانههای بسیار عالی دارد مسیو سرذل پرزیدان که وطنش
شهر ویست ما را نهار مهمان کرده بود در مهمانخانه تروا کورن یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل
آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده شد از اهل ینگی دنیا و انگلیس و غیره اینجاها زیاد بسیاحت میآیند
اهل بلد و غربا خیلی بودند داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند گیوم و بلجیکم که چندیست
در اینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو نشسته
بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها
از هر جور بودند در این گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهیم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی
رفته چند عکس بسیار خوب از دورنماهای کوههای الپ و غیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم
بکشتی راندیم بطرف ... سواحل سوئس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
نیون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار دریا و توی کشتی کرده بودند بعد
رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سوئس دو خط راه آهن کشیده اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست
دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا است روز شنبه بیست و ششم

صبح ابداز نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله مرخص شده برود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول وحوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سربالا و باپیچ وخم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا و فرانسه است خاک فرانسه وسویس مخلوط بهم است دهات کوچک باصفا سر راه روی تپه ها وددامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره های ساووا میآید و آخر منتهی برود رون میشود راه سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست نرسیده بمهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله وابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان معتمد الملک با کالسکها رفت به مهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود اما نتوانست سوار با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف الپ وساووا و مون بلان وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار شده از راه بدی پائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره در بین راه مهمانخانه دیده شد در مهمان خانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست وروی شستیم در بین با خستگی و هوای گرم معتمد الملک کفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه بیست و هفتم امروز در مهمان خانه هوتل دولاپه نهار موعود دولت سویس هستیم پریزید نها آمدند سوار کالسکه شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا مقیم سویس وایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است وایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس است

[illegible]


FREDERICK WILLIAM,
PRINCE ROYAL OF THE GERMAN EMPIRE

وزرا
وزیران اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم و غیره
همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم دارد و مرغی و آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سوس
بود دو هزار گلوله تفنگ اهل شهر از نو پیشکش کردند نهار طول کشید موزیکان میزدند زن و مرد زیادی هم در
راهها و پلها و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرنس‌ها و صدر اعظم و غیره آمدند سوار
کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل میز نهار بودند مگر شاهزاده‌ها اول رفتیم بعمارتیکه اسباب فزیک
و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای انسان بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا
نسبت بپاریس و غیره بسیار کم و مختصر است معلم فزیک اطاق را تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها
در شیشه‌های الوان در قوه الکتریسیته نمود اما در وقت تماشا چون پرده‌ها را انداخته و پنجره‌ها را می‌بستند اطاق
بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایه اطاقها قدری گشته رفتیم عمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سوس
و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب خریدیم نقشه کل مملکت سوس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت
کشیده ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها
و رودخانه‌ها را مجسم کرده قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم باز از برای عصرانه هم در
باغ و ییلاق مسیو فاور که یکی از متمولین و نجبای سوس است بتو رسیدیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو
خاک سوس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاور خانه
قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا و غیرهم آنجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن و چشم‌انداز خوبی
بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پرنس‌ها و غیره تجا بانه ند آمدیم بمنزل شب را از صدای کالسکه و رعد
و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ مهمانخانه‌ها بسیار بد خواب شدم دولت سوس جمهوریست بسیار
قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سوس پنج کرور جمعیت دارد منقسم به بیست و دو ایالتست هر ایالتی رئیس
و حکمرانی و دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی
یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده و مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت
نفر هم باطلاع و امضای همدیگران کار را میکنند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند

هر وقت همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود والا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی وارد دو
این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سوس را ندارد و بیش ازین هم لازم نیست
قشون حاضر رکاب هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند و در وقت جنگ
صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه
است که سرچشمه آنها از کوه سنگوتار الپ است متعلق بسویس که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رنست که بدریاچه
ژنو داخل شده هر دو خارج میشود روز بیست و ششم از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن دیه مون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن ممالک لومباردی و ولیسی و چهار قلعه محکم گوا
دری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا دولت واحد
معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره پای تخت بوده است
بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلو
الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم بریزیدان و صدر اعظم
در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه کار نشستیم تا بالکارد گرا و خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه
تورن و ایطالیا افتاده از دریا و خاک ساوا گذشتیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه
همه کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجاها بسیار خوب با زحمت
و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلند است روی رودخانهای عظیم پلها از آهن ساخته اند
ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chambery بشامبری نرسیده از محال اکس
لبن گذشتیم جزو ساوا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری
که پای تخت مملکت ساوا است کالسکها ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو
و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو
صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و درخت
آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهانداران

وخبرالهای ایطالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه وایطالیا وسط سوراخ مون سنی است
که نصف آن از ایطالیا ونصف دیگر از فرانسه است از مودان براه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست وهشت
دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ ونیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است که از منظریه
کوه البرز را برن سوراخ کرده واز شهرستانک سر دربیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشه‌های کالسکه را
بجهة اینکه دود کالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای
عجیب میآمد مثل اینکه اژدهای بسرعت بگذرد وصدا کند وگاهی در این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت
صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ ومستحفظ راه دیده میشد نمیدانم این آدمها چطور اینجا گذران میکنند
آخر تونل که کم کم قطر وارتفاع کوه کم میشود بعضی بخرها ساخته روشنی بسوراخ داده‌اند بخرهای دست چپ از
ودست راست کوچکتر است نرسیده به بخرها برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یکسوراخ
طولانی دیگری از تونل بصحرا باز کرده‌اند که روشنی وهوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و
نیم است بسیار تاریک ومهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنکستان با مخارج کلی در این راه کار
کرده‌اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پی مونت شدیم Piemounte
که شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل وابشارهای زیاد در طرفین راه دیده میشد گاهی
بجا ربا از دو سوراخ بسیار طولانی وبعد از چندین سوراخ دیگر عبور کردیم هم امروز البته از هشتاد سوراخ
گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب وخوفناک مثل بغلهای کوه وپرتگاهها ودرهای عمیق یا
رودخانهای عظیم وسیلابها که پل بر روی آنها ساخته‌اند میگذرد بسیار کارهای عجیب در ساختن
این راهها کرده‌اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها وپلها را محکم ساخته‌اند که تا هزار سال
دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا سرمیریزد رودخانه پو است رودی
عظیم اما آبش سیاه رنگ وبد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین‌تر از شهر ونیز بدریای
ادریاتیک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع‌تر میشد تا آخر جلگه وسیعی شد صحرای پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن

رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه پایین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل ثانی پادشاه ایطالیا
و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس آمده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود مسیو
من کی صدر اعظم مسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کارینیان پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است
سپهسالار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد
او را نایب السلطنه قرار میدهند و منشی الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان و حاکم و معتبرین شهری هم کالسکه حاضر
بودند با پادشاه و شاهزاده ها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه روباز نشسته راندیم شب بود
چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچه ها و پنجره ها بودند کوچه ها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش
مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش کوچه رم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است
مجسمه چودنی روی اسب در وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست
استریه بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پله ها و دیوار ها راهروها همه از مرمر
بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلا کاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته
بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ از اطاقهای متعدد عبور کردیم که همه مطلا
کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی
و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه
بمنزل پادشاه که در همین عمارت است بازدید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای
این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بود محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا
هرگز میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند میگفتند از شهر و عمارت بدم
میآید همیشه میخواهم در شکارگاهها و کوهها باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار با بنیه و قوی و چاق هم نیست
کم سن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس آمده بیست و هشت سال دو دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال است
و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس کلوتیلد زن دوک دائوست که همین آمده باشد چند

روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد یکی شیرخواره
دوتای دیگر سن سه و چهار سال دایه‌هاشان هر روز در باغی که جلو عمارتست آورده میگردانند یکی از زینت
های شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی صحیح است رودخانه پو از انتهای دست دست است شهر میآید
آنطرف رودخانه کوه جنگل است و تک‌تک خانهای بسیار خوب توی دریا ساخته‌اند این رودخانه و کوه متصل
بشهر است در سر یکی از تپه‌ها که از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساخته‌اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این
پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای الپ جنگل است مسجدی یهودیها در این شهر میسازند بسیار
بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است روز
جمعه بیست و پنجم درمنزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین
عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بود شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بود چند
عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده وا داشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در دعوای شهر فونتن با یکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بودند بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیر تفنگ نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت
بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی
میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیکانت هم میزدند خود پادشاه غذا نمی
خوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم همچنین پسر
عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده‌ام آب یخ را بیشتر دو
دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است درویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنج سال باشد اما بسیار
بانیه است همراهان ما سوای آنها که بورین رفته بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها
برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک مبلغ گزاف
قیمت دارد و این صنعت منحصر است با ایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران

از استخوان است اینجا رنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند خیلی نادر است میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار خوب اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت است اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل یک دالان تنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنج مرتبه چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو ساعت یعنی دو پرده نشستیم خواننده بود اسمش آورین بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل ینگی دنیا است و شوهر دارد و در روز دیگر بجهت خوانندگی به پطرسبورغ میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخاستیم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پردهای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را که در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت را گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه که در همین باغ توی قفسها است تماشا کردیم شیر زیادی بود و یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و گوراسب و غیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوزشیر نشنیده بودم شبیه شیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تماشا نگاه میکردند آدم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زردی داشت بینی همه سرخ گونهها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت نشستیم بچپاندند کم بالا راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان

مشق را که در آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه پو میرسد آنطرف رودخانه روی کوه و تپه آتشبازی بسیار خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل من در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میرشکار رفتیم با وجود ان پادشاه که اسمش مسیو برتولینات است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته است تا یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان آنجا نبود کنار دریا رفته بود که با آب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاد بتوسط الکومنتی خاصه پادشاه که پسرعموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگلها با من بوده است و در شکار با هم با من است دو شکار را هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یک دختر که بسرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است روز

یکشنبه غره جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمدند نشسته صحبت کردیم پرنس آمد پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همانطور ناخوش است و لیعهد دیروز رفته است بییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند تو تالار است چه بید از این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدیم از نوع همان شکارهائیست که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بگار از آنجا بکالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره همین یک ترن بسته اند همه کالسکها هم بهمدیگر راه دارد مثل کالسکهای بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوهها و درهها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سرشاخه طور دیگر است مثل گندم خوشه بسته آویز است آن را هم

آرد کرده میخورند دو نوع رزت در یکساقه بود گندم و جو را درو کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دونا دیگری ستورا و ژیلیا بود خلاصه راندیم در شهر سانتیا قدری ایستادیم شهر کوچکیست در هر شهر که کالسکه میایستاد اهل شهر از سرباز و صاحبمنصبان نظامی و قلمی حاکم وغیره استقبال میکردند بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانها را روی کوه و توی درها ساخته اند بسیار خوش وضع و قشنگ است از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا بار کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که شهر واقع است کوه بود طرف دست راست جلگه و در این کوهها سبزه و جنگل کمی است همه جا تلنگک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته اند بسیار با سلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم بده مازنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیم با دولت استریه که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد ایطالیا که دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا با حکام و صاحبمنصبان نظامی و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرها بودند هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارتیست بسیار عالی با اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه وغیره و همه اطاقها و تالارها و درها مطلا کاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب ناپلیون



HUMBERT, KING OF ITALY.

هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت بدست دولت استریه افتاد سالها هم او سلطنت داشت و شاه زاده بکز بنبلیین برادر امپراطور حالیهٔ استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک ینکی دنیا شد و آنجا او را کشتند درین شهر و مملکت از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه و بعد از شکست نمسه ها حالا جزو دولت ایطالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارتست برخواستیم اول رفتیم توی کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است پله میخورد و میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن پشت بامها دیگر پشت بامهای وسیع دارد از آنجا باز پله های خوب ببالا دارد از آن بالا کوههای الپ و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دو ارک تریومف که ناپلیون اول در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر یا وی برده است و بسیار شهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه پیدا بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر بشکلهای مختلف دارد که آنچه استادی در صنعت حجاری ست در آنجا بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را چسبیده بدیوار درست کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را هم در ایام سلطنت چنانکه الآن هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر و نو سازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیرانست و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبرها محرابها اشکال خوب همه چیز دارد اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک جعبهٔ کوچکی از مرمر بکند باز نمیتواند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا آنقدر بنای قابلی است که اگر شخصی مثلا از ینکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود در پشت بامها در راهروها و پلهها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون اینکه جا بر کسی تنگ شود

پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر است میلهای مرمر منبت کاری بسیار دارد در سر میل هم مجسمه یکنفر آدم است
و یک میل بزرگ میان که از همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش چیزی نیست و از سر آن مجسمه
تا زمین کلیسا صد و چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما بسیار خوب بازار است
قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد
بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد
بسیار فربهی است بود و بعد از شام رفتیم دم پنجره که بکلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب بیست
هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا
پائین سرخ یکبار سبز زرد دو رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند
در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت روز دوشنبه دوم
باید رفت بسالبورغ که جزء مملکت اطریش است صبح سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحب منصبان و اجزای حکومت شهر بودند از
راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده رانده از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از تریویگلیو
Treviglio دوم برگام Bergame سوم برسیا Brescia چهارم دسنزانو Desenzano
پنجم ورن که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود و همه حاصل زراعت
و توت ابریشم از چند رودخانه هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ است که از شهر درون میگذرد آب گل
آلودی داشت بشهر برگام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی
خانهای قشنگ روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه جنگل کمی دارد در هر شهر که کالسکه بخار میایستاد
جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب منصبان باستقبال میآمدند طرف چپ همین طور کوه و طرف راست
تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها خیلیها
مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سطح فرش
را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگ است جزیره بسیار

قشنگی میان دریاچه بود عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم دریاچه
کاردا است دور دریاچه همه خاک ایطالیاست مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریه است قلعه پشیرا
که یکی از قلاع محکمهٔ ایطالیاست درکنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آبست
ساخلو و توپ از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه ورون
رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق باستیانهای محکم دارد توپ زیادی
آنجاست دور کوه راهم برج و باستیان ساخته اند رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده
است شلیک زیادی کردند قدری از قلعه بالاتر بکنار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سوار
و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورن گذشته افتادیم براه
سالسبورغ و النسبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذرد ست طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم
رودخانه ادیژ است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها
رفته رفته بلندتر و سخت تر و پرجنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر
میآید پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند و اهل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور
بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم آمش الا که سرحد دولتین ایطالیا و آستریه
است در استاسیون آنجا کالسکها ایستاده مامورین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی
معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کمت دوکرنویل و مسیو بارب مستشار دربار
که فارسی را خوب حرف میزد و قدری با آنها صحبت شد بعد مامورین ایطالیا که رئیس آنها کمت پیانلی بود آمده مرخص
شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در آنجا ساخلو
است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا از کوههای بلند و دره و رودخانه
های عظیم بود و از دره هرچه بالاتر میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی تر میشد توی درها همه درخت انگور چفته
بود و زیر چفتها سایه بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم
دولت استریه در دهنهٔ این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند ازین دره عبور کند

توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته‌اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی درین دو قلعه هستند سیم
قلعه فرانزانو است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم
فردا عصر به آنجا میرسیم غروب باستاسیون رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر
کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم ژنرالها و صاحب منصبان را که آنجا بودند معرفی کردند موسیو
کرشبش معلم علم توپخانه را که سابقا معلم مدرسهٔ دار الفنون طهران بود که محمد حسن خان سپهدار و محمد صادق خان
قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه‌اش بسیار خوبست بعد آمدیم
توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه
زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پرجنگل دره تنگ و راه هم سربالا بود در این بین رعد و برق
شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدای همهمهٔ زیادی شنیدم معلوم
شد که کالسکه بشهر انسبورغ رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر
شده بودند هنگامهٔ غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه براه
افتادند باز خوابم برد دو ساعت برخواسته رخت پوشیدم درینوقت در خاک المان دولت باویر بودیم بصحرا نگاه
کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ
و با اینکه وسط تابستان صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب
ملحق میشود همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است با شهر
سالسبورغ که منزل است راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری کالسکه
ایستاده رو بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته از دریاچهٔ با صفای
کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر تروستن جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست
صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از ساقهٔ درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد
قبول کردیم جمعیت این شهر پنجهزار است خلاصه وارد رودخانه سالزا شدیم که سرحد دولت اطریش و باویر متصل

بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کارشدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوش هوائیست
درکنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه نمسه در این شهر
ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست
بسیار قدیم میدان کوچکی در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمانخانه در میدانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود کوههای آلپ تیرولین
میگویند از میلان تا سالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت
سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی
پر جنگل و سبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه محکمی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته
اند و دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمان
خانهای خوب در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باویر و اطریش قلعه
دیده شد که توپ انداختند اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه
سیوم انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت اطریش صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست معروف به
شونبرون که نیم ساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است لفظ شونبرون بزبان المان
یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها و غیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر
گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه از خیابان رفت تا باغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای
دیگر درخت چنار زیاد دیدم چنار اینجا با ایران تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از چنار
ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن و مرد سیاح و تماشاچی زیاد
بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد در دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای
خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون میآمد در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون
یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی قزل آلای
ایران آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمهای

حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند جعبه ساخته سرش
را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنکی زد جبیه میکویند پیدا شد هر شیر را که میکرداندند از یک فواره یا از
زمین و سقف آب میجست مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره
بود شیر آن را که با آرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد و تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میاورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بنسبت ذرع هم تاج بالا رفته پائین میاید
تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریک ریخته و اطراف در آنها مشغول تماشا و
رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریک همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم
نیست یکبار شیر منبع فوارها را باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند بشده مردم را تر کرده فرار
میداد خیلی تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشته اند هوای اینجا
سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوای یا چوب ساخته در آنطرف نهر رو بروی
چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است
میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی زیاد ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت
میاید پیچی و شیری با اسباب کوکی دارد که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب
و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این
دو لاک پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده بدهن
لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاک پشت گذاشته
اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آبست باز که دست برمیداشتند مثل میل بلور میشد
خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو
تیزکنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه
و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها را از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند
خلاصه بسیار گردش کردیم و چون باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم تو بین زیاده از آن نتوانستیم

۱۵۶

تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده یکراست رفتیم بکار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین بار اه آهن
هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود در خواسته دم کالسکه
آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپه های قشنگ
سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای
سبز و جنگل عالی داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا
تپه و دره های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوا هم معتدل و گاهی ابر بود
باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سرباز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه
ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتیم توی اطاقی که برای من معین
نموده ناهار حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سر آمد هر مملکت است خلاصه
همراهان که ناهار خوردند باز بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش
ملباش است قدری از انجا گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته
بعد دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در بلندی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی
دیده شد که مال کشیشها است بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هر چه نزدیک شهر وین میشدیم شهرها و آبادیها بسیار
خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره ها و دامنه کوههای جنگلی و جاهای با صفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود
رودخانهای خوبی در راه بود نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پانزنگ آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت
امپراطور نمسه دم در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال
آمده بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانواده هابسبورغ
هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپرا
طور بودند کنت دوملکارد باران شلختا مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ
و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه بخار بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم
خان و باران شلختا و کونت دوبسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار راندیم منزل

ما در قصر لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکهٔ سابق اطریش ساخته است شهر وین پنج فرسخ است منزل امپراطور
قصر شونبرونست که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم
بقصر لاکسامبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت
حیات و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای عمارت هم را دارد شاه زادگان و علاء الدوله و حسنعلی
خان وزیر فواید قدری دورا از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان
دولت خودشان را معرفی کردند اوّل ولیعهد دولت که بسن چهارده ساله است و همین یک پسر را هم
دارند بسیار مؤدب با تربیت شیرین خوب است اسمش رودلف شارل لوئی که از شاه زادگان است و لوئی
و یکتور ایضاً از شاه زادگان و کنت اندراسی صدر اعظم اوستریا و سایر وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و
شاه زادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند شاه زادگان وغیره که پیش به وین آمده بودند همه را دیدم شب
شام خورده خوابیدم روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بباز دید امپراطور با راه آهن
نیمساعت راهست بعد از قدری نشستن و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم روز پنجشنبه پنجم
صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیماً در طهران معلم علم طب و چند
سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبیست قدری پیر شده زن
گرفته چندی بمصر رفته بود حالا در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد
مثل رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای
خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند باغ و خیابانها خیلی وسیع است
دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیرهای خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد
دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردش کردیم
عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم مهیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد
که سر آنها آدمهای مفرغی و خروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعلیهذا این عمارت و قلعه بعمارت دیوها و

وجادوگرها و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند در داخل شده با طاقها و دالانهای
غریب رسیدیم به اطاق و راهروی باریک در آهنی داشت مکانهای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مرده را مثل
زنده با پوست و چشم روی سکوئی گذاشته بودند شخص مهیبی را از ... ساخته نشانده و مثل محبوسین زنجیر کرده بودند
در زیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این محبوسین حرکت میکرد اگر شخصی تنها و بیخبر
در آن جای تاریک این حرکت محبوس را به بیند یقیناً واهمه میکند جائی دیگر دیده شد مدور و مسقف که مجسمهای مرمر
بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هر چه
اطاق از کوچک و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طور
باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده و سایر سلاحهای
قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی عجیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود
و دامه و شامه جادو که در افسانها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر
اعظم وغیره که باکسپوزیسیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری
نشستیم صحبت شد ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل حسب جوانیست در دولت از امپراطور خوب
یادگاریست روز جمعه ششم امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ما آمدند که اسامی آنها
از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت
پروس ضبط کرده است اسمش ارنست اوگوست یکی از شاهزادهای باویر اسمش ارنولف دیگر از شاهزادهای
ساکس و یمار اسمش هرمان دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیملین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه کنت
اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از و ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر دولت
عثمانی قبولی پاشا به حضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون که شام را مهمان
رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون
قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان از شهر دور نیست قصبه شونبرون
عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوستدام برلن است جلو عمارت امپراطور میدانی بود

کالسکه‌ها آمد با آن توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین پله منتظر ما بود ما پیاده شده دست داده
بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده‌های پروس و المان و برادر امپراطور عذرخواهی کردند که جوان پسر
دوم پادشاه هولاند که اینجاست او را هم شام وعده خواسته‌ام نرسیده است از این جهت سر میز رفتیم
در [illegible] یک گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید [illegible] الکند است خیلی سر میز همه بودند این تالار سفید
کار نیست قدری کم [illegible] مطلا کرده‌اند سقفش هم نقاشی است گویا روی گچ نقاشی کرده‌اند همه
[illegible] ساده است چندان اسباب تجمل [illegible] اشکال [illegible] ندارد بعضی پرده [illegible] گذشت
[illegible] سلطنت خود امپراطور [illegible] تالار باغ است گلکاری چمن خیابان
[illegible] درختان [illegible] آخر باغ تپه سبز بلندیست
[illegible] باغ است [illegible] توی باغ خوش است هوا
[illegible] شام خوردیم [illegible] بسیار طول کشید
[illegible] که سر شام بودند همه ایستاده [illegible] پیش [illegible] بوده
[illegible] صورت خودم را [illegible]
[illegible] بعد سوار شده [illegible] آمدیم منزل [illegible] شب باد و باران زیادی
[illegible] امروز باید [illegible] شهر [illegible] تماشای اکسپوزیسیون
[illegible] بفضل [illegible] خداوند تعالی بود بسیار [illegible] خوش
بود [illegible] شهر [illegible] شکر خدا را کرده [illegible] پوشیده
[illegible] تا شهر [illegible] است [illegible] بسیار با صفا
[illegible] دیده [illegible] زیادی [illegible] بود نزدیک شهر رسیدیم
چون [illegible] است تا نزدیک شهر [illegible] اطراف شهر تپه و کوههای [illegible]
[illegible] است شهر [illegible] آن تپه‌ها و جنگل بسیار [illegible] واقع است [illegible] هوایش [illegible] تابستان
گرم [illegible] است قلعه و حصار و خندق هم ندارد [illegible] وسط شهر از اطراف شهر که داخل می‌شوند کوچه‌ها



همه سراز زیر است رود خانه دانوب از کنار شهر میگذرد و یک شعبه رود خانه را بدست ساخته اند اهل شهر
از رود مزبور ... که جنگی است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر مشتری آب ... از خوردن آب دانوب که کثافات شهر میگذرد اغلبی ناخوش میشدند حالا امپراطور
از مخارج خود از شهر تا ... رودخانهای برفی کوهها و چشمها بر عظیمی کنده بشهر میآورد مخارج زیاد کرده هنوز
اتمام نشده گفتند امسال دیگر تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه
منصبان و غیره و هم نظام حاضر بود و پیاده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بلوارها که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت طوبور که عمارت قدیمیست و حالا پردهای نقاشی اینجا گذاشته
اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و برج داشت عبور کرده
و از پل شعبه رودخانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب ساخته صندلی و
چراغهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جا جمعیت بود تا بواسطه شهر
ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور
و در خارج اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم
باکسپوزیسیون محوطه بزرگیست چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد بسیار بلند وسیعی است ... بنای عالی تماشا
هست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور و بازارها و غیره از آهن و شیشه
و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دو راه آمد
شد وارد باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی
توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند
مثلا دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جنس
ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه افرستاده است یا برگ خشک آن یا فلان حیوان وحشی
یا مرغ فلان جنگل و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه آنجاست از این جزئیات باید قیاس

کرد به مطاعهای کلی بفنیس مثل پارچهای ششمی ابریشمی آینه بلور اسباب حرب وغیره همه با سلیقه تمام فرستا
ده اند سایر دول همین طور یعنی بعضی دول بزرک مثل روس و انکلیس والمان وخود دولت اطریش جا و اسباب
زیاد دارند دولت عثمانی ومصر ویونان وژاپون وچین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین
طور بازارهارا با امپراطور کردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود انکه سه ماه
قبل ازین حکم شد که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند وبسیار دیر بود واغلب متاعها نرسیده بود باز
هم اسباب ومتاع نفیس خیلی دیده شد قدری انجا ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است
امپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردند ورفتند ما دوباره همه بازار را کشته کراندوک قسطنطین برادر امپراطور
روس را در بازار دیدم بسیار شاهزاده خوب بیت ایستاده با او تعارف وصحبت زیاد کردیم قدری بد حال
ورنک ورو پریده بود علت را پرسیدم کفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطربورغ رفته انجا از کشتی
بکشتی دیکر میخواستم بروم زمین خوردم پایم زیاد درد آمده است معلوم شد خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد
از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و
مسجد عالی با مناره بلند از مصر ویک قهوه خانه از دولت عثمانی ویک عمارت بسیار خوب از دولت
ایران ساخته بودند بجز اینها دیکر عمارتی از سایر دول ندیدیم رفتیم بعمارت ایران چند مله میخورد یکنفر بنا استاده
اسمعیل نام ویکنفر نجار با انکه سه ماه بود که مامور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده بر آمده باین
زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب
یاد کرفته است این بیشتر مایه تعجب ما شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت
عثمانی ومصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر وعمارات وبازارها کذشته آخر بعمارت نشیمن
امپراطور رسیدیم از انجا هم کذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله تعالی بسیار خوش کذشت
خرج این اکسپوزیسیون از دولتست هفت کرور خرج کرده اند بعد از سه ماه دیکر که برچیده میشود از
قیمت مصالح ومنافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرور ونیم عاید دولت میشود نصف خرج ضرر
دولتست اما میکویند از آمد ورفت از راههای دیکر هم مبالغی منفعت برعیت ودولت میرسد این امپراطور میخا

از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت
استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای اطریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسید او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدر هم
هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاقی است میرود حالا هم آنجا است روز یکشنبه
هشتم امروز کاری نداشتیم عصری با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردیدیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم
توی قایق نشسته آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته‌اند بشهر باد که یک فرسخی این قصر است در آنجا آبهای
گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج وغیره در این فصل ناخوشها
برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده‌اند
بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ ملبرون از
کالسکه بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دهات ییلاقی شهر
وین گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد هیت زن
بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در این دهات زیاد است راندیم تا از آباد
یها گذشته بجائی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجائی که دور جنگل را زنجیر کشیده بودند زنجیر کتان سخت
سفید رنگ بلند اما در لای زنجیر چوب نداشت مرتکه عوض طناب چهار چوبی داشت که به زنجیر تکیه داده بودند بسیار
چیز نیست برای باد خلاصه دور جنگلها را اینقدر دو فرسنگ زنجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پر کلاه زده‌اند دو قره بقره که از تخته مثل صندوق
مربع ساخته دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده‌اند اینقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد
نشیمن با این طور ساخته‌اند در هر یک سه چهار تفنگ گلوله تفنگ ته پر با گلوله زیادی گذاشته در هر یک هم دو سه
نفر از اعاظم نشسته‌اند که تیر میندازند خواستیم از کالسکه پیاده شویم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور و دیگران
پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم بکه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند ما پائین آمده رفتیم بالای تخته
ایستادیم امپراطور بکهٔ پائین‌تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را که دو لوله بود پر کرده مستعد شدیم برای شکار

امپراطور که از اهل حکمت و اسمش کونت دیبن است مردیست هفتاد ساله و از پیری گوش سنگین و چشمش کم نور شده
آنجا بود قدری صحبت از شکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها ازین قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی
کشیده بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تجیر بود از آنجا که ما نشسته بودیم تا تجیر دویست
سی قدم بود دری از تجیر بالاتر از جای ما قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بعد
چهل پنجاه نفر از جنگل شکارها را رانده دسته دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این تجیر داخل میکنند یک دسته که داخل
شد آمده از ده قدمی تفنگچیها میگذرند و بنای شلیک میگذارند و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر درین که زدند دو که دیگر
همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات میدوند که فرجی پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
منتفی زاینها ماند دسته دیگر را داخل تجیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این
شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار
خوش گذشت بعد امپراطور آمدند باهم سوار کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر ملبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه
قدری در باغ ملبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد و درختهای انبوه مجسمهای مرمر در خیابانها گذاشته اند تپه در
آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصراً تماشا کردیم فیل کرگدن
طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش عامه است همیشه مردم برای گردش در این
باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل
امروز صبح کورد پیلوماتیک وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوویکوف وزیر مختار روسیه ویکنت
دو ژونکت وزیر مختار بلجیک مسیو جی وزیر مختار اتازونی کنت دو روبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاس آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم شخصی تلمبه آورده
و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میاورد و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از
فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتیم
چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادها و اکثری از پیشخدمتها بودند
نزدیک شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا

بتراست دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور
چند نفر از شاهزاده خانمها را از این قرار معرفی کردند ارشید دوشس الیزابت که زن شارل فردنیان است
ملدی میر پرنسس دو ژوانویل که دختر پسر لوئی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است پرنسس کبورغ که دختر لوئی فلیپ
و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم این شاهزاده خانمها هم دست راست دست چپ و صدر
عقب ما و شاهزاده های اطریش و المان همه بودند فضای تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه
خیلی در این تماشاخانه بنای کرده انچه تجربه است سقف بلند و وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب چهل
چراغ وغیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت آنقدر خوب بازی درآوردند و رقصیدند و موزیک زدند که در هیچ
جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچه های خوب خوش رنگ شب
بالا بود و هر دفعه لباسها عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند
که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه در رود
خانه افتاده بود ماه در آب جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قوی شکسته مثل پل روی رودخانه افتاده
بودند پریها رسیدی آن سیر رقصیدند اجنه آمده دیوها پرستند باز پریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار
میرفت قطب شمال و الکه های یخ پیدا میشد برف میآمد و قطعه های یخ را مثل کوه آب دریا می آورد و میبرد
خرسهای سفید شمال روی یخها و سنگها فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی یخ شاهزاده در این سرما گیر
کرده میخواست بمیرد یکبار دخترهای قطب شمالی و پریهای اقلیم با لباسهای سفید و دو تا پری برف
حاضر شده از زمین آتش بیرون آورده شاهزاده را گرم کرده با هم رقصیدند با لباسهای قشنگ و آهنگ و سوز
ساز و مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با دو پریش در خانه جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر
اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدف
گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی جوش آب ته دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها
خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و گلها یک دختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان لکه ابرها
پیش آمده میرقصیدند گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت بهوا صعود

در دل میکردند حقیقه نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم میخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور با دم کالسکه آمده فرستند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدیم روز چهارشنبه یازدهم صبح گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم به بلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بگار بلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت و زرد شده بود امپراطور سواره با جودانها خودشان ایستاده بودند ما هم سوار اسب شده صدراعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله وغیره هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره گشتیم قشونها بسیار خوب خوش لباس بودند حتی بعضی افواج سواره هونگری که مجارستان میگویند سواره هوسار و اولان اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان می آورند اسب آنجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ماهوت و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه و سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر از معتبرین اعراب مملکت الجزیره که جزء فرانسه است با کمپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب از این قرار است علی الشریف قربان محمد حنفی عبدالدین عسکر حسن بن قدین احمد الجزایری محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاه شان پرهای سبز رنگ بود روز پنجشنبه دوازدهم امروز عصری باید برویم به بلبرون برای اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از ییلاق آمده بود اسمش شارل لوی ملاقات شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده



FRANCIS JOSEPH, EMPEROR OF AUSTRIA.

باین معنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانمهای مملکت پرتقال گرفته
است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است برادر امپراطور او را در همان مملکت
باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به بلیرون
رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود با ورسیده
تعارف کرده دست داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزادههای اطریش و المان
که تازه از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجاً قدری علیل و ازین جهة اکثر اوقات خود
را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند سن سی و شش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را
گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا و سرداران و بزرگان و اهل
قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزادههای پروسه و المان برادرهای امپراطور همه بودند در تالار میزهای
کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجزیر هم امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند
نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز ما امپراطریس صدر اعظم قبولی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراشی
صدر اعظم اطریش و یک زن محترمه مسنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم
بسیار افسوس میخورد که چرا چند روز بیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار
محبتهائی که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمد منهم
برخواستم امپراطور هم با پنج نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم مهتابی کوچک
طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم
امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر شاهزاده خانمها و
زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند
توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند
آب از فوارهای حوضهای جنب عمارت روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی

بود هوا هم صاف و مهتاب بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی
بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت
بیرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل مثل آفتاب و مهتاب بعد از
اتمام آتشبازی برخواسته بازو ببازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو ببازوی زن محترمه نشسته
داده عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم به پله عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم
الحمدلله خوش گذشت روز جمعه سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود
برخواستم بعد از نیمساعت امپراطور و همه شاهزادهای نمسه و وزرا و صاحب منصبان حاضر شده
بودند اول امپراطور با برادرهای ایشان و شاهزادهها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضامندی
کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاق دیگر کنت اندراسی
وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم آمده وداع آخرین را با شاهزادهها و اندراسی وغیره
نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته راندیم در گار پیاده
شدیم شاهزادهها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم
با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت
ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم بود باز در شهر لنتز کالسکها یکساعت
ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین
رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون لامباخ کالسکها
ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم
پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن
پادشاه بسیار عاقله سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است

منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بود ما اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه
بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و لشکر بسیار طور المان که خواستند کل
ممالک المان را مملکتی واحد قرار دهند لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ
کرده بزور قشون پادشاه را شکست داده و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی
جواهرات نفیسه خود فرار اینجا که دولت استریه آمده الحال در خاک امپراطوریه روز میگذراند
علاوه بر این بدبختی دو چشم پادشاه هم نابیناست و سبب اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار
جوان بلند بالای قوی بنیه ایست آه حیف که چشمش نابیناست از قراری که گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بود و بعد از آن با کیسه پول بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنش شصت و چهار سال است اسمش ژورژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری از شاه
زاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنسس فردریک خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم
غروب رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینها
بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار عثمانی مقیم استریه ماموریت از دولت خود دارد که تا بریندیزی همراه ما
باشد روز شنبه چهاردهم باید برویم بشهر انسپرک با راه آهن هشت ساعت راه است
صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر و از رودخانه آن که رود عظیمی است و ملحق برود دانوب
میشود عبور شده تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر
این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف راست خاک تیرول که جزو مملکت استریه است
قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیکات
کردند عراده یکی از واگونها عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل
کردند یکفوج با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شده
رفت براه افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجیب
جائی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل

سرو و کاج سر کوهها و دامنه و بعلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است
بسیار با موقع و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان سختی
شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهریست کوچک
قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورش کوههای بلند
برف دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچیها و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک
توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیها
خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی
اطاقها را پارچهای ابریشمی نقش چسبانیده اند پردهای اشکال خانواده سلطنت امپراطور اطریش از قدیم
و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها وغیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک
شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل و صلابت به پلی که الی شهر ری چمن و یا تلاق ساخته اند
بسیار پل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در
کمال استحکام باید بسازند روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون الطالیا برویم صبح
در تالار بزرگ قدری گشته پردهای اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح
هم خیلی باریده هوا همه وا ابر بود اما کم کم باز میشد رو بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند
حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن
نظر آقا مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی
آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد ما کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا
رودخانهها آبشارها دهات خانههای تک تک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه و از بعد از استاسیون
فرانزان سفست که از قلاع محکمه اطریش است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم این است ا
که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی

نبود تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح دریا بلند
تر است بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است و از
اینسبروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکه‌ها ایستاد آنچه آبی که ازین
قله بطرف انسبروک و شمال میریزد داخل رودخانهٔ دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانهای پو و ادیژ شده بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده چند
فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلیرغ است کالسکه‌ها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن سرازیر میشود دیدم
صدراعظم و دیگران همه از کالسکه‌ها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکهٔ بخار که ازین کوه
سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی
ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عمادالدوله و اعتضادالسلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید
گفتند رفته بودیم بتماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند کشیشش روی منبر وعظ
میکرد چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه‌ها و ترکیب
وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشه‌های فرنگستان است شده‌اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالسکهٔ بخار را
هم ندیدم کالسکه‌ها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها که طالب تماشا بودند هم مأیوس و خسته شدند
رفتیم توی کالسکه راندند هرچه پیش رفتیم کوهها کوچکتر و کم جنگل‌تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد تا بفرانزنفست
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همهٔ این ایستاسیونها فوج سرباز با موزیکان و صاحب
منصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الا که سرحد ایطالیا و اطریش است
رسیدیم شب بود آنجا ایستادند گرنویل مهماندار با همهٔ مهمانداران دیگر آمده مرخص شدند بکمال التفات
را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم قستیقر خان مهندس هم از اینجا رفت
بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعهٔ وروون را که در آمدن روز بود دیده بودم از وروون
تا شهر بولون را ندیده بودم اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام
شده بجلگه افتادیم شام را در کالسکه خوردیم و بعد از شام نخوابیدیم بخیال اینکه منزل بخوابیم همه

همراهان خوابیدند من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه
کردم که صحرا همه حاصل زراعت و شلتوک و در و درخت توت ابریشم بعضی تپهها و کوههای کوچک هم
دیده شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک سوراخ
گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت از نصف
شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گاربولون شدیم بسیار کسالت بیخوابی داشتم حاکم شهر و حاکم
نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو است با سایر بزرگان حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل
بودند آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه
ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما بمملکت خود کرده
بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که نریمان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاقهای ما
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهرطور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم در وین و ایطالیا و غیره هندوا
نهای خوب هم میرسد زرشک شیری خوب هم زیاد است دیگر میوه خوبی هم نمیرسد امشب از دو
رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست
که همه جا از درهای سرون اطریش بعد از سرازیری شلبرگ همراه ما بوده است دوم رود پو است
که از نزدیک شهر فرارا گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود **روز دوشنبه شانزدهم**
در شهر بولون توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت
باردسون است در کالسکه نشسته راندیم رفتیم بگردش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل از این ساخته اند
اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در
میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً
بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس
کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آن را داشته عمداً خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از

بعضی کوچها و محلات و از پهلوی عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند
کوچهای شهر همه سنگ فرش و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و
عراده زیاد دارد میوه جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا
از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از
پهلوی قورخانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها
مردم عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که از قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه
است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده حالا
بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار قدیم است
بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا بود قدری راه
رفته دیدیم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تکتک است که از توی
سبزها سفید میزند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از خوانین معتبر ایطالیا
که اسمش وسینی است ساخته است خلاصه عرض پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از
پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه ایرا شهرت و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی
کهنه و غیره دارد از عمارت حاکم نشین گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت
بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم
این مهمانخانه که منزل ماست هوتل برون است وارد منزل شدیم شب را بتماشاخانه رفتیم
تماشاخانه بزرگ بیمرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک
ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند
چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا در سقف
و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل

از اسب میافتاد اما دیگری که بنگی دنیائی بود خوب بازی کرد الواطها هم بازی در آوردند چون شام نخورده
بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی
در تماشاخانه تازیانه در دست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد و بلند میشد اسبها هم اطاعت
تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه بعد هم باید برویم به برندیزی که آخر
بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلامبول صبح
زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه آهن اما حرکت
در سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه ماندیم بجهة گذراندن روز
سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحب منصبان ایطالیا آنجا بودند
حالا ان طولانیست بعضی توشیحات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب
کرش کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور
جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر خود را بازبر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی
و عبری میگفتند که خوانده اند اما ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم برسم ایران و
عثمانی از راست بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از همین
شهر بلون در قبرستانها سوار کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی
پوستهای تخم مرغ که گذاشته بودند مرده میخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرده را همانطور بخاک
چسبیده در آورده بیادداشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه آن ایام بود که همانطور در دستش دیدم
مانده بود دو پول را باید بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند
یکی از مردها که زن بوده است دیدم گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده
بود خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس
بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند بعد از

کردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار نیم ساعت معطل شدیم حاکم شهر سرداران
نظامی و غیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی
راه برندیزی است واگونها هم دیگر راه ندارد در واگون پشت سر ما قهوه‌چی و غیره بودند که هر وقت قلیانی
چیزی میخواستیم دست دراز کرده میگرفتند دست راست تا نیم فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه‌ها
کوه بلند هم بود دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به فلورانس که
یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در ریمینی که شهر کوچکی است دریای آدریاتیک دیده شد بسیار قشنگ
اما قدری که رفتیم بعضی تپه‌ها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود هم ترد دیگر شد آبادی
و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از بزارو و فانو گذشتیم در اینجاها چند دقیقه
کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه نزدیک آمده راه آهن بهم ریختند زنهای بسیار
خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقتشان میان ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم بشهر انکون که بندر
معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بودند سوزنگیان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا مامور
کرده بود که تهنیت ورود بگوید اسمش یاروان فینال است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم
روز چهارشنبه هیجدهم صبح برخواستیم بسیار سرد بود از شهر فوکیا خواب بودیم گذشته بودیم
رسیدیم به بارلتا و باری و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا
نزدیکی برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن
زیتون اغلب فرنگستان را از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی قدیم کهنه است از وقتی
که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر راست پوست و نوشتجات انگلیس هند و غیرها
از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها بسیار فقیر هستند کالسکه
ما ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی آمده است
صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند

به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان
ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دول خارجه مقیم اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شده
رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطانست
برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطا
قهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ
بود صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفته اند بجهة آوردن بار و جا
جابجا شدن مردم چهار ساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهیم
کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت
راه امروز از فوکزیا باین طرف چندان آباد نبود و اغلب صحرا بود بوته کون و غیره داشت بنا بود چهار ساعت
دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم روز نوزدهم [۱۹] صبح برخواستم یکساعت
از دسته گذشته حرکت شد شاهزاده ها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و مسیو رشار
و نریمان خان و برادر میرزا ملکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بدجائیست
شکایت از کثافت و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملخ گزیده بود هیچیک خواب نکرده بودند
خلاصه شام و نهار که آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری
باد و امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخواستم باخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل جزیره
کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت
این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونانست سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است
بدولت یونان واگذار کرده اند شب هوا صاف ولی ابر و باد بود ستارها میدرخشید ماه هم چون شب
هفتم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب

دریارا که چرخ بخار میشکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از
میان آب و توی کفها مثل برق آتش درمیآمد مثل نعل است که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش
بدهد یا چرخ الماس که آتش الکتریسیته میدهد بهمانطورها آتش متصل درمیآمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای
آب کمتر بود روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزایر یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورده شد و از جزیره
زانت هم که یکی از هفت جزیره یونان و طرف دست چپ واقع است از محاذی ناوارن گذشتیم
که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای
آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری را بالمره تمام کرده و آتش زدند و در آن زمان سفن از
بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ
چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی
بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادیست معلوم بود که در کوهها
آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود کوههای عقب
مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای
قدیم آنجا را بنظر بیاورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء
آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانه یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا
اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک
ولی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میانه مالیا و
جزیره سریکو گذشتیم سریکو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف
یونان و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد
روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود
نیمساعت از دسته گذشته یکوک ساعت ایرانی به خلیج آتن رسیدیم آتن پای تخت مملکت یونان است

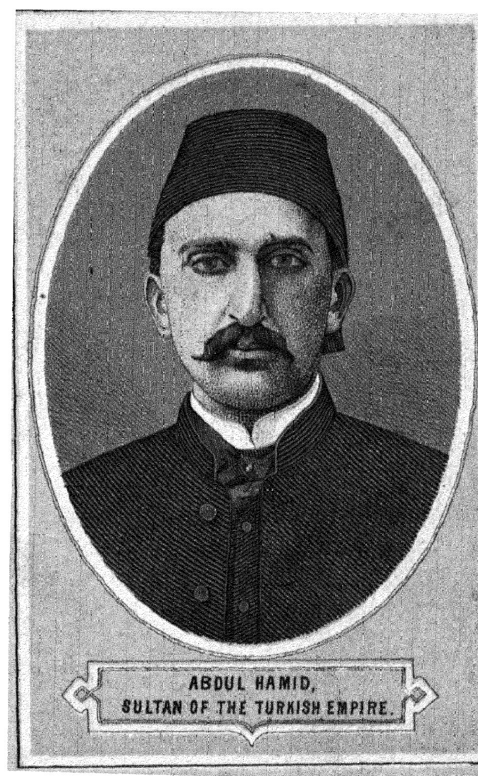
از تنگه جزیره ... گذشتیم که این تنگه دست راست و داماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت
داماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه کتابی که فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این
جزیره بوده و در جنگ تروا کم شده و تلماک پسرش بتفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار
کوچک و خشک و بی آب و علف و درخت است سواحل داماغه اتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست
چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی یاد و ربین دیدیم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی
زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است
در یونان مخصوص نزدیک بشهر اتن از این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگرپون و جزیره
اندرو گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست متعلق بیونان اندرو دست راست و جزیره
کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانیست گذشتیم پشت این
جزیره جزیره کوچکی است جزیره بزرگیست که عثمانیها اسقو میگویند دست چپ هم جزیره سکیرو است که خاک
یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از بندر کالی تا اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و به حساب
ایرانی دویست و شصت فرسنگست الحمدلله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی
هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یک فرسنگش کم میشد که
ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث وحشت شد
پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان
که مبادا کشتی عیبی نکرده است گفتم نیمساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستاد ماه هم
تازه طلوع کرده بود هوا بسیار ملایم بود دو ساعت بصبح کشتی رو به داردانل حرکت کرد در روز بیست و دوم
صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف دست راست
واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی تنه دو جزیره املتو و قسمت
جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل طرفین قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول تنه دو دست
راست قلعه دوم طرف چپ در خاک یوروپ سدالبحر طرف راست مقابل سدالبحر قم قلعه سی قلعه سوم

سمت چپ خاک یوروپ شاهین قلعه‌سی است که خرابه و روی تپه‌ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم
مستحفظ و توپ دارد و بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و دست چپ
هم قلاع و برج و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را با سنگ
ساخته‌اند سرباز مستحفظ داشت دور شهر هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب داشت کشتی
زیادی از تجارتی و سلاح و غیره و اینها دیده شد کشتیهای کمپانی فرنسه بسیار تردد میکرد در این قلاع و استحکامات
از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده‌اند نه این است قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل
آبادی قلعه سلطانیه کنار دریا آبادی بود که اسمش کلید البحر بود اینها آبادیها جزو چناق قلعه است خلاصه پنج
ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی بزرگ جنگی هم از دولت
عثمانی لنگر انداخته بود شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور
بشیروانی زاده که صدر اعظم عالیه دولت عثمانیست از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی او هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاده بود از اینجا باسلامبول ده ساعت
راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاءالله شبانه
حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار ایران از ساحل به
قایق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم ما صدر اعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی زاده آدم بسیار باهوش
بافهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است ریش سیاه مختصری دارد فارسی
میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال با صدر اعظم ما آمد و اشخاصی که با او بودند از این قرار
معرفی کرد امدی دیوان همایون کنعان بیک والی جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه
بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه
داشت رئیس دیوان تمیز تجارت بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک
اجودان صدارت که رتبه قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک امیر
الای دیگر رشدی بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی

بسیار خوشکل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولت خارجه در چناق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدر اعظم با سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدر اعظم عثمانی کشتی بخار
صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین بغاز قلعجات خوب
و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای حالی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید
فرنگستانست ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است
طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز
داردانل است که از آنجا داخل دریای کوچک مارمارا میشود از اول این بغاز داردانل الی آخرش که به
مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد روز
بیست و سیوم صبح از خواب برخواستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون با سلا
مبول نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین بعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد رخت پوشیدم
کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و ناک پور و پ است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دید
شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازیست و کارخانه باقی همه کنار
تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها میکارند اما توی
درها و کوهها هم سرو هست ازین آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا
وقت رسید بعد از آن کشتی سلطانیه اینها دکشتی موسوم به پرتو پیاله را که اسم والدهٔ سلطان است با صدر
اعظم به چناق قلعه فرستاده بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار
قایق شده رفتیم با آن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتو پیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است اطاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد رفتیم بعرشه
کشتی از تبعهٔ ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده
باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین صدر اعظم ما با شاهزادگان وغیره
بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعهٔ ایران در آن بودند دور کرده راندند

که نزدیک کشتی ما بیا ید قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده به
یک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا اغلب مشیخه نشیها هم بالباس رسمی بودند سایر مشیخه نشیها و غیره همه
در کشتی اول ماندند خلاصه راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمهٔ آب
دارد از فرنگیها و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات بسیار زندگه تابستانها بگردش بروند اما عمارتی
ندیدیم شاید توی درها و پشت تپها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ
خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ راندیم کشتیهای تجار که ایلچیهای
خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانها ست بعد ابتدا میشود دیوار کهنه
سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمی
خورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ و محکم است هنوز خیلی باقی است این قلعه محیط است شهر
قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض
چندانی ندارد و مجموعه آبادی که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی
اسکی سرای و الی عمارت بشیکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایا صوفیا و
جوامع دیگر و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر
معادن و تجارت و سرباز خانهای معتبره بیمارخانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجاهاست از آن
بعد هم همه جا در کنار بغاز دم تپهها کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد دالی بوکدره
و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است امتداد پیدا کرده است سمت دست راست هم که طرف آسیا و
اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوبست بخصوص سرباز خانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند این
طرف هم مثل آنطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای
میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچهار آب میدهند اما سایر درخت
های جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و آنطرف این تپها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش
رفت اما این تپها چون نزدیک آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را

برای زینت خانها و تپه ها نگاهداشته اند خلاصه بعد از بروج و دیوار قلعه جائی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده یا تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قله محبوس میکردند بعضی اوقات می کشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا و غیره با سکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند دور ش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که عمارت بسیار عالی در همین جاها است بعد بغلطه و یک اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه است و سایر فرنگیان هم اغلب در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که تشکیلاتش هم بیکوز که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزادها آن جا می نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبد المجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است از آنجا گذشته بعمارت چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلربکی که منزل ما ست دست راست طرف اناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکلربکی ساخته شده آن را هم بیکلربکی میخوانند عمارت بسیار عالی است چون جریان آب بغاز از بحر قرا دکیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از آنجمله در محاذی این عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی راندن مشکل است مقابل عمارت لنگر بینداز د از عمارت گذشته بود از قدم بالاتر ایستادند بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان که در عمارت بیکلربکی بودند سوار قایق شده جلو آمدند از کشتی بیاده شده داخل قایق شده آمدیم منزل و ستقبل صدراعظم هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی بائین آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدراعظم ..... حسین اوقی پاشای وزیر ... در قایق ما بودند رسیدیم با ... ... بکانتی در ... ... عمارت ... ... سلطان ... ... منزل را نشان دادند ... ... عمارت ... ... سلطان ... ... است


ABDUL HAMID,
SULTAN OF THE TURKISH EMPIRE.

هم بسن ما هستند امروز در آمدن به بغاز از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد
چهار کشتی بخار بزرگ جنگی بعضی از آنهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان و ائما لنگر
انداخته اند بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتچی
باشی رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلهها و دیوار و ستون
و غیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته بمنزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلربیکی عمارت بسیار خوبست
پلهها و هزاره دیوار پلهها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهة بسیار خوش
طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار
اعلی و خوبست با طاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند پنجرهها همه بلور یکپارچه است خیلی
عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه بالا و پائین کند
و بهر اندازه و هر جا هم بخواهد واگذارد به دو چفت و ریزه و امدادی می ایستد و بدون خطر میتواند سر را از
زیرش بیرون کرد این نوع پنجرهها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست همه عمارات سلطان پنجرهها
پیش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هر کس راه برود و هر رنگ
لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان تشخیص داد گلوله تفنگ خوب از اینطرف
بآنطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ
در همه بغاز میتواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از فرنگی دنیا چهل چراغ
و میز و صندلی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن نشیند یا حرکت کند آورد پای
عمارت دم بغاز بار کرد سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد همچنین مال التجاره همه دنیا بالکمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند تالار بسیار
وسیع با زینت خوبی در عمارت بیکلربیکی است اغلب سقفها از چوب و تخته است اما بسیار خوب
نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش فرنگی بر روی حصیرها

کشیده اند که از آن رو راه میبرند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر که یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه مطلّا زمین در همین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارات دارد حوضهای کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد آب سرد و گرم میآید چون مدّتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ عمارت را گردش کرده خیلی راه پیاده رفتیم باغ چون در دامنهٔ کوه است مرتبه مرتبه ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلّهای مرمر دارد و دست اندازهای چودن کوچک دور مراتب باغ است روی دست اندازها تکتک چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه که بچنار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و لو و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی گلکاری بسیار خوب مجسمه و حجّاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار افریقا و غیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه آب میریزد از بزرگ دیده شد پنج شش مرتبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مراتب بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیلربکی است همه را گشتیم اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فوّاره مرمر بسیار خوب داشت در دیوار دو طرف اطاق را از مرمر حجّاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل گلدانهای بزرگ سه قطار حجّاری کرده اند بالای گلدانهای اوّل هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم کم خوبی بگلدانهای اوّل میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میآید دیگر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی آنجا ها گشته بعد پائین آمده رفتیم بعمارت پائین اصل شهر اسلامبول که محلّه بک اوغلی و غلطه و محلّه قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز

بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بسفر است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلا
مبول عبور میشود روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه
مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان با
حوال پرسی و تهنیت ورود ما آمده بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه آمدند اول ایقنا
تیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را
میتراشد سبیل دارد او رفت بیرون الیو ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت
زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس
اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک
ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی
محمد رشدی پاشا شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا
وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک [illegible]
سلطان وزرای مختار دول خارجه ایقناتیو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انگلیس بوردسارژ فرانسه لودلف
ایلچی اطریش او هم ایلچی المان کرسبرگ ایلچی بلژیک کودوشارژدفر ایطالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین نزدیک
بغروب مانده با قایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از
عمارت بیلربیکی تا منتهی الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی بخار یک ساعت راه است عمارات و یالیهای خوبیکه
در طرفین بغاز دیده شد از اینقرار است دست راست که سمت خاک آسیا است عمارت کوک سو که از
بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمرا
منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان عبدالمجید خان مرحوم است که طغرای
اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که معنی آب کبود است این کلاه فرنگی هم

بآن اسم موسوم شده است فلیب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارات
عادله سلطان بسیار عمارت و باغ خوبیست خانه شریف عبد المطلب شریف سابق مکهٔ معظمه که حالا در
اسلامبول مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانه راوف بک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دولخارجه استکه
اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل بیرردمشیه یالی خدیو مصر که بسیار ساخته اند یالی فاطمه سلطان خانم
دختر مرحوم عبد المجید خان این دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده است خانه رشدی
پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم بابیوکدره آب بغاز دره ساخته قدری سمت دست چپ رفته است
که دور اینجا عمارات و کوه است و اسمش را بیوکدره میکویند یعنی درهٔ بزرک برکشتیم در محازی عمارت
کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را کشتیم بسیار قشنک جائی بود دوباره بکشتی برکشته
آمدیم منزل **روز بیست و پنجم** امروز نهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم
دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه وغیره منتظر بودند با همه
احوال پرسی شد سلطان در پلها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت
رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم ماهم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیکر بطرز اروپ میزی
کذاشته بودند نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انکلیس
از اسکوتلند تلکراف احوال پرسی بما کرده در آنجا احوال پرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلکراف را
امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انکلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق دیکر نشسته
قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بکردش رفتیم میخواستم
تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا کنیم از کوچها راندیم آبادی و خانهای
خوب تکتک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا من سوار اسب امین الدوله بودم بالای
کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت کوه و کیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلار
رستاق مازندران مکث مقبره یا جای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود کیفیت اینجا پری

درویشی دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت تپها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرود یاناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت میکرد پیدا بود طرف شمال بیوکدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین آمده بکوچه سنگ فرش رسیدیم اسب برحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم روز بیست و ششم نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل که از جمله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان بباز دید یوسف عزالدین افندی از آنجا بر خاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی در کشتیها و خشکی بود دینکلر بکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهرامینی میگویند با اجزای حکومت و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روبازی شده رفتیم کوچها اگرچه پست و بلند است اما از همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم بمسجد ایاصوفیا پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده ایستاده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگست گنبد و طاق بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمینا باید هفتاد ذرع باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان وغیره در چند جا وعظ و نماز است جائی در غلام گردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میایند آنجا نماز میکنند که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ دارد اما بمرور ایام و امتداد زمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست

کرده است مثل یکدرخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد شود آنجا هم می نشینند راه طولانی بود پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا گشته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارت زینت بسیار عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاهزادها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمد دست داده رفتیم بالا اول در اطاق طولانی نشستیم صدر اعظم هم بود بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان بمترجمی راشد پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن با مترجمی صدر اعظم هم بطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف میزدم این صحبت با سفرا نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار میز بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک و غیره الی آخر بودند طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغ های دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با گاز روشن بود این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد در آن بالا

موزیکانچیها موزیکچیان میزدند اما در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد و هیچکس با کسی نمیتوانست حرف بزند
شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدراعظم و سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق
دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخواسته رفتیم بمنزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز
احتیاط داشت روز بیست و هفتم امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدفر اسپانیول و خلفای
ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی
بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی
بوده اسمش را عبدالله گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا
و پایین آن را گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق
کردند پس از آن پایین رفته سوار واپور پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیک توپ
کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز
دارد از بعضی بوتها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در
انجا درس میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از چاه است در همه
این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها
که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است بقیه جق کارتال مال تپه قرباغچه سی بعد کادی کوی است
که وصل بشهر و آبادیست و از محلات اسکداری محسوب میشود در بقیه جق و کارتال انگور زیادی عمل می
آورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم بمنزل روز بیست و هشتم صبح برخواسته رخت پوشیدم
سلطان آمدند رفتیم پایین با هم سوار اسب شده از در باغ بالای عمارت بیگلربیگی بکالسکه روبازی ن
نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار تند و زننده بود رانده ایم بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی
راه بود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست
اسباب اطاق ممتاز دارد و قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد

بعد برخواسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیلکربیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز
نشستیم صدراعظم هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواسته رفتند
بمنزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج
شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی
دولتی خارجه است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد هر وقت حمل
اشخاص میکنند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر پر از مرد است در
درآمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور میکنند بسیار خطر دارد
اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم میآورد قایق را غرق میکند سه روز
قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم
قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابدا بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است
که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها
و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده
عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای شلیک توپ پیاپی آمد تعجب کرده از پنجره نگاه
کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است معلوم شد که یانقین شده است برج و علامت
بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار
مردم هفت تیر توپ میاندازند که بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که ششصد خانه
در محله قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانهای اسلامبول اغلب از چوب بنا میشود که اخشاب
آتش میگیرد خلاصه عصری سوار قایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی
چراغان فاصله است از روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند
بروند بباغ از روی آن میروند با کالسکه از خیابانها راندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است
عمارت قشنگ خوب هم بالای تپه است هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند حوض سلطان

در این باغ است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود مرغهای خوب داشت یک مرغ بسیار
دیوانه بود که هیچ مرغی در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد دور
تماشاچیها می‌آمد یک مرغ عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد داشت
در پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر مرغها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالها
ی سفید علاوه بر آنها [illegible] سفید [illegible] طوطیهای خوشرنگ هم بودند از
آنجا با کالسکه [illegible] قفس [illegible] که در هر خانه اشجار و حوض آبی بود [illegible]
[illegible] و شمشاد [illegible]
[illegible] دیدیم [illegible] بعد از
[illegible] باغ [illegible] سلطان نگاه
داشته [illegible] دیوارها و زمین [illegible]
[illegible] این مرغ [illegible] عجیب دارد [illegible] خطوط
[illegible] است [illegible]
[illegible] این حمامها مثل حمامهای
ایران [illegible] بسته بود
گرم میشود [illegible] گرم [illegible]
زیر حمام هم خالی است [illegible] حمام گرم [illegible]
[illegible] که آنجا آب را گرم میکنند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] والده سلطان [illegible] باغ [illegible]
[illegible] زیادی [illegible]
شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده خود سلطان [illegible] ساخته
سرکیس افندی معمارباشی سلطان که جوان خوش‌صحبتی است زبان فرانسه هم خوب [illegible]

او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده رفتیم منزل شب حقه بازها را آوردند در تالار
بساط حقه بازی چیده بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم ملتزمین همه بودند محقق چهار روز است
که با عکسهای ما و توشیه‌جات از طرف ایران رفته است خلاصه حقه باز ترکیبی بود زبان فرانسه
حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب
باریک سوراخی از بغلش بیرون آورد دوست برد از چوب یک مرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ
پرید و آنطرف نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنة بود گرفت گذاشت روی میز دو
لیموی ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنند یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیموها چیزی نبوده است بعد انگشتر را برداشته
توی دستش غیب کرد بعد رفت از مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش مالید تا مفقود شد
بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان برید قناری را از توی لیمو در آورده انگشتر شاهزاده
بسیار محکم با تافته نازک سرخی بپای قناری بسته بود دستمال صدر اعظم را گرفت داد صنیع الدوله
با چاقو دستمال را برید و لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک بطری درست بی
عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله برید و سوزاند دستمال را
مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته گذاشت روی میز
و گفت یکی را انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام السلطنة غیب شد در
دستش بود اول زد بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده در آمد که دستمال صدر
اعظم بپایش بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدر اعظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته
بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنة دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب در آورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد
تخم مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم
دیکسون را گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر

کرد انگشترها هر یک بدسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچوجه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
نادر و اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب
شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست نخته در آمد تخم را هم
شکست یک کردوی بی عیبی در آمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی با امین السلطنه داد امین السلطنه
با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو در آمد باز بهای غریب بسیار کرد
روز بیست و هشتم ۲۹ امروز نهار را در منزل خوردیم کامل پاشا رئیس دار الشوری دولت عثمانی
که مرد بسیار خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که شاید ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری
معروف است مرد پیر است بسیار صاحب دولت است او رفته راشد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی
که باو داده بودیم با او صحبت شد دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتیم [illegible] پاشا نشسته
بیالی صدر اعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم یالی باصفائی دارد از بیگلربیگی تا یالی صدر اعظم خیلی
راه است طرف دست چپ در خاک اروپ واقع است در محله ینگی کوی از آنجا هم رود بطرابیه از آنجا
بیوکدره در مراودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم روز دوشنبه غره شهر رجب
المرجب از اسلامبول حرکت شد به پوئی از راه دریای قرا دنکیز صبح برخواسته نهار در منزل خوردیم
چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات بعمل آمد آمدیم
پائین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم رسیدیم باسکله طوله باغچه صدر
اعظم عثمانی با همه وکلای دولت اسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق
معینی نشستیم صدر اعظمین هم بودند خیلی صحبت شد برخواسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت
شد بعد از یکساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز
صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بود نشسته راندیم برای
کشتی سلطانیه که از بریندزی سوار شده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبیست مترجمین با بارها از صبح و دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخواستند الی

دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیم ساعت هم برای کشیدن لنگر و بعضی
کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم
کشتی از بغاز با آرامی سیر میرفت نزدیک بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست کشتیهای سفرای خارجه که
بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبیست هر یک ملاح زیاد
داشت همه بالای دکلها رفته هورا می کشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره همین طور کشتی ایلچی ایتالیا و ایلچی روس
سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن
حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت بپاریس میکنند با ایلچی روس رفتند باسلامبول
طمسون صاحب شارژدافر انگلیس که در این سفر همه جا با ما بود آنهم در اسلامبول ماند که برود بانگلیس
بازخواهد آمد راندیم از بغاز گذشتیم در آخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعجات و سنگرهای
مستحکم ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی بطلیعه که از بندری همراه ما بود جلو ما خوب میرفت
آن کشتی موسوم به [illegible] کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست اغلب نوکرهای ایلچیها [illegible] تفصیل
[illegible] مستوفی خان جنرال وزیر فواید مخبرالدوله نصرة الملک شجاع السلطنه احتشام الدوله مسعود
میرزا طولوزان [illegible] با اسبهای [illegible] آن کشتی چون جنگی است تند و خوبست کم کم عقب مانده با
لاخره مفقود شد گویا پلیر و [illegible] ان شاء الله [illegible] به سفر شب را آسوده نخوابیدیم ماه رجب المرجب را
توی دریا دیدیم بروی مطلع حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه امشب اشرف
پاشای مهماندار از [illegible] پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند
امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردیم مردیست چهل پنجاه ساله
باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلاً یونانی است از قدیم حکیم سلطان
روز سه شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دریا
مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول و دست راست مملکت اناطولی عثمانلوست
همه جا از نزدیک ساحل سیر میکنیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه درخت کاج هم داشت

در بغل کوهها تکه تکه زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب و درهای قشنگ دارد مختصر
کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت رفته بمحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی بوغاز دیگر
ساحل پیدا نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتها
ری یافته است وقتیکه بمحاذی سینوب رسیدیم بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگر
چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیها
بزرگ بقدر یک کره اسب از دریا درآمده روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه شهر رجب
و شب الحمدلله هوا بسیار خوب بود و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاسته نماز کرده
قرآن خوانده بعد باز خوابیدم سه ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول
چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشتجات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد
لله همه جاهای ایران در کمال امنیت و آسودگی بوده است این دریا را که قره دنکیز اسم گذاشته
اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز آن سواحلی
که نزدیک بود چند مرغ کوچک کشتی پریده بکشتی آمده آنجا نشستند گرسنه ماندند ساحل دور شده دست
نمیتوانستند بروند تنگهای استخوانی میکشیدند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است
رو بسمت دست راست که سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از
آنها را گرفته توی قفس انداختند آب خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده
باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرابوزن پیدا شد شهر و قلعه را با دوربین دیدم شهر قشنگی
در دامنه کوه توی دره واقع است باز از کنار دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق
از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما بادی نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در
حالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری نشستیم دور آسمان همه ابر
و تاریک بود و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی
میآمد خوابیدم الی صبح رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن گذاشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب دریا بهمه جهته
یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی می
بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب دریا را از هم
پاشید اگر این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود دیگر دو ساعت
خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمد لله از دریای بزرگ
خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است هوا و طبیعت زمین
بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیک برود ایستاد کشتی
از دور دیدیم در پهلو میآید معلوم شد کشتی عسکر است که عقب ما بود و می گفتند چون تند رو نیست ده
ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب
کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشد نرفته و آن کشتی چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما
بپوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنها عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد
که ما را ببرد پرنس منچیکوف و کولونل براک مهانداران سابق که ابتدا با نزلی آمده بودند در آن کشتی بودند
از دیدن پرنس بسیار خوشحال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی
سلطانیه متصل کنند ممکن نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خورد دماغه و نعل کشتی منچیکوف شکست اما
نه زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پایه کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادها و
نوکرها بردند بآن کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته
بود بسته بود دیگر دستش و رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی بین کشتی
بآن کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه
ماند که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست اما کشتی از نیم فرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادی

کمی دارد خانها مثل خانهای رعیتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب در
اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ که هیچ
نمیتواند برودخانه بیاید در یک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک حمل و نقل مردم و مال
تجارتی را میکنند یک کشتی تجاری از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه
جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف بیرق زیاد زده
بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و گراندوک میشل برادر امپراطور
که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم اسکله حاضر بودند از
کشتی پائین آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کالسکه ایستاده بودند پیاده
رفته دیدیم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرکس لگزی ارمنی گرجی مسلمان داغستانی
از اهل باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزو باش اچق است یعنی سربرهنه واقعاً هم اینطور است کل
اهالی باش اچق سربرهنه هستند ابداً زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تخت باش
اچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم
انصافاً شاهزاده بسیار خوب بیت و زمانیکه بطربورغ بودم شاهزاده آنجا نبود از دیدنش بسیار
خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش دارد چانه را میتراشد
چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیمساعت سوار کالسکه بخار شده راندیم حکیم الممالک
ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین یکیارف پسر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف
میزند کالسکهها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن
است و آمد و رفت همه درین یک خط است بسیار زحمت کشیده اند برای ساختن این راه زمین ها
همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشک کردن این طور زمین و ساختن راه آهن کار مشکلی است
بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد و سربالا میرود و از رودخانه و پلها
میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان

شد بر و ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر رفتیم خلاصه پنج ساعت بغروب مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران
شدید می آمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم بیک استاسیونی که نزدیک شهر کوناپس است
آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته
سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی باشی اچق لباس چرکسی داشتند بهمان طور لباس قشون قدیم قباهای گشاد
سرخ سرشان شال تا سه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک قمه داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طور [illegible] هستند و دستار اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار [illegible] قورخانه طول بود و
کالسکه شده راندیم شب را با راحت خوابیدیم صبح بیدار شدیم شهر تفلیس نزدیک شده با کسالت از خواب
برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه ها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و تفنگچی حاضر
بودند با جانشین سوار کالسکه روباز شدیم هوا ابر بود و بواسطه آمدن باران بسیار سردی هم
[illegible]
افواج ایستاده بودند با همه احوال پرسی شد حاکم تفلیس هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که
رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته بودند [illegible] تا نطق را خواندند که فارسی
بکمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در اطاق پرنس ارسینیانی که از شاهزادهای گرجی است با
مادرش که کارگذار خارجه قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس ارسلیانی را
میشناسیم هفت سال قبل از این که به سیر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کاغذ
جنگلی برای ما آنجا آمده بود [illegible] جانشین اطاقها و منازل را نشان داد خود رفت
شهر تفلیس در توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر
میگذرد در این فصل آبش زیاد نبود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و عمارات فرنگیهاست
که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است روی کوه آثار قلعه قدیم
گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بود حالا کم کم خانها و عمارات و کوچه های
وسیع سنگ فرش میسازند قله کوه قاف که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است

مملو از برف بود روسها راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادیقفقاز آنطرف
کوه و راه مسکو و حاجی ترخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوای
شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف یا شهر بیاید بسیار
سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خا
رجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی داغستانی چرکس المان ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه
انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتیم یک تالاری
بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران
بود قالیهای خوب بزرگ و کوچک فراهانی قائینی کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی
پردهای اطاق از قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یک
خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در گوشه اطاق واداشته اند اگر غفلة
کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره
تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین و برگ بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب
چیده و آویخته است حتی یک پیسوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم
از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوهها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که متصل
بهمین اطاق بود آن جا قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک باد است که در شهر کارلسروه المان
با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش در
ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دوروتا است بعد برخاسته باطاق خودم آمدم بلافاصله
زن جانشین با جانشین بکالسکه نشسته رفتیم تماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفیدکاری یک
چهل چراغ برنز داشت که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحب منصبان روس و غیره پر بود همه جهت دویست
نفر آدم میگیرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خواندند

[illegible]

بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و باخنده بود زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل
بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب میرزا قصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملتی
روسیه را کردند و بعد از آن رقص کرجی که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند
یکنفر طنبک و دو نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکدختر و یک پسر میرزا قصید شبیه برقاصی ایران
در بین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادر یکه بالای سکوی
باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردیم در بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی از طو
فان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند همینکه ما از کشتی
خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار کوچک روسها را به
سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهزار زحمت
کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی
میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزار جان کندن بار و آدم را حمل کرده بودند
منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج ما را بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه
از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلابات ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود
که از راه کوه قاف و گزبک به بندر پطروشکی رفته از آنجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده
و کالسکه و غیره حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در آنست خواستم از بادکوبه سوار کشتی
بشوم قرار شد با ده نفر برویم ببادکوبه و سایرین همه از راه پطروشکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه
از آنجا ما هم سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مامور کردیم که تفلیس مانده بارهائی را که بجا باری
نمیشد حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد
روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر بزرگ هم دارد
که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود و گرد و خاک

زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قزاق قشونی
شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصبان زیادی از اهل قلم و
نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر
میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه
نشسته بودند بعد برخواسته بالکون عمارت که مثل مهتابیست و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان
بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه جا و عمارت کردند جمعیت زیادی از نجباو
رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی در رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی
میرقصند و در بین رقص طپانچه میانداز ند رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین
داده بودم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده
بودند تلگرافی از امپراطور رسیده بود جانشین بما داد خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز
قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده
عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسد الله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته
در کرند فوت شده است بسیار افسوس خوردم روز یکشنبه هفتم باید از تفلیس برویم باد
کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمد الملک و شاهزاده ها هم امروز از راه پطروسکی رفتند
شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحب منصبان قفقاز حاضر بودند
پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه
تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رودخانه کر مانده در دست
چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا
بسیار گرم و گرد و خاک غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه بهیچوجه آبادی نبود تا چشم
کار میکرد صحرا و کوه دغالی دلگیر بود در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند
راه هم از تفلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد

وخاک زیاد است در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه‌ها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره
قزاق و مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه ال کت بزبان ترکی یعنی یکبرد و برد
نهار حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از یک
رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه ال کت پلی داشت ملحق بکر میشد سه ساعت از شب رفته برود
خانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم باسم
رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب را بخوابیم دو سه اطاق داشت
شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از را
ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از اخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت
صبح هم میخواهد برود تفلیس **روز دوشنبه هشتم** باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم
صحرای گرم پر گرد و خاک بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار
هستند اما خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت
آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یکرشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود رسیدیم بچاپارخانه حسن
سو از اینجا بآنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است این طایفه هم پنج شش هزار خانه وار هستند
حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس چای رسیدیم این رودخانه هم
آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه از طوایف آخول و حوش سواره
پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچهای کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند
بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجاها دیگر طایفه شمس الدین لو تمام میشود جزء گنجه است روی تپه
کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پایین قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل
آجری بزرگی دارد اما افسوس پل خراب شده است این صحراها هم همانطور گرم و کم آبادیست رسیدیم
بچاپارخانه قره یر از آنجا راندیم دو ساعت بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم ملوکات گنجه در زکم آمده
بود با سواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دو رش

باغاتست و توی شهر خانهای پست مختصر قلعهٔ قدیم کنجه که قلعهٔ آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقیست
خندق و خاکریز بسیار معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش
بسیار کمست پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محلّ فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم
در محلّهٔ فرنگیهاست منزل ما آنجا بود خانهٔ بسیار مختصریست در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت
این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد روز سه شنبه نهم شهر رجب المرجب
باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کنجه گذشته بصحرا
افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شد نیم فرسنگ
دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار مختصری بود و بعد رسیدیم بکورک
چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکی کشیده است
خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچاپارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چا
وور رسیدیم که در کنار رودخانه کراست برای ما الاچیقی زده بودند دور و پشت بسته و گرم مثل حمام
برای صدراعظم و غیره از برگ درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزادها
و غیره با عرّاده جواهر خیلی عقب مانده اند عرّاده بار جواهر شکسته بود تا جای آن را عوض کرده خیلی زیاد دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور را نداخته از رود گرفته آورده بود
مستاجر رود مزبور جوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجاره شیلات اینجا جزء اجاره شیلات سالیان است
رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی هم بسته رویش تخته
بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را می کشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف
میرساندا اوّل کالسکهها را بردند بعد من رفتم بعد صدراعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی منکی
چاوور خاک کنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همان طور کشیده بود اما
حالا با آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همان

کوه افتاده است در قلّه کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند پنج
شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته گز بعضی خاک خاکی از توی
کالسکه که بچاپاری میرفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزقبا میگویند زدم
رسیدیم بچاپارخانه چاقلو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم از آنجا سوار شده
بچاپارخانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته بتوریان چای رسیدیم رودخانه
عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی میآید و در این صحرا ها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی
هیچ ندیدیم بجز چاپارخانها و اسم محالات دیگر رسمی از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و
پرپشه بود لابد الاچیقی زده بیرون خوابیدم بعضی از بیک زادها و احاظم شکی آمده بودند روز
چهارشنبه دهم صبح زود برخاستم حکام گنجه و شکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست
راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند و جزء شکی است در آنجا واقع است باغات
دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود قدریکه رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپارخانه
کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیروانات چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد
جوان بسیار مؤدب خوبیست اسمش استراسلسکی ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از
اهل شیروان و علمای اسلام بملاقات ما آمده بودند قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست
باز جلگه وسیعی است که جزء شیروان است و از رودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد
بنظر آمد جلگه حاصل خیز است اما گرمسیر است چپ همان رشته کوه همه روزه است به چاپارخانه
قره بازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره مریان و یکه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم
آنجا نشانداده اند دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم به چاپارخانه کولو لو نهار آنجا خورده
شد دوکیمین که سابقا حاکم شماخی بود و در اوقات سفر ما برشت با قولی یکین حاکم بادکوبه آنجا آمده بود دیده
شد بهمان طور فربه است خانوار روس آنجا می نشینند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه گرده ما
گذشتیم آب کمی داشت ده پا دارد گلاغایلو جزء شیروان است این رودخانها ئیکه نوشتم همه

ازکوههای داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هرکجای این کوه دره و مخرجی دارد این آب ها از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات زیاد از انجیر و انار و غیره دارد بسیار شبیه است بده کند طهران اما باغات کند ازین زیادتر و معتبرتراست رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد دو قسمت بزرگ ده بسمت مشرق رودخانه آن طرف مغرب رودخانه محال جواد و زومرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا پیچ و خم سیرود رو بشمال بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقله آن طرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه بآنطرف الی بادکوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شراویل قدری مکث کرده باز سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و تخمین یکی پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم در با زن و تخمین ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانیست مرد معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانها توی دره پائین است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان

وارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی والی و اولادش در آن طرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد از تخته ساخته اند روز پنجشنبه یازدهم شهر رجب باید برویم به بادکوبه صبح زود برخواسته رخت پوشیدیم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده بودند راندیم تا به پست و بلندی تپه و دره رسیدیم چند خانوار ایلات در این درهای خشک دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسها می نشینند بعد چاپارخانه نفتی کرپی بعد چاپارخانه جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه هلتا بعد چاپارخانه ارباب رودخانه هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه جمیع راه خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان میگویند واقعاً اسم با مسمی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سوار وغیره باستقبال آمد در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه است امشب همه جا را از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدیم اما در مهتاب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریاست عمارت حاکم هم لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدیم معلوم کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروشکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند حاکم بادکوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تا لب دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم بادکوبه وغیره آمده مرخص شدند شاهزادها وغیره به کشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عمله خلوت و کولونل براک و پرنس منچیکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند همان دریابیکی هم بودند نیم ساعت بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدیم

ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب دارد بارعراده اینجا معمول است بگاومیش و غیره میبندند
اما تکرعراده‌ها از چوب ضخیم ولی آهن است **روز جمعه دوازدهم شهر رجب المرجب**
نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است بایدبانزلی
صبح برخواستیم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه فرسنگ بانزلی مانده همه لباس
رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و
غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم مایوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی
روسیه موسوم بنیجار از عاشوراده برای احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج
بطوری متزلزل است که بسیار باعث وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه
توقعی است یک کشتی بادبانی تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود بهمان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم
بلنگرگاه کشتی جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپی انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه پیدا بودند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده ازین نمیتوانند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچک مخصوص
ماکه در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت لابد مایوسا از عرشه کشتی
که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم با طاق لباسها را کنده با کمال دلتنگی تن بقضا داده
نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کندن باقی و استفراغ مخلوط کردند هرکس
در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت بغروب مانده بود باران هم بشدت
میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل هر دم از
اینطرف آنطرف بآب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نمیماند که بر
گردد و ما بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم میریخت با صداهای مهیب
بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیر دریا کشتی
پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تختهای کشتی از آب باران و دریا
طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو

قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد. ولا بد شود که اگر سنه روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر
جز با لنگران این همه نوکر و غیره که بانزلی آمده اند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را برمن
تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما
با دسینه میخورد و سرفه میکردم شب و روز هم ابدا خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل
هم باران شدید میآمد

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی همان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزاده ها نشسته بودند از عقب
رسیده لنگر انداخت تا شب همان طور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت خوابیدیم
یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده برخواسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر داوطلب شده آمده اند که
که از ما خبری ببرند بانزلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوشحال شدیم معتمد الملک جواب
کاغذیکه با دلو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر
آمده بقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند
هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار را دیده شد که از مرداب
در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی به آن کشتی
قدری دورتر ازین نگاهداشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم
برای کشتی بخار یکطرف دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر
بارتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله انزلی شدیم
اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند بحضور
آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را هزار
مرتبه کردم شب را آتشبازی
مفصلی شد و براحت
خوابیدم الحمد لله تعالی

الحمد لسلطان الذی جعل اوّل ما خلقه عقل الفعّال و بسیر قدرته و تصرفه تسبح له الرّمال و شئونه یسجد له
الظلال و بهیبته تدکدک له الجبال و بقدرته خلق الانسان من الطین اللازب و الصلصال و بحکمته زین
صورته فی احسن تقویم و اتم اعتدال و الصّلوة و السلام علی مکمّل الکمال و صاحب الانعام و الافضال
محمّد المبعوث علی البریّة لازالة الجهل و تربیة الجهال سیّما آله البررة اقطاب افلاک الجود و النوال
و بعد چون خداوند یکتا سید دو سرا و آل بی همتای وی را اول موجود و مایه هر هست و بود قرار داده به
حکمت بالغه و مواهب سنیّه جنابشان را بر کافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و پنهان
فرستاد بر ذات مقدس خود لازم دانسته که آوازه دین قویمش را گوش زد تمام ساکنین کره
خاک و قاعدین مدارج افلاک نماید و حجت کامله اش را بر خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچگونه عذری
از جهت هیچ جنس متحرک و ساکنی باقی نماند در هر عصری بطرزی و هر وقتی بحکایاتی این حلّه عمانی را
جلوه گر ساخته تا این زمان سعادت اقتران که در ملکوت اعلی از جانب مالک الملک عوالم فنا و بقا این
مبارک خطابه را بنام نامی و اسم گرامی حضرت ملک الملک عجم صاحب تاج خسروی و تخت جم
السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه الی
آخر الزّمان خواندند و ذات شاهانه را بدین موهبت عظمی شاد فرمودند بظاهر موکب همایون بعزم
سیاحت فرنگستان و در باطن بابلاغ آوازه نعمت ذات محمّدی ع و ایمان محمّدیان بر اهل جهان حرکت
دادند و در طی مسافت و اوان مسافرت حالات عبرت علامات را بکلمات تامات شیرین دلنشین
کلام الملوک ملوک الکلام بقلم قضا شیم رقم زد صفحه بیان فرمودند و ابواب نعم بر روی کافه اهل جهان گشودند
و هیچگونه از نکات تبلیغ فرو گذار نفرمودند پس از آنجائیکه طبع صاحب طبعان را دیدن و شنیدن کلمات
مبارکات ظل الهی را طبیعی است لذا این احقر و عبد قاصر از ذره کمتر میرزا احمد شیرازی ملقب به
ملک الکتاب این کتاب مسافرت نامه عنبرین شمامه مشکین ختامه شاهنشاهی را بحلیه طبع بیرون آورده
با کمال سعی خالیاً عن التحریف و التغییر با انضمام تصاویر عکس مقصوده که از دار السلطنه لندن طلبیده
درج نمودم و برخی از اشعار در بار اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه اعظم را در اوّل کتاب برا اسم

واین موهبت عظمی واتمام مکرمت کبری نیز از یمن میامن اقبال واز توجه الطاف شاهنشاه زادهٔ مستطاب فلک رکاب قمر رکاب خورشید قباب مریخ انتساب قرهٔ باصرهٔ خلافت وشهریاری غرهٔ ناصیهٔ دولت وتاجداری مصباح مشکوة خاقانیت وسراج منیر سلطنت ولی احسان ولی نعمت حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع والا نایب السلطنة العظمی الامیر الکبیر کامران میرزا مدظله العالی واقباله در بندر معموره بمبئی بزیور طبع درآورده

و بدین خدمت خود را مفتخر ومورد هزار

گونه نعمت ومکرمت دیده امید

که ظل عاطفتش ممدود باد

بجاه محمد وآله الامجاد

هرکس از صاحبان که طالب وراغب این کتاب مستطاب بوده باشند در بمبئی در محله عمرکاری بمکان نمبر ۱۲۸

از نزد بانی طلب دارند

فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۲

اتمام پذیرفت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ
جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی
مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲۔ اساتذہ جامعۂ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ و رجسٹرڈ عہدہ داران جامعہ
اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۳۔ طلبائے ایم۔ اے، ایل ایل۔ بی و تحقیقاتی جماعتوں سے مترجمہ شدہ دو کتابیں، بی۔ اے اور انٹرمیڈیٹ
کے طلبہ تین کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔
طلبہ پانچ کتابیں

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے حساب
ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵۔ بشرط موقع کتابیں گھر جاری کی جا سکینگی مگر اس غرض
کے لئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری
عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا پنسل سے
نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
جاری نہ کی جا سکینگی۔ فقط